

# الْأَصُولُ الْأَرْبَعَةُ

فِي  
تَرْيِيدِ الْوَهَابِيَّةِ

تأليف

اعلى حضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندي مجددی

۱۳۴۶ هـ - ۱۹۲۸ م

زیرنگرانی

ابو الریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

در مطبع

روز بازار الیکزک پریس امرتسر باہتمام شیخ

غلام یسین پر نرط مطبوع گردید

İŞİK KİTAP E V İ

Dârüşşefeka Cad. No. 72

P. K. 35. Fâtih - İstanbul

1976



۳۔ عقیدہ نروان سے کیا مراد ہے؟ اس کے حصول کے طریقہ

۵۰۰K۔ زرتشت کے فلسفہ خیر و شر کا اسلامی تصور الہ سے موازنہ کر

۵۰۰K۔ عیسائیت کے عقیدہ کفارہ کا اسلامی تعلیمات کی روشنی میں

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى. اما بعد اين چند فقره ايت كه از  
نسمات قدس و رشحات انس بخاطر فاتر اين قلیل البصاعه رنجته اند خواستم كه  
از جهت يادگار بيقيد تحریر آيند تا برادران ملت و مذهب از ان منتفع شوند مخفی مباد  
كه درين زمان فرقه از اهل هوا در اسلام پيدا شده است كه خود را اهل حديث  
مى نامند و در مقابل اهل السنه و الجماعة خصوص مقلدين مذهب حنفيه كار روايهها  
مخالفانه به پيمايه اعلى بعمل مى آرند و در پس اطفاء نور ملت و مذهب بجان كوشان  
اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده هم مشرب خود نموده اند و استاد  
اول اين طائفه در هندوستان مولوى امجیل دهلوى است كه تقريباً در سنه  
۱۲۵۰ دوازده صد و پنجاه هجری در هند ظهور کرده بود و كتاب التوحيد محمد بن عبد الوهاب  
بخدی را بزبان فارسى ترجمه کرده بنام تقويه الايمان در هند شائع نمود و بعد  
از ان صراط مستقيم وغيره رسائل را برائے فریقین مسلمانان در هند نطق سلامت  
تأليف نمود شاگردان او چون عبدالغنى زوى و نذير حسين دهلوى و صديق حسن  
خان جھوپالى و رشيد احمد گنگوہى و بعض افراد مدرسہ دیوبنديه و تلامیذ آنها  
بر آن افزو وند و كتب و رسائل و دفاتر كثيره تأليف نمودند و بسيارے از خلق  
اللہ را در دام نزوي خود آوردند متأسرين اين فرقه دو نوع روش اختيار کردند  
يك فرقه ظاهر ظهور خود را ابلحديث گفته از تقليد شخصى انكار کردند و اكا بر ايت  
مرحومه را از طبقه علماء و صلحا و اولياء مشرکين و مستدعين گفتند. فرقه

بطریق نفاق خود را در پرده حقیقت مستور داشته عملاً حقی میباشند اما اعتقاداً  
 با فرقه اولی بمنفس و بهم قفس اند و سبب اخفاء این فرقه اراده اصلال عوام  
 مسلمانان احناف است که در صورت اظهار و ابیت نفرت خلق را بد نظر  
 داشته این حیلۀ اظهار حقیقت را سبب حصول مقصود دانسته اند و الحق باین  
 حیلۀ مکر مقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در اغواء خلق الله و بهم  
 زنی عقاید اسلامیه زیاده از ضرر فرقه اولی است بنابراین اکثر مخاطبه در این  
 رساله با همین فرقه است اگر نظر بظاہرش کنی گوئی که نخبه مسلمان است  
 و اگر از جہالت باطنش خبر دار شوی گوئی که بدتر از شیطان است ظاہرش  
 بصلاح آراسته با جامه پاک سفید بارش دراز مشروع با اظهار تقوا  
 با کفاز نرم و شیرین با تحمل اذی از عوام الناس و باطنش پراز جہالت طعن و  
 لعن بر کافه امت مرحومہ و انکار از طرق مشایخ سلاسل اربعه و انکار از تقدیر  
 مذاہب اربعه و انکار از کرامت اولیاء الله و شرک دانستن استمداد از ارواح  
 طیبه و انکار از ایصال ثواب بارواح اموات بتبعین دهم و چهل و سیالی  
 و انکار شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم الا ان یاذن الله له و حرام  
 دانستن سفیر یارت او صلی الله علیه وسلم و حرام دانستن نداء فائز  
 بلفظ یا رسول الله و نحو ذلک و حرام دانستن توسل بارواح انبیاء و صلحاء  
 الی غیر ذلک من سوء عقائد ہم چونکہ ذکر عقائد و مایه در میان آمد باید کہ چند  
 از عقائد اینها منسوب بکتب مصنفه آنها برائے اعلام خلق الله ذکر شود اگر چه  
 نقل کفر کفر نباشد اما دل و قلم از ذکر آن میل زد کہ ذکرش از سوء ادب  
 حالی نیست ولو حکایت مگر ضرورت اعلام مقتضی آنست کہ ذکر آن کرده شود  
 بدان کہ مایه نازین طائفه مسئلہ توحید است و توحید را مخصوص بجماعه خود میدانند

و دیگران را مشرک فی التوحید می پندارند اما احوال توحید آنها این است  
 (مسئد امکان کذب باری تعالی) یعنی ممکن است که حق تعالی دروغ گوید عیاداً  
 باشد۔ و حق تعالی را از جهت و امکان منتره دانستن بدعت و گمراهی است  
 مختصاً ایضاً الحق اسمعیل ص ۱۲ و صیانتہ الایمان ص ۵ مؤلفہ شہو الحق شاکر  
 ندیر حسین بر این قاطعہ مصدقہ رشید احمد گنگوہی ص ۱۲ حق تعالی بر عرش نشسته  
 است بر کرسی ہر دو پائے خود داشته است و کرسی از ان چہر می کند و حید لزما  
 در ترجمہ قرآن در حاشیہ آیتہ الکرسی صفات او تعالی حادث اند و علم تفصیلی او  
 تعالی ہم حادث است۔ اقامتہ البرہان عبدالاحد غازی پوری و از احوالہ العیب  
 او تعالی پیش از خلق آسمان زمین در ہوا می ماند۔ فتاویٰ محمدیہ ص ۲۳  
 اینست عقاید آنها در باب توحید۔ الآن در بارہ رسالت باید شنود آنحضرت  
 خاتم النبیین نیست کہ الف لام برائے عبد خارجی است جامع الشواہد بحوالہ  
 نصر المومنین ص ۱۲۹ مؤلفہ صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم  
 نیستند جامع الشواہد بحوالہ کتاب رد تقلید ص ۱۲ مطبوعہ صدیقی بار اول مؤلفہ  
 صدیق حسن خان تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمقدار تعظیم برادر کلان  
 کردن باید تقویۃ الایمان بلفظ ص ۲ سطر ۲ و ۳ مؤلفہ مولوی اسمعیل دہلوی  
 ہر مخلوق خورد باشد یا کلان در پیش شان او تعالی از چہار ہم ذلیل است  
 تقویۃ الایمان ص ۱۲ سطر ۱۵۔ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در قبر حیات ندارد بلکہ  
 مرد و خاک شد۔ تقویۃ الایمان سفر بقبر محمد و شاہد او و مساجد او و سفر بقبر نبی  
 یا ولی و دیگر ہمتان و غیرہ مشرک اکبر است تقویۃ الایمان ص ۶ و کتاب التوحید  
 محمد بن عبدالوہاب ص ۱۳ علم غیب آنحضرت را آنچه او را خدا تعالی عطا کرده است

لہ چارہ در اصطلاح ہند طائفہ ارذال است کہ کار نختن پوستہائے جانوران کنند۔

اعتقاد کردن بد است. تقویۃ الایمان ص ۲ خیال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز  
 بدتر از خیال گاؤ خراست صراط مستقیم ص ۹۳ مؤلف مولوی اسماعیل عصفائی  
 من از محمد بہتر است در قتل مار و غیرہ. اوضح البراہین ص ۱ بحوالہ سید احمد علی  
 اولیا و انبیاء یکا راند تقویۃ الایمان ص ۲۹. انبیاء و اولیاء هیچ قدرت ندارند  
 نہ می شنوند ص ۲۹۹۲۳ زبیر او علیہ السلام دیگر نبی ہم پیدا شدن ممکن است  
 تقویۃ الایمان ص ۳ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم در علم غیب چه خصوصیت است  
 اینچنین علم زید و عمرو و بکر بلکه ہر کودک و دیوانہ بلکہ جمیع بہائم و حیوانات را ہم  
 حاصل است و بنص ثابت نیست حفظ الایمان مؤلف اشرف علی تھانوی  
 ص ۳ آنحضرت را علم از ملک الموت و شیطان کم است ہر کہ عقیدہ آن کند کہ علم او  
 علیہ السلام از ملک الموت و شیطان زیادہ است و بنص ثابت است این شرک است  
 براہین قاطعہ ص ۵ اجماع امت کہ سندان با معلوم نباشد حجت شرعی نیست  
 معیار الحق ص ۱۳۱ از خواندن کتب متداولہ فقہ آدمی کافر می شود. باید کہ آن کتب  
 سوختانیدہ شوند بوسلے غلیں. از مولوی عبدالعلیل سامروی. در وقت ضرورت  
 پیغمبران و شہیدان و فرشتگان راند اگر دن شرک است. تقویۃ الایمان ص ۱ انبیاء  
 و اولیاء را شفیع خود دانستن شرک است. تقویۃ الایمان ص ۱ این زمانہ را تمام  
 مردم کافر اند تقویۃ الایمان بلفظہ ص ۲۵ را چنڈر کشن جی لہچن این جملہ انبیاء  
 بودند بر آہنہا ایمان آوردن واجب است. ہدیتہ المہدی ص ۵ از وجدان زبان  
 نبی و ولی را مزارات مثل بت است ازان مدخواستن شرک است ہدایتہ الی  
 از صدیق حسن خان ص ۲ تقلید شخصی میلاد مبارک قیام و وظیفہ یا رسول اللہ  
 و عبد القادر جیلانی شیائند و سوم و چہلم و یازدہم پیر پیران اسقاط میت انجلیہ  
 کفر و شرک و بدعت است. بوامع الانوار ص ۱ مؤلف غلام حسن ہودالہ و براہین

مؤلف عبد القادر

زمانه نبوت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام موجود در این قم موجود اند اگر کسی آن  
 کدام علامات است گویم بشنود حق تعالی در قرآن مجید در سوره بقره رکوع دوم  
 احوال منافقین چنین میفرماید - اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم ومن الناس من  
 یقول انا باللہ وبالیوم الآخر وما ہم بمؤمنین اینها هم میگویند ایمان داریم  
 بخدا و بروز جزا انا حق تعالی تکذیب این دعوی میکند میفرماید وَقَالُوا بئسین  
 یعنی نیستند مؤمنان بخدا عن الله والذین امنوا یعنی فریب میدهند خدا  
 را بزعم خود بدعوی ایمان و همچنین فریب دهند مسلمانان را تردید این خدای حق  
 تعالی میفرماید وَمَا یُخَدَعُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ و ما یشعرون یعنی فریب میدهند  
 در حقیقت مگر نفسی که خود را و نمیدانند قباحت فعل خود را این طائفه نیز  
 برائے فریب خلق اند اظهار تقوی کردن و بر سر زبان آیات و احادیث را  
 داشتن تا مردم را بمکر و دام خود آرنند عادت دارند فی قلوبهم مرض فَرَادَهُمُ  
اللّٰهُ مَرْضًا یعنی در دلها ایسان بیماری تفاق است پس زیاد کرده آنها  
 را حق تعالی آن بیماری و لهم عذاب الیم جا کا نو ایکذوبن و اذا قیل لهم  
 لا تفسدوا فی الارض قالوا انما عن مصلحون یعنی هرگاه گفته شود منافقین را  
 فساد نکنید در ملک گویند بدرتیکه ما مصلحانیم و همین است عادت و دلیلیه که  
 خود را حامیان دین شریعت میدانند حق تعالی در تردید آنها میفرماید اَلَا  
اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ و لکن لا یشعرون یعنی بدرتیکه ایمان مفسد اند  
مَکْرُمِیْدَانِدُ فِی سَادِعِیْدُ خُورَا وَاذَاقِیْلُ لِهَمُ اَمِنُو اَمَّا مِّنَ النَّاسِ قَالُوْا  
اِنَّ مِّنْ کَمَا اَمِنَ السُّفْهَاءُ یعنی هرگاه گفته شود آنها را که ایمان آرید بصدق  
 چنانچه دیگر مردم ایمان بصدق آورده اند در جواب میگویند آیا ما ایمان آریم چنانچه  
 ایمان آورده است نادانان بی عقلان و همین احوال است در بیان زبان را اگر

کے آہنار اگر وہ عقائد باطلہ خود را بگذارد چون عموم امت مرحومہ عقائد و علمائے  
خود را صحیح و ثابت نماید میگویند کہ شما یان ناگان و بیعتل ستید قول اللہ و  
قول الرسول را گذاشته بقول زید و عمر و عمل میکنید ماہرگز بمثل ایمان شما ایمان  
نبی آریم حق تعالی در تردید این قول شان میفرماید الا انهم هم السفہاء و لکن  
لا یعلمون یعنی خبردار شوید اینها خود نادانند مگر نبی دانند نادانی خود را کہ قول  
مجتہد مذہب موہوموافق قول اللہ و قول الرسول است مگر وہ بیان نمیدانند  
ماخذ قیاس مجتہد را و اذا القوا الذین امنوا قالوا امنا و اذا اخلوا الیٰ شیانہم  
قالوا انا معک و اغن متہمزون یعنی ہر گاہ ملاقی میشوند منافقان با مومنان  
خاص میگویند ایمان آوردیم با خلاص ہر گاہ خلاص میشوند بہ رفیقان و سرگاہان  
خود میگویند ما با شما ہستیم در عفت اند با مومنان در اظہار ایمان مسخر کنان ہستیم  
و ہمیں است احوال و با بیان حنفی نما کہ جماعت احناف را گویند ما حنفی ہستیم  
و ہر گاہ بار و سائے و ہبہ جمع میشوند میگویند ما با شما ہم ما فقط برائے فریقین  
آنها اظہار حنفیت میکنیم **فائدہ** حق تعالی رؤسائے منافقین را شیطان  
فرمود و آنها در ظاہر نبی آدمی بودند برائے اینکه بدانی کہ اعتبار عمل و عقائد را  
ہست نہ جہد و صورت را گو صورتش انسان باشد اما چونکہ کار شیاطین میکند اوہ  
شیطان است چنانچہ در سورہ و الناس میفرماید یوسوس فی صدورہم الناس  
من الجنۃ و الناس حق تعالی در تردید این قول آنها میفرماید اللہ یستہزئ بہم  
و یتدہم فی طغیانہم یعسہون ؕ یعنی حق تعالی جزائے تمسخر آنها میدد و  
مہلت میدہد در سرکشی آنها در حالتیکہ سرگردانند در حیرت و نا بینا یا تند از حقیقت  
بصیرتک الذین اشاروا الضلالۃ بالہدیۃ یعنی میانند کہ خریدند گمراہی  
بہدایت ہمیں است احوال غیر مقلدان مذہب گمراہی پسند کردند از راہ راست امت



مرحوم حق تعالی نتیجہ این خریداری آنها چنان میفرماید فسار بحت تجارتهم  
وما كانوا مهتدين له یعنی فائده نکر و تجارت منافقان و نه یافتند راه راست  
را همچنین است حال و با بیان که درین عقائد فاسده خود راه راست نیافتند  
و گمراه گشتند در اینجا اگر کسی گوید که ہمیں آیات متلوہ را اگر غیر مقلدین از طرف  
خود بر شما حجت آرند میتوانند کہ مقلدین مذاهب را تشبیه بمنافقان کرده  
علامات نفاق را در شما بیان ثابت نمایند۔ در جواب گوئیم نمیتوانند بدو وجه  
وجه اول آنکه حق تعالی در اول آیات لفظ ومن الناس فرموده است  
ولفظ من تبعضنی است یعنی بعض الناس کہ جماعه منافقان مدینه  
طیبہ بودند و آنها به نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند همچنین غیر  
مقلدین به نسبت مقلدان مذاهب اربعه اقل قلیل اند پس این تشبیه  
بامنافقان بر غیر مقلدین صادق می آید نہ بر مقلدین۔ دیگر آنکه درین آیات  
منافقان احق تعالی میفرماید و اذا لقوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا خلوا  
الى شياطينهم قالوا انا معكم الآية این علامت در مقلدین گاهی  
پیدائی شود کہ نزد و با بیان بگویند کہ ما بذهاب شما ایم و ہر گاہ بہ رؤسای  
مقلدین برسند گویند کہ ما بطریق تسخر خود را و ہابی نمودیم تا دیگر و با بیان  
بفریب مقلد نمائیم و ہمین علامت بعینہ در غیر مقلدین حقی تمام موجود است  
من اولہ الی آخرہ ہمین در تمام مقلدین کسے ہست کہ خود را بنفاق  
و ہابی ظاہر سازد و ہزار ہا و ہا بیان ہستند کہ خود را بنفاق حقی میگویند  
فانصف و تتبہ الحاصل اصول ما بہ النزاع در میان مقلدین و  
غیر مقلدین چهار چیز است التعظیم لغیر اللہ۔ التوسل بارواح  
الصلحاء والاستمداد منها۔ الذلل للغائب و سماع الموتی

الاتباع والتقليد لارباب المذاهب الاربعہ۔ این ہر چہاں چیز را وہاں  
 شرک و کفر و بدعت میدانند چنانچہ در عقائد آنها بحوالہ کتب آنها ذکر یافت  
 دہل سنت و الجماعہ مقلدین مذہب اربعہ این ہر چہاں چیز را مباح و مستون  
 و واجب میدانند بحال بر ما مقلدان لازم است کہ دلائل اباحت و  
 تسنن و وجوب امور معلومہ از روئے کتاب اللہ و حدیث رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور علماء امت مرحومہ  
 ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعہ غیر مقلدین را عموماً و جماعہ و ہائے  
 خفی ناماً را خصوصاً بحال ادب معروض کہ برائے خدا پروردہ تعصب و آتش  
 قہر و غیظ بے محل کہ با مقلدان مذہب دارند کیواند اختہ بطریق انصاف  
 کہ احسن الاوصاف است بحال فراخ دلی فکر غائر منصفانہ بر مضامین سالہ  
 بعل آورده نتیجہ کہ مقتضای انصاف باشد بر آرد کہ حق طلبی این است  
 و خواہ مخواہ بجز دسماع دلیل مخالف طبع برد و قبح آن نکوشند کہ این طریقہ  
 نفس پروری است واللہ یهدی من یشاء الی صراط مستقیم۔

اصل اول التعظیم لغیر اللہ ثابت است بحساب اللہ و احادیث  
 صحیحہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور  
 علماء امت اما کتاب اللہ تعالیٰ فقد قال اللہ تعالیٰ فی کتابہ العزیز  
 و من یعظم شعائر اللہ فانہا من تقوی القلوب یعنی ہر کہ تعظیم کند  
 نشانہ ہائے حق تعالیٰ را پس این تعظیم از تقوی و پرہیزگاری است اول  
 معنای شعائر باید ہمہ محقق دہلوی شیخ عبدالحق رحمہ ربہ میفرماید شعائر  
 جمع شعیرہ است و شعیرہ علامت را گویند پس ہر چیز کہ از دیدن آن خدا

یاد آید آن از شاعرانند است. انتہی پس شاعرانند مخصوص بصفا و مروہ  
 نیست بلکہ آنها بعضی از شاعرانند ہستند قال اللہ تعالیٰ ان الصفا والمراد  
 من شعائر اللہ و نہ مخصوص بہ عرفات و مزدلفہ و منیٰ است حضرت شاہ  
 ولی اللہ رحمۃ اللہ علیہ در حجتہ اللہ البالغہ صفحہ ۶۹ میفرماید معظم شاعرانند  
 اربعۃ القرآن و الکتبۃ و النبی و الصلوٰۃ و ہمین بزرگ در الطاف القدس  
 ص ۳ میفرماید و محبت شاعرانند عبارت از محبت قرآن و پیغامبر و کعبہ است  
 بلکہ محبت ہر چہ منتسب باشد بخدا حتی اولیاء اللہ نیز انتہی پس ادین  
 عبارت مفہوم شد کہ اولیاء اللہ نیز داخل شاعرانند خود سرگروہ و ایمان  
 مولوی اسمعیل در کتاب خود صراط مستقیم در باب اول میگوید و از فروع  
 حب منعم است تعظیم شاعران یعنی اموریکہ بآن مناسبت خاصہ می دارد  
 بحیثیتہ کہ ذہن کسی کہ واقف بآن مناسبت باشد از ان امور بآن منعم  
 انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی کہ مرکب  
 او و مسکن او و الخ انتہی ازین عبارت معلوم شد کہ تعظیم شاعر رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام و کلام او و لباس او و سلاح او و مرکب او و مسکن او و مولد  
 و مرقد او و شاہد او و مساجد او عین تعظیم آن سرور است علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 کہ در حقیقت تعظیم رب العزت است و در پس آن تعظیم اہلبیت او و تعظیم اصحاب  
 او و چیزاییکہ بآن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی اللہ  
 علیہ وسلم کہ در حقیقت تعظیم رب العزت است زیرا کہ سبب تعظیم آنست کہ او فرستادہ  
 و محبوب رب العزت است و محبوب محبوب لامحالہ محبوب می باشد  
 مولوی اسمعیل پس از عبارت فوق این رباعی در صراط مستقیم خود می نویسد

نازم کبشیم خود که جمال تو دیده است : اتم بیای خود که بجویت رسیده است  
 هر دم هزار بوسه زخم دست خویش را به کوه امانت گرفته بسویم کشیده است  
 این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سرگروه و مقتدای قوم چنین  
 میگوید و در باب تشبیهات حضور اکرم اینقدر تاکید میکند معلوم نیست که این  
 بدختمان به پیروی کدام شخص در عوض تعظیم تحقیر و تو این و هم و محو آثار آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم میکنند که خود سرگروه اینها این آثار تبرک را از جمله شعارها  
 مینویسد و حق تعالی امر به تعظیم آنها میکند این است اتباع این قوم مرکلام  
 را و مرشد و مقتدای خود را اگر این دو آیه را بطریق قیاس منطقی بهم جمع کنی  
 ان الصفا والمروة من شعائر الله ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى  
 القلوب بعد سقوط حد او وسط نتیجه چنین می برآید و من يعظم الصفا والمروة  
 فانها من تقوى القلوب تعظیم صفا و مروه که دو کوه یک خود متصل صرم می  
 اند بسبب رفت و آمد سیدتنا هاجر و والده حضرت اسمعیل نبی الله  
 علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از شعائر الله بنص قرآن ثابت شد که  
 یادگار آن مصوم و محترمه است امکان مقدسه که یادگار فخر الدین الاخرین  
 سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند چون  
 مولد او مسکن او و معبد او و مبراد و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل اصحاب  
 او صلی الله علیه و سلم تعظیم بجای خود در مذہب ولایتیه قابل بقا بجای  
 خود هم نماند بلکه واجب التخریب گشتند - انا لله وانا الیه راجعون - اگر بنظر  
 انصاف ورق گردانی قرآن مجید کنی تمام قرآن پر از تعظیم و توقیر او علیه الصلوة  
 والسلام یا بی سوره حجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا  
 لا تقفوا بین یدی الله ورسوله واتقوا الله ان الله سمیع علیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ  
 بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ . آتِ الَّذِينَ  
 يَخْتَضِرُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَرَّ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ  
 لِلتَّقْوَى لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ . آتِ الَّذِينَ يَبْنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ  
 أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ . وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ  
 وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ . در این پنج آیت اگر کسی بغیر و انصاف فکر کند  
 معلوم می تواند کرد که حق تعالی چه مقدار ساحت عزت و تعظیم و توقیر  
 رسول مقبول خود را صلی الله علیه و سلم بلند ساخته و بکدام مرتبه امر را شایسته  
 مراعات آداب ادعیه الصلوة والسلام بر امت او فرض نموده تا کدام  
 حد تهدید و تفریح بے ادبانه بیان فرموده که فقط بلندی آواز را بر آواز  
 ادعیه الصلوة والسلام سبب تجلط اعمال فرموده و اعمال را بصیغه جمع  
 فرموده برائے اشعار بآنکه جمیع اعمال صالحه که در اسلام کرده اند بلکه خود اسلام  
 هم علی است از عمل هائے نیک بسبب سوء ادب رفع صوت مجبوط و نابود  
 میگردد و در شان نزول آن آتِ الَّذِينَ يَبْنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ مفسرین  
 می نویسند که عیینہ بن حصن فراری و اقرع بن حابس باهتتاد نفرات  
 قوم خود بنی تمیم وقت نبرد در مدینہ منورہ رسیدند و حضور اقدس رسول  
 مقبول صلی الله علیه وآله وسلم در استراحت قیلوله بودند پس این قوم  
 بیرون حجره هائے ازواج طاہرات بطریق بے ادبانه نعره ها بر پا کردند و  
 گفتند یا محمد اخرج الینا پس حق تعالی زجر و توبیخ کرد این روش بے ادبانه  
 آن قوم را و امر بتعظیم و توقیر و ثبات و صبر فرمود . عجیب اینست که این قوم  
 بنی تمیم که نجدیان این زمان هم خود را منسوب بہ بنی تمیم میکنند از اول زمان

پچنین بے ادب و باروش جاہلانہ بودند از ان وجہ در حدیث وارد است  
 الغاظ والجفاء فی المشرق و خاعس در حق نجد فرمود منہ یطلع قرن الشیطان  
 صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واللہ قد خرج منہ قرن  
 الشیطان ومنہ وقعت الفتن والزلازل فی المسلمین وای الفتن  
 والزلازل نعت الاموال وقبیلت الرجال وسبیت المحریم والاطفال  
 واستمر الوبال علی اهل الحرمین الی هذا الحال فنسأل اللہ الکریم المتعال  
 ان ین یقضیہ ویکشف السوء والنکال ویحین الحال والمال الکرزبل  
 قرآن بہ انتقال حضور اقدس صلی اللہ علیہ وسلم منقطع نمی گشت در حق  
 این بے ادبان نجدیان چه آیات وعید شدید نازل میگشتند اما افسوس  
 کہ آن سلسلہ مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار و ہندیان در  
 تحمین آن تخریب تثنوہ اند قائدہ در اول آیات سورہ حجرات شروع ارشاد  
 آداب بلفظ یا ایہا الذین امنوا لاتقعدوا الا لایۃ فرمود و در شروع آیت ثانیہ  
 باللفظ یا ایہا الذین امنوا رامکر فرمود اگر چه ایجاز و جزا بیت قرآن کریم  
 مقتضی وادعاطفہ است یعنی اگر ولا ترفعوا اصواتکم الی اخر الا لایۃ می فرمود  
 کافی بود اشعار باینکہ ارشاد عدم رفع صوت بحضور او علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام وارشاد عدم مخاطبہ او علیہ الصلوٰۃ والسلام بمثل مخاطبہ آنها  
 باینکہ بگرد در صورت عدم امتثال وعید تجبیط اعمال مخصوص باہل زمان  
 آل سرور صلی اللہ علیہ وسلم نسبت بلکہ ہر کسی کہ متصف بایمان باشد  
 الی یوم القیامہ این حکم تحفظ آداب آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام منگ  
 اوست اگر مخصوص باہل زمان بودی یا اصحاب النبی و نحوہ میفرمود و  
 آن احکامیکہ مخصوص باہل زمان است چون یا نساء النبی او یا اهل بیتریب

او یا ایها الذین هادوا بالفاظ مخصوصه ذکر فرموده است بلکه چون نماز و روزه  
 و حج و زکوة و باقی اصول اسلام را بلفظ یا ایها الذین امنوا ذکر کرده است  
 که تا روز قیامت جمله مومنان بر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را هم بهمان  
 طرح بلفظ مکرر یا ایها الذین امنوا ارشاد فرمود پس مدفوع گشت بذكر این  
 فائده آنچه در بیان میگویند که تعظیم آن سرور علیه الصلوة والسلام محدود  
 بایام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء و صلحاء بعد از مردن قابل تعظیم است  
 نیستند زیرا که مراعات آداب حضور نور تا روز قیامت بر جمیع مومنان یک  
 همین آیات فرض گشت فتدبر و انصاف. این همه تأکیدات مراعات آداب  
 تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر بلکه تعظیم غیر الله است بشد آیه کریمه  
 یا ایها الذین امنوا لا تقولوا امرأعتنا و اقوالوا انظرنا و اسمعوا و للکفرین عذاب  
 الیم چونکه کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور نور را عینا  
 میگفتند و اصحاب کرام راعنا حسب اصطلاح لغت عرب میگفتند و هر دو  
 لفظ بصورت مشابهت با هم داشت حق تعالی مومنان را از استعمال  
 لفظی که مشابه لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود و للکفرین عذاب  
 الیم یعنی اگر کسی مراعات ادب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و  
 کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الهی مومنان  
 را برائے تعظیم حضور نور است یا چیز دیگر و در صدر آیه یا ایها الذین امنوا  
 فرمود اشعار باینکه هر که مومن باشد الی یوم القیامة بر او مراعات آداب  
 حضور نور فرض است. کریمه و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جادوا  
 فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما یعنی  
 اگر آنها هر گاه که ظلم کنند بر خود بکفر یا فسق بیایند نزد تو پس طلب

مغفرت کنند از اول تعالی و طلب مغفرت کند برائے آنها رسول ہر آنستہ خواہند  
 یافت اول تعالی را توبہ قبول کنندہ و بسیار ہر بان این آیت شریفہ بحال  
 ایضاح تردید مذہب غیر مقلدین میکند زیرا کہ لفظ جاؤک عام است از  
 دور بیابند یا از نزدیک پس آنچه این محرومان میگویند کہ سفر و صیئہ  
 مبارکہ حضرت خیر البریہ حرام و شرک است صحیح مخالف و مصادم قول  
 اول تعالی است زیرا کہ محبت از دور بغیر سفر ممکن نیست فاستغفر اللہ  
 ندا میکند کہ دعائے مغفرت و قضائے حاجات در اماکن شبر کہ مقدسہ  
 مقبول است ورنہ استغفار الہی در ہر مکان ممکن بود فا تعقیبی زیادہ کہ  
 توضیح آن میکنند یعنی استغفاری کہ پس از محبت واقع شود آن مقبول  
 است تردید است قول محرومان را کہ اول تعالی ہر جا دانا و بینا است اما کن مقدر  
 تاثیر و دخلی در آن نیست۔ و استغفر لہم الرسول باب شفاعت کشاد  
 گویند کہ استغفار رسول شرط مغفرت است کہ استغفار الہی آن وقت مفید  
 می افتد کہ مقرون شود با استغفار رسول و آنچه این محرومان ابرار شفاعت  
 میکنند و میگویند کہ شفاعت بغیر اذن کسی نمیتواند استدلالاً بقولہ تعالی  
 من ذالذی ینفع عندہ الا باذنہ گوئیم بالکل صحیح بغیر اذن کسی نمیتواند  
 شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شدہ است کہ مقام محمود موعودین  
 مقام شفاعت کبری است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعت  
 بصیغہ ماضی۔ و اگر محرومان اعتراف آرند و گویند کہ این آیت مخصوص بحالت  
 حیوۃ او بود علیہ الصلوٰۃ والسلام گوئیم لفظ اذ تردید میکند اعتراف شمارا کہ  
 از مخصوص بزمان دون زمان نیست پس ازین کریمہ سہ امر ثابت شد  
 سفر و صیئہ مطہرہ او علیہ الصلوٰۃ والسلام واجب است دعا در اماکن مقدسہ



و شفاعت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم مرعایان را فتنبتہ کریمہ ان  
الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدیہم یعنی آن کسانی  
بیعت میکنند با تو بدرتیکہ بیعت با خدا می کنند سبحان اللہ چه مقدماً  
مرتبتہ قرب است آری خلیفہ مطلق ہم رسول برحق است ید اللہ فوق  
ایدیہم اسرارے دارد کہ بیرون از حیطہ تحریر است قلم اینجا رسید  
سرسبکت کریمہ و ماکان اللہ ليعذبہم و انت فیہم یعنی حق تعالی عذاب  
نمی فرستد بر کفار و حال آنکہ وجود مسعود تو در میان آنهاست آسے عزیزی  
قوم ہر نبی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت و امتہ آنحضرت از نزول  
عذاب الہی در دنیایا مومن اند سبب بودن وجود مبارک او علیہ الصلوٰۃ  
و السلام در میان امت خود الی یوم القیمہ اگر وجود مسعود او علیہ الصلوٰۃ و  
السلام در میان ما بودی ہر آسے سبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب  
می گشتیم تردید است مر قول محرومان را کہ او از میان ما رفت و خاک شد  
خاک باشد در دہان آن قوم کریمہ یا ایہا النبی انا ارسلناک شاہداً  
مبشراً و نذیراً و داعیاً الی اللہ باذنہ و سراجاً منیراً یعنی اے نبی مکرم  
ما فرستادیم ترا در حالیکہ شاہد ہستی بر احوال امتہ و بشارت دہندہ ہستی  
مؤمنان را بہ دخول جنّت و ترسانندہ ہستی مر کفار را بہ دخول دوزخ  
و خوانندہ ہستی مرد مرالسوی بندگی او تعالی باذن او و چراغ روشن ہستی  
اینجملہ تشریفات و تعظیفات کہ از جانب او تعالی مرحبیب او را صلی اللہ  
علیہ وسلم عطا شدہ است قابل غورستند در آخر آیتہ فرمود و چراغ روشن  
ہستی و این چراغ از نور ذات الہی روشن شدہ است و ہا بیان دریلے  
اطفا، این چراغ ہستند بیرون ان یطفوا نور اللہ باقوالہم واللہ

یعنی آنکہ وجود مسعود تو در میان آنهاست ہر از نشان عذاب نخواہد کرد

متم نوزده و لو کوه الکافرون و حال آنکہ چہ راغی را کہ ایند بر سر وزدہ  
 اگر گس پف زند ریشش بسوزد۔ ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن  
 امر مشکل مؤلف رسالہ عنہ رموز این کریمہ و دیگر متعلق این باب در  
 رسالہ تہلیلہ خود بتفصیل و اشباع نوشتہ است من شاء فلیرجع الیہا  
 کریمہ و علمک ما لو تکن تعلم و کان فضل اللہ علیک عظیما یعنی آموخت  
 ترا آنچه نمیدانستی آنرا و فضل خدا بر تو ای نبی مکرم عظیم است لفظ ما  
 تقاضای عموم میکند کہ علوم اولین و آخرین داخل این عموم میتواند شد  
 و درین باب احادیث صحیحہ نیز بمرتبہ تو اتر رسیدہ اند و چہ عجیب کسیکہ  
 فضل خدا بر او بنص قرآن عظیم باشد باید کہ چنین باشد تردید است مر  
 قول محرومان را کہ میگویند از علم او علیہ الصلوٰۃ والسلام علم ملک الموت  
 و علم شیطان زیادہ است کہ بنص ثابت است اول سوال این است  
 کہ آن کدام نص است کہ دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است  
 چہ آن نص را ظاہر نمیکند و ازین نص مذکور چہرا چشم بصیرت اینہا کور است  
 سعدی خوش گفت **چشم بد اندیش کہ برکنده باد** عجیب نماید منہش  
 در نظر مؤلف ازین بحر بے پایان چہ مقدار نوشتہ میتواند کسیکہ متابعت  
 او مرتبہ محبوبیت و در گاہ الہی حاصل می شود خودش بکدام مرتبہ محبوب و  
 مقرب خواهد بود قل انکنتم تمجوتون اللہ فانبعوننی عجبکم اللہ کسیکہ اطاعت  
 او عین اطاعت خدا باشد و صف قرب او بکدام زبان بیان میتواند کرد  
 من یطع الرسول فقد اطاع اللہ کسیکہ اشتال امر وہی اورا حق تعالی  
 سفارش میکند عظمت قدر او را ہم او میداند۔ ما انتیکہ الرسول فخذوہ  
 و ما نہیکو عنہ فانتهوا این بحث را باین بیت ختم کنم **ہ**

لا یکن الثناء کما کان حقہ بعد انخذ بزرگ توئی قصه مختصر؛ صلی اللہ  
 علی سیدنا محمد و آلہ واصحابہ وبارک و سلم اللہم ارحمنا شفاعة  
 و امتناع سنتہ۔ رجوع باصل مطلب کنیم کہ تعظیم لغیر اللہ حکم دارد حق  
 تعالی میفرماید واذ قلنا للمشکة اسجدوا لادم فوجدوا ابليس ابلی و استکبر و  
 کان من الکفرین این امر ملنگه کرام را ب سجد آدم علیه السلام بجهت تعظیم آدم بود  
 یا بجهت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان صبر مبادرت نکرد که او اول آمان است که  
 از تعظیم غیر اللہ انکار کرده اند و او اول آمان است که تحقیر انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام  
 مد نظر میسازند و اگر بجهت تعظیم آدم بود پس تعظیم غیر اللہ مأمور بگشت یا نه کریمه  
 و خرد و اله سجد این سجدہ اخوان و ایوان یوسف علیه السلام برائے او بجهت  
 تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر اللہ کفر و شرک بودی حق تعالی در محل توصیف  
 ذکر آن نمی فرمود اگر چه نزد ما جماعه مقلدین سجدہ بعینه لغیر اللہ حرام است که سجدہ  
 تعظیم مشابہ سجدہ تعبد است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از سجدہ لغیر اللہ  
 منع فرموده است بحديث ابی هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلی الله عليه  
 وسلم لو كنت امرأة احل ان يسجد لاحد لامرأت المرأة ان تسجد لزوجها  
 ترمذی۔ اما از صرمت سجدہ صرمت بلکه کفر و شرک تعظیم لغیر اللہ از کجا نمیشد  
 قائده اول انا انکار کرد از تعظیم لغیر اللہ ابلیس بود پس استاد اول بخدی  
 و نجدی پرستان ابلیس است ازان وجه ابلیس را با بخدی ان تعلق درشته  
 داری محکم است هر گاه که در حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم در صورت بنی آدم  
 ظاهر شده است بجلیه بخدی ان ظاهر شده است قصه دارالندوه که کفار قریش  
 در قتل حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم شورت میکردند و شیطان بصورت شیخ  
 نجدی بر آنها ظاهر گشت و طریق قتل آنها را نشان داد و جمله کفار گفتند

القول ما قال الشيخ الفجدي اما حق تعالى اجيب خود را از شر آنها نجات داد مشهور و معروف است ازان روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت بین کتب لغت غیاث وغیره شیخ ابن عربی رحمه الله علیه در کتاب مسامرت خود آورده است که سالی که قریش بنای کعبه عظمی می کردند در وضع حجر اسود اختلاف افتاد هر رئیس قومی گفت که من مستحق این خدمتم آخر بصلح کی از آنها قرار بر آن گرفت که هر که فردا اول از دروازه فلان کعبه در آید او را سپرد این کار شود اتفاقاً حضور انور صلی الله علیه وسلم که در عمر ۲۵ سالگی بود اول ازان دروازه در آمد جمله با اتفاق گفتند هذا الامین رضینا به آنحضرت بجهت مراعات خاطر همه رؤیسان امر فرمود که حجر مبارک را بر غلظی داشتند هر پس را امر فرمود که یک گوشه کلیم را گرفته حجر شریف را بالا کنند چون چنان کردند خود بدست مبارک برداشته بر محسل مقرر او ثبت نمود در آن حالت شیطان بصوت شیخ نجدی ظاهر گشت و اشاره کرد رسول مقبول را علیه الصلوة والسلام بکنج یعنی این سنگ را در پس حجر استوار کن مقصودش آن بود که هر گاه سنگ دیگر در آن طاق داشته شود بر آئینه حجر اسود پس خواهد غلظید و مردم فعل او را علیه الصلوة والسلام مشغوم خواهند دانست اما حضور انور علیه الصلوة والسلام بنور نبوت مقصد او را در یافته فرمود اعود بان من شیطان الرجیم پس خائب و خاسر نا پیدا گشت مسامرات باب بنا بر الکعبه ازان وجه حضور انور صلی الله علیه وسلم نجدیان را قرن شیطان فرمود کما فی البخاری هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان وعن ابن عمر انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم وهو مستقبل المشرق يقول الا ان الفتنة ههنا من حيث يطلع قرن الشيطان - بخاری هر گاه که نجدیان را با

شیطان علاقه قدیمی ورشته داری استادی و شاگردی است و تا ایوم  
 آن رشته داری را بخدیان دنجدی پرستان کمال ادب مرعی میدارند و در  
 بهم و تحریف و تحقیر مقامات مقدسه و آثار معظّمه را که یادگار حضور انصلی شد  
 علیه و سلم و اصحاب، اولاد او بودند به تمهت اینکه مردم در آن شرک میکنند  
 دیگر کدام باعث بود عیاذ ابا قحط من الشکر نفل خواندن و دعا کردن حاجات  
 خود را از خدا تعالی در اماکن مقدسه خواستن کدام شرک است اگر مقامات  
 مقدسه قابل نفل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس  
 بآنچه برائے کدام مطلب است و امر و اتخاذ و امن مقام ابراهیم مصلی برای  
 چه و بوسیدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حجر اسود را در طواف  
 چه سود استادن خلق بر عرفات و رجوع بزولفہ و منی در می جرات و سعی  
 بین الصفا و المروه و دعا خواستن در هر مقام برائے کدام مقصد مقرر شده است  
 آیا یادگار حضرت خلیل علی نبیا و علیه الصلوٰة و السلام است یا چیز دیگر بتنا  
 لا ترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و ذهب لنا من لدنک رحمہ قدرے از  
 احادیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم نیز در باب تعظیم لغیر الله بشنو  
 وقت قدم حضرت سعد بن معاذ برائے تحسین بنی قریظہ آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم جماعه انصار را فرمود تو موالسید که او خیر که (بخاری) این امر  
 بقیام برائے پایان کردن سعد بود از دایه او که او بیمار بود - مردود است  
 بلفظ حدیث و فحوائے کلام خیر الانام که قوموا بلفظ جمع فرمود برائے امداد  
 نزول یک شخص نهایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را  
 برخواستن چه ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا السعد کافی بود  
 و چونکه قوموا السید که او خیر که فرمود صریح است در تعظیم ازینجا فائده دیگر

بقیام برائے تعظیم شد بود یا چیز دیگر و اینک بعضی مورخین در تامل حدیث بگویند که این امر

ہم استفادی شود کہ لفظ سید مرئیس قوم را گفتن در محل تعظیم جائز است۔  
وقت قدم زید بن حارثہ رضی اللہ عنہ حضور انور خود بغیر آنکہ جامہ را بر خود را  
کند بر خواستہ و با او معاقلہ کردہ و بوسہ دادہ است لفظ حدیث این است  
عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قدم زید بن حارثہ المدینۃ ورسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم فی بیتی فانماہ فصرخ الباب فقام الیہ رسول اللہ صلی اللہ  
وسلم علیہ یا نایجر ثوبہ فاعتنقہ و قبلہ ترمذی۔ اگر گوئند کہ این قیام و  
معاقلہ و بوسہ برائے محبت بودند برائے تعظیم گوئیم بوسہ رسول مقبول علیہ  
الصلوٰۃ والسلام حجر اسود را برائے محبت بود یا برائے تعظیم محبت انسان با  
سنگ معنی ندارد و اگر بر این ہم اکتفا نکنند گوئیم تقبیل یہودیاں دست و پائے  
حضرت با عزت را عالیہ الصلوٰۃ والسلام تصریح است بہ تعظیم کہ عرفا بوسہ  
محبت بر روی می شود و بوسہ تعظیم بر دست و پائے اگر تقبیل دست و پائی  
کنے بجز تعظیم جائز نبود می حضرت آنہارا اجازت آن ندادی لفظ حدیث  
این است عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحبہ اذهب بنا  
الی ہذا النبی فقال صاحبہ لا تقبل نبی انہ لو سمعک لکان لہ اربعۃ اعین  
فاتیا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات  
فقال لہم لا تشركوا باللہ شیئاً ولا تسرقوا ولا تزنا ولا تقتلوا النفس  
التي حرمها اللہ الا بالحق ولا تشوبیرینی الی ذی سلطان لیقتلہ ولا  
تسحر وادلا تاكلوا الرباد لا تقذوا محصنة ولا تولوا الفرار یوم الزحف وعلیکم  
خاصۃ الیہود ان لا تعتدوا فی السب قال فقبلوا یدیه ورجلیہ وقالوا  
نشہد انک نبی الی اخر الحدیث ترمذی۔ بالی و تعظیم المؤمن گذاشتہ  
از ابن عمر روایت میکند میگوید و نظر ابن عمر بود الی البیت اذ الی الکعبۃ فقال

ما اعظمتک وما اعظم حرمتک والمؤمن اعظم حجة عند الله منك الى آخر  
 الحدیث قدری رجوع بعل نجوم سمار الاسلام اصحاب خیر الانام صلی الله  
 علیه وسلم ورضی عنہم نیز باید کرد در کتب احادیث و سیر ثابت است که  
 صحابه کرام در حضور انوار صلی الله علیه وسلم چنان با ادب و فروتنی و خشوع  
 می نشستند کما علی را و سهم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی الله علیه  
 وسلم و توقیر مجلس او سر بر روی خود را فرو انداخته می نشستند که گویا بر سر آنها  
 مرغ وحشی نشسته است که با دنی حرکت پریده می رود و از کمال تعظیم بطرف  
 او علیه الصلوة والسلام دیده نمی توانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیه  
 احد منهم بصره فی حدیث طویل الحال بعض اقوال واعمال علماء ائمه رانیز  
 بنظر انصاف ملاحظه فرمایند مولانا مخدوم محمد شمس ندوی در حیوة القلوب  
 فی زیارة المحبوب در باب چهاردهم فصل سوم از مولانا رحمة الله صاحب  
 مناسک و شیخ علی قاری خلاصه عبارات آنها چنین می نویسد مستحب است  
 زیارت مساجد و آبار و آثار که منسوب اند بسوئے آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 برابر است که دانسته شود و عین آنها یا جهت آنها تصریح کرده اند باین استجاب  
 علی الاطلاق جماعتی از خفیه و طائفه از شافعیه و مالکیه و حنابلہ الی قوله تعظیم  
 ہر چیزے کہ مساس کردہ باشد بدست او یا پہلوے او یا قدم او یا عضوے از  
 اعضائے او برابر است کہ صحیح گشته باشد نقل در ثبوت او یا اینکه معروف  
 باشد در مردم بروجہ اشتہار بغیر ثبوت آن در اخبار و آثار انتہی مختصراً  
 حالاً انصاف باید کہ در باب آثار متبرکہ شہرت کافی است یا حد ثنا و  
 عن عن راضد رت است در باب مولد النبی دار ارتتم بن ارقم مکان خدیجہ  
 الکبریٰ مولدہ فاطمہ و مساجد آثار کسی نگفته است کہ این جعلی اند بلکہ جملہ صحت

آن اتفاق دارند زیارت آن آثار را مستحب میگویند بین ایصال المناسک  
 امام نودی و مناسک طاعلی قاری و مایح قطبی تا این حد که پیشوائے نجدت ابن  
 تیمیہ و غیرہ نیز از اجلی نلفتہ اندازی موجب مذہب خود زیارت آن اصرام می  
 گویند چنانچہ صدیق حسن خان در کتاب رحلۃ الصدیق از ابن تیمیہ ہمیں مضمون  
 نقل میکند حضرت عبد اللہ ابن عمر ہر گاہ کہ حج می رفت پس در مساجد مقامات  
 کہ بین الحرمین بر آثار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درست شدہ بودند می ماند و در آن  
 نماز ادا میکرد بچہ حصول برکت و زیر سر درختی کہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم  
 استراحت فرمودہ بود آن درخت را آب می دہانید این روایات در صحیح سنن  
 و مسانید و معاجم بحیرت موجود است در طبقات ابن سعدی نوید رانی ابن  
 عمر و اصغاریہ علی المنبر یعنی سنن النبوی صلی اللہ علیہ وسلم ثم وضعها علی  
 وجہہ ازین وجوہات از حضرت ابام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہم و بوسہ قبر  
 انبی صلی اللہ علیہ وسلم بچہ حصول برکت مروی است شیخ سمہودی در وفاء  
 الوفا جلد ۲ ص ۳۳۳ میفرماید قال الفرہ فی کتاب العلل و السوالات لعبد اللہ بن  
 احمد از والد خود قال عبد اللہ سألت ابی عن الرجل یمس منبر رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم و یتبرک بتمسہ و یقبلہ و یفعل بالقبور مثل ذلك رجأ  
 ثواب اللہ تعالی قال لا بأس بہ انتہی مؤلف میگوید عفی عنہ کہ جملہ اصحاب  
 مذہب اربعہ بر ہمیں استجاب اند اما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل  
 رحمۃ اللہ علیہ شاید بچہ تکلیت و ہا بیہ نجدیہ آدرودہ است کہ آہنا بظاہر عوی  
 تقلید ہمیں امام جلیل میکنند و تبرک با آثار جلیلہ شرک و کفر میدانند۔ از اینجا

و لنعم ما قال العارف الشیرازی فی بستانہ

اگر بوسہ بر خاک مردان زنی ہمدی کہ پیش آیت رخشے

کسانیکہ پوشیدہ چشم دل اند ہمانا کزین تو یا فاضل اند

معرفی



معلوم شد کہ دعویٰ حنبلیت آہنا محض کذب و افتراء است۔ علامہ عینی حنفی در  
 عمدۃ القاری جلد ۴ ص ۶۰ میفرماید کہ استاد م حافظ زین العابدین عراقی میفرماید  
 ابن ابی عمیر فی الحافظ ابو سعید بن العلاء قال رأیت فی کلام احمد بن حنبل فی جزء  
 قدیم علیہ خط ابن ناصر و غیرہ من المحافظان الامام احمد سئل عن تقبیل  
 قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم و تقبیل منبرہ فقال لا بأس بذلك فاریناہ  
 للشیخ ابن تیمیہ فصا ریتعجب من ذلك و یقول عجبت احمد عندی  
 جلیل هذا کلامہ او معنی کلامہ قال و ای عجب فی ذلك و قد روینا عن  
 الامام انہ غسل قمیصا للشافعی و شرب الماء الذی غسلہ بہ و اذا کان  
 هذا تعظیمہ لاهل العلم فکیف بمقادیر الصحابة و کیف یاتا من الانبیاء علیہم  
 الصلوٰۃ والسلام و ہمین قول رالسبب شہرت امام مقری مالکی در کتاب خود  
 فتح المتعال بصفة النعال بحسنہ نقل کردہ است ص ۱۰۰ قلمی علامہ مقری پر ازین  
 نقل مے نویسند کہ ہمین قول امام احمد رضا ما خود است از روایتی کہ او در مسند خود  
 نقل میکند کہ حضرت ابو ایوب انصاری رضیر قبر حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم  
 روئے خود نہاد پس مردان گردن او را گرفت او فرمود بگذازند و سنگی نیامدہ ام  
 بحضور اقدس اوصلی اللہ علیہ وسلم آمدہ ام این روایت در مسند امام احمد جلد  
 ۵ ص ۳۳۳ موجود است شیخ سمہودی و علامہ ابن حجر مکی و امام بسکی نیز طریق روایت  
 این حدیث بیان کردہ اند در منظم و وفاء الوفا و در شفا السقام را مطالعہ  
 فرمایند۔ انتہی مختصرا۔ ایضا در کتاب باطل شکن می فرماید صحابہ کرام رضی اللہ  
 عنہم از جملہ آثار اوصلی اللہ علیہ وسلم تبرک می جستند از آب دہن مبارک او  
 از آب پس خوردہ او از آب وضوئی او از عرق مبارک او صاحب صحیح البخاری  
 در جامع خود بابے قائم کردہ است جلد اول ص ۳۳۸ باب ما ذکر من درج

النبي صلى الله عليه وسلم وعصاه و سيفه و قداحه و خاتمه و ما استعمل  
 الخلفاء بعده من ذلك مما ذكر قسمته و من شعره و نعله و ائنته معا  
 يتبرك فيه اصحابه و غيرهم بعد وفاته صلى الله عليه وسلم نزد حضرت عائشہ  
 لباده آنحضرت بود کہ زیارت میکنانید مرد مرا و میفرمودند کہ حضرت اوشا  
 در همین لباده رحلت فرموده است لفظ بخاری این است اخرج لنا عائشہ  
 كساءاً مطبداً حدثنا نزد حضرت انس رضی اللہ عنہ مبارک بودند کہ زیارت میکنانید  
 مردم را لفظ بخاری اخرج لنا انس نخلین جرد ادين ص ۳۳۸ نزد حضرت  
 عبد اللہ بن سلام پیالہ حضور اقدس بود کہ در آن آب انداختہ مردم را مینوشتا  
 لفظ بخاری قال ابو برة قال لي عبد الله بن سلام الا اسقيك في قدح  
 شرب النبي صلى الله عليه وسلم فيه جلد ۳ ص ۸۲ پس ہمیں پیالہ راعمر  
 بن عبد العزيز برائے تبرک نگاہ داشت نزد حضرت ام سلمہ ام المؤمنین  
 مویہائے مبارک بودند ہر کہ بیماری شد آنرا شستہ آبش بہ نیت شفا  
 می خورانید بخاری جلد ۲ ص ۸۲ ہر گاہ آمار اوصی اللہ علیہ وسلم تبرک و  
 واجب التعظیم شدند قبر مبارک او چہ امتبرک نباشد از ان سبب ابو ایوب  
 بران رو بہاد کہ گویا روی بر قدم اوصی اللہ علیہ وسلم نہادہ است قصہ  
 قبر امام بخاری در کتب شراح بخاری موجود است کہ از قبر ابو بوی مشک پیدا  
 می شد و مردم خاک آنرا بہ تبرک می بردند رحلت امام موصوف ص ۲۵۶  
 در سلطنت عباسیہ در عین مملکت ترقی شریعت و محکمہ ہائے قضاء و اجتناب  
 واقع شدہ است مگر کسی بر این فعل اعتساب نکرد و ہمین بود عادت سلف  
 صالحین و ائے بر حال پیشوایان نجدیت کہ نزد آنها فقط بر قبر دست  
 شرک و کفر و بدعت است آن بود زمانہ محدثین ربانی و این است زمانہ

محدثین زبانی بین تفاوتِ راه از کجا است تا کجا این بحث را اینجا ختم میکنیم  
و درین کفایت است مرا بل انصاف را۔

**اصل ثانی** مابہ النزاع التوسل بالروح الصالحاء والاستعداد منها  
چونکہ تحقیق این مسئلہ موقوف بر حیوة ارواح است بعد مفارقة الابدان باید کہ  
اول حل این مسئلہ نموده بعد ازال توصل و استعداد را بران متفرع نمایم  
قال الله تعالى ويسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي وما  
اوتيتهم من العلم الا قليلا۔ مسئلہ روح حسب منطوق قرآن مجید نہایت پیچیدہ  
است اما ما بقدر علم قلیل خود آنچه تکلم میکنیم در حیوة و ممات او میکنیم نہ در  
کیفیت و ماہیت او کہ روح بموجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است  
و عالم خلق از عالم امر القدر بیان می تواند کہ شارع علیہ الصلوٰۃ والسلام  
از کیفیت و ماہیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و  
قواعد شرع شریف با اتفاق ثابت است بلکہ شعور و ادراک او بعد از ازاد  
نفس جسم زیاده از حالت گرفتاری او در عناصر اربعہ جسم است ارواح سعادت  
در نشاء اخری ترقی کامل می کنند و نفوس قدسیہ چنانچہ دین عالم مصفا  
فیوض و برکات بودند چنان در ان عالم بقوت تامہ زیاده از حال حیوة  
این عالم مصفا و فیوض و برکات می باشند بر این مسئلہ حکما اسلام و  
محققین متکلمین و محدثین و اکابر دین اتفاق دارند امام غزالی امام رازی  
علامہ تفتازانی علامہ سید شریف قاضی بیضاوی شاه ولی اللہ ہندی  
وقاضی شفاء اللہ در کتب و رسائل خود این مسئلہ را بہ پراہین و دلائل  
عقلیہ و نقلیہ ثابت کرده اند حتی کہ رؤسائے غیر مقلدین چون ابن قیم و غیر ہم

بیان فرمودہ است و شارع علیہ الصلوٰۃ والسلام

نیز اعتراف حیوة و شعور و ادراک تام روح کرده اند در تفسیر رضیادی جلد اول  
 مطبوع هند ص ۵۳ می نویسد در تحت آیه حیوة شهدا و فیها دلالة علی ان الاموات  
 جواهر قائمه بانفسها معاشره لما یختر من البدن تبقى بعد الموت و تراکة  
 و علیة جمهور الصحابة و التابعین و به نطقت الایات و السنن. اگر غیر مقلدین  
 که از مضامین کتب در سیه هم بخیر اند گویند در کلام آیات و سنن ادراک و شعور  
 آن ثابت شده است گوئیم عذاب قبر که متفق علیه طوائف اسلام است  
 و سوال و جواب نیک و منکر و تنعیم و تعذیب اهل قبور چنانچه در احادیث صحیح  
 قریب بمرتبه تواتر رسیده است آن جمله موقوف بر حیوة و ادراک و شعور روح  
 است اگر روح را شعور نبودی سوال و جواب ملکین با کیت و اگر گویند که در آن  
 لحظه سوال ادراک شعور است بعد از آن نیست گوئیم که تنعیم و تعذیب که الی یوم  
 القيمة در احادیث صحیح آمده است دلیل صریح است بر ادراک و شعور او  
 تا روز برتخیز علاوه بر آن بقول صادق مصدق علیه الصلوة و السلام یا  
 ماوریم به تکلم کردن با اموات آنجا که ارشاد میفرمایند که هر که بمقبره مسلمانان  
 برسد گوید السلام علیکم یا اهل القبور السلام علیکم دایر قوم مؤمنین  
 و انا انشاء الله بکم للاحقون انتم لنا فرط و نحن لکم تبع استل الله  
 لنا و لکم العافیة. مسلم و ترمذی و ابن ماجه و ابوداؤد و بالفاظ متقاربه حصن<sup>۱۵۳</sup>  
 اگر آنها را شعور نبی بود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مایان را بخطاب  
 جمادات ماورنمی فرمود حاشا و کلا بلکه خود حضور انور علیه السلام باین الفاظ  
 زیارت اهل قبور می فرمودند. رئیس غیر مقلدین ابن قیم در کتاب روح ص ۵۳  
 می نویسد از آثار متواتره ثابت شده است و سلف را اجماع است بر اینکه  
 مردگان ز امین را می شناسند و از آنها خوش می شوند. امام سیوطی

در شرح صدور صحت امی نولید الاحادیث والاشارتدل علی ان الزائری  
 جاء علم به المنور وسمع كلامه والنسبه وورد سلامه عليه۔ از حضرت علیؑ  
 صدیقیہ و ابوہریرہ و ابن عباس رضی اللہ عنہم متعدد روایات ابن ابی النیہ  
 در کتاب القبور و امام بیہقی در کتاب شعب الایمان روایت کرده است کہ  
 ہر گاہ کسی نزد قبر مردہ خود میرود آن مردہ اور امی شناسد و آواز آواز خود  
 می شود و جواب سلام او میدہد۔ عن عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا قالت قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده  
 الا استانس به وورد علیہ حتی یقوم۔ کتاب روح صف و شرح الصدوق  
 از این جہت حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد کہ بعد از دفن  
 من ساعتی جملہ شمایان بر قبر من توقف کنید تا کہ من استیناس باشم کہ تم  
 باین الفاظ در صحیح مسلم آمدہ ثم اقیمو حول قبوی مقدار ما تخرجونہ من  
 لجمہا حتی استانس بکم ابن قیم ازین عبارت اخذ کردہ در کتاب روح صف  
 می نولید کہ میت از حاضران انس و انبساط حاصل میکند۔ و آنچه گفتہ بودیم  
 از قول علی کہ در ک روح بعد از موت زیادہ می شود باین وجہ کہ در حالت  
 حیوۃ اگر کسی اورا در مکانی مجوس می کرد کہ ہیج منفذ نمی داشت آواز  
 ہیچیکس نمیتوانست شنید اما در قبر بموجب روایات ما قبل می شنود تا کہ در صحیح مسلم  
 آمدہ ان المیت یسمع خفق نعالہم و اگر کسی در خانہ باشد بر فتن کسی بر بالائی  
 خانہ اورا ایذا نمیرسد و میت را از پائے مالی قبرش ایذا نمیرسد کہ حضور انور  
 صلی اللہ علیہ وسلم کسی را کہ تکیہ بر قبر کردہ بود فرمودند لا تؤذ صاحب هذا القبر  
 رواہ الامام احمد فی مسندہ تا کہ با پائے پوش در قبرستان رفتن منع فرمودہ  
 است ابوداؤد جلد دوم فی باب المشی بین القبور فی النعل ص ۱۰۰ طبع ہند۔

شرح احادیث می نویسند کہ مفہوم احادیث این است کہ با قبور اہل بیت  
 و استخفاف نکردن باید زیرا کہ مردگان را ازان ایذا رمی رسد بلکہ قبور را بلحاظ  
 مراتب اہل قبور ادب و احترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۶ ص ۲۰۲ طبع  
 مصر نوشتہ است کہ از حضرت عائشہ صدیقہ رضی روایت نوشتہ است کہ من در  
 حجرت خود بعد از دفن حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت ابوبکر صدیق  
 رضی اللہ عنہ بے تکلفانہ می رفتم و می گفتم کہ حضور انور و پدراست بعد از دفن  
 حضرت عمر رضی اللہ عنہ بغیر نقاب داخل نمی توانم شد چنانچہ امن عمر حاکم در  
 مستدرک تصحیح این حدیث کردہ است و در مشکوٰۃ نیز این حدیث نقل شدہ  
 است در لمعات می نویسند کہ درین حدیث دلیل واضح است بر این کہ زائ  
 احترام و ادب بر بان مرتبہ کنند کہ در حال حیوٰۃ او میگرد و با مخصوص قبور صالحین  
 را مشکوٰۃ طبع نظامی ص ۱۲۱ از اینجا باید فہمید کہ مسلک حضرت ام المومنین عائشہ  
 صدیقہ در باب شعور اموات چیست و البتہ ادا از سماع بکدام معنی بود اگر ادا  
 شان قطعاً انکار شعور اموات را مسلک میداشتند با برادر مردہ خود حضرت  
 عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہما خطاب و گفتگونی فرمودند۔ مردی است  
 کہ حضرت عبدالرحمن بقرب مکہ معطرہ رحلت فرمود و لعش او را بکے معطرہ آورده  
 مدفون کردند چونکہ حضرت صدیقہ پرانے زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود  
 اے برادر اگر من وقت وفات تو حاضر می بودم ترا در بہان جادفن میکردم  
 و اگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود۔ ترمذی کتاب الخبائز  
 جلد اول ص ۱۳۱ الحاصل کہ معاملہ روح عجب حیرت افزا معاملہ است و طاقت  
 و قوت او عجب طاقت و قوت است خصوص ارواح مقدسہ کہ با طوار اعلیٰ  
 شامل شدہ بصفات آنها متصف می شوند علم و درک و شعور و سیر و تصرف

آنها را در عالم هیچ چیز حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قول  
 تعالی فالمدبرات امیرامی نولید کالملائکة و ابرواح الصالحاء اگرچه مسکن  
 آنها اعلیٰ علیین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل میدارند شب معراج حضور  
 انور صلی الله علیه وسلم حضرت موسی علیه السلام را در قبر مشغول نماز دید و در  
 مسجد اقصیٰ با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور  
 انور صلی الله علیه وسلم مکالمه و مخاطبه نمود و حال آنکه تمامی قصه معراج در  
 مقدار زمان چشم زدن بود حافظ ابن حجر در فتاویٰ خودی فرماید ارواح  
 المؤمنین فی علیین و ارواح الکفار فی سجین و لکل ما و جه عجد لها  
 اتصال معنوی الی قول و معذک فمهی ما ذون لها فی التصرف شرح  
 صد و رصت<sup>۱۶۲</sup> از ان جهت سرور عالم صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده است  
 که اگر در صحرائی شمایان را مشکلی پیش آید و یار و مددگار نظر نیاید سه مرتبه  
 بگوئید یا عباد الله اهیمنونی و درین ارشاد لفظ عباد الله عام است  
 که شامل است رجال الغیب و ملئکة و ارواح طیبه صلحاء را اصحاب شایسته  
 و علمائی و ثقات این قصه را بارها تجربه کرده اند و صحیح یافته اند حسن ص<sup>۱۶۳</sup>  
 شاه ولی الله دهلوی رحمه الله تعالی می نویسد هرگاه روح از علق جمانیت  
 آزاد می شود در جمع بزاج اصلی خود کرده بملئکة ملحق شده شریک کارهای  
 آنها می گردد و اکثر کارشان اعلا کلمة الله و نصر ضرب الله می باشد حجة الله  
 البالغ ص<sup>۱۶۴</sup> چونکه مسئله حیوة و ادراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقدس  
 ثابت شد حالا مسئله توکل و استمداد باید فهمید نسبت به ارواح بسیار چنانچه در  
 زندگی واسطه و وسیله بین الخالق و المخلوق اند و منظر عین الهی اند که توکل و  
 تشفع آنها مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب شوند همچنان در عالم

برزخ مظاہر عون الہی اند کہ فیوض و برکات روحانی آہنیا وقت توکل و  
تشفیع باعث حل مشکلات و قضائی حاجات خلق می شوند خلل المسکلات و  
قاضی الحاجات در ہر حال صرف ذات پاک واحد لا شریک است مگر ارواح  
مقدسہ و سیدہ محض و واسطہ صرف می باشند چنانچہ در حال حیوۃ بودند  
در حال ممات نیز ہمان اند اما م غزالی رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ از ہر کہ در حیوۃ  
استمداد میتواند کرد بعد از وفات نیز از او استمداد میتواند کرد۔ طالبان حق و سالکان  
طریقیت از پیران و معتدایان خود در زندگی و از ارواح شان بعد از وفات  
بہیں استمداد تقرب الی اللہ میجویند و تقرب الی اللہ در زندگی ہم بزرگان بجز  
روح میفرمایند نہ بقوت دست و پا و بعد مردن ہم ہمان روح برقرار بلکہ اقوی  
از ان است کہ در حال حیوت بود۔ باقی ماندہ طرز استغاثہ و استمداد عوام الناس  
آن ضرور قابل اصلاح است کہ در استمداد بجز افراط می رسند و از بعضی کلمات  
و حرکات ملحدانہ و مشرکانہ سرزد می شوند بر علماء و اصیلاح و ہدایت آہنیا لازم است  
نہ اینکہ مطلقاً زیارت قبور صلحا را شرک دانند و مردم را از ان قطعاً منع نمایند  
مثلاً کسی نامینا در مسجدے درآمد و رو بچہ چہ قبلہ کردہ نماز شروع کرد بر بنیایان  
لازم آنکہ اورا ہدایت کنند کہ رو بقبلہ شود نہ آنکہ مسجد را منہدم نمایند یا از نماز او  
منع کنند عقیدہ صحیحہ مسلمانان اہل سنت و الجماعت این است کہ اینچہ زندہ  
را بالاستقلال حاجت ردائے دانند نہ مردہ را اگر کسی کدام دوار انا نفع  
و صلا حقیقی داند یا کدام حکیم راشانی صلی اللہ علیہ و آقابے خود را رزاق مستقل  
داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص چنان ملحد و مشرک است  
امر و احد لا شریک داند مگر دوارا سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرا بی صحت  
داند و امر و سلاطین را ذرا بے حصول رزق داند و انبیاء و اولیاء را در زندگی

چنانچہ کہ کدام نسبت را قاضی الحاجات بالذات داند و اگر کسی فاعل حقیقی ہے



وبعدها وقت محض وسیلہ و واسطہ حل مشکلات و قضائے حاجات دانند این  
 شخص مسلمان صادق الاعتقاد است کہ او بر کرمیہ وابتغوا الیہ الوسیلۃ  
 عمل کرده است چنانچہ علامہ جزیری در حصن خود زیر آداب الدعای نوید  
 و ان یتوسل الی اللہ تعالیٰ بانبیاءہ (خ سرس) و الصالحین من عبادہ  
 (خ) و عمدہ ترین دلائل در باب توسل و استمداد حدیث اعمی است کہ در این  
 توسل و استغاثہ و تشفع و استمداد جمله علی رغم انوف الہابیہ موجود است و آن حدیث  
 اینست کہ یک نابینا بحضور انور صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد و عرض کرد کہ برائے روشنی  
 فرمود اللہم انی استلک و التوجہ الیہ بنیتک محمد بنی الرحمة یا  
 محمد الی التوجہ بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضى لی اللہم فتفتح  
 فی - رواہ الترمذی وصحیح النسائی وابن ماجہ والحاکم فی المستدرک وصحیح علی شریط  
 الشیخین و رواہ البیہقی فی الدلائل و فی کتاب الدعوات باسناد صحیح و زاد فقام قداب  
 از جوہر منظم ابن حجر و حصن بحصین ص ۱۲۵ و شفاء السقام للسیکلی ص ۱۲۳ و آن شخص  
 حسب ارشاد نبوی دعا خواند و پیش حکم او تعالیٰ روشن شد اصحاب کرام برائے  
 حاجتمندان ہمین دعا را معمول می داشتند اگر تاثیر این دعا مخصوص بزمانہ ان  
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می بود چنانچہ بعض محرومین باین عذر می سرسینند  
 اصحاب کرام بران عمل نمی فرمودند بشوق قصہ حضرت عثمان بن حنیف را و آن  
 این است کہ در زمانہ خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی اللہ عنہ کسے را  
 حاجتے بود بخلیفہ وقت کہ خلیفہ متوجہ حال او می شد شکایت خود نزد عثمان بن  
 حنیف رضی اللہ عنہمین دعائے امی با و نشان داد بجز و خواندن او خلیفہ متوجہ  
 حال او شد و در کار خود کامیاب شد این واقعہ را طبرانی بسند معتبر بچند طریقہ  
 ثابت کرده است در معجم کبیر خود زیر ترجمہ عثمان بن حنیف در جزر پنجاہم و امام

چشم من دعا بخواند و سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم او را خواندن این دعا ارشاد ۱۲

بہیقی نیز ثابت کرده است۔ شفاء السقام للبسکی مطبوعہ حیدرآباد ص ۱۲۵ و  
 در معجم صغیر نیز در ص ۱۰۳ مطبوعہ مصر این روایت موجود است محدثین برائی روایت  
 این حدیث باب چنان قائم میکنند باب من کان له حاجة الی اللہ تعالیٰ  
 ادالی احد من خلقه صاحب حصن یحصین جنین میفرماید و من کان له ضرورة  
 فلیتوضأ فی حصن و ضوءہ ثم یصلی رکعتین ثم یدعو اللہ مواتی اسئلك الخ  
 ملا علی قاری در شرح این می نویسد قوله ضرورة ای حاجۃ فلیجئ الی اللہ  
 ادالی احد من خلقه۔ و حصن یحصین ص ۲۲ می نویسد قلت وان لم  
 یجب الدعاء عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ففی آتی موضع استجاب  
 و در عداد حصن یحصین طبع مصر ص ۲۵ در زیر این نوشته است و عند قبور  
 الانبیاء علیہم السلام و تجربت استجابة الدعاء عند قبور الصالحین  
 بشرط معرفتہ علامہ ابن عبد البر در استیعاب جلد ۲ ص ۲۲۸ می نویسد کہ در  
 خلافت فاروقی سالی قحط در مدینہ منورہ افتاد شخصی نزد قبر مطہر او علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام آمدہ استغاثہ کرد کہ اے رسول خدا احوالی امت را بین پس جان  
 شخص را در خواب حضور پر نور بشارت بارش داد و حافظ ابن حجر عسقلانی در  
 اصباہ جلد ۶ ص ۱۳۲ طبع مصر تخریج ہمیں قصہ را از ابن ابی خثیرہ حوالہ داده است  
 شیخ بنہانی رح در دعوت الحق طبع مصر ص ۱۰ میفرماید رواہ البہیقی و ابن ابی شیبہ  
 با سند صحیح الحاصل کہ در قرون ثلاثہ المشہود لہا بالخیر توصل و استمداد  
 ببحرث ثبوت موجود است و توصل شان مخصوص بہ حضور النور صلی اللہ علیہ وسلم  
 نبود بلکہ از قبور صحابہ رض و اہل بیت رض و صالحان امت نیز توصل و استغاثہ  
 و استغاثہ معمول قرون سابقہ بود علامہ ابن عبد البر کہ امام احمد ثنیں صدی  
 چہارم بود در ذکر حضرت ابویوب انصاری رضی اللہ عنہ می نویسد و قبر ابی یوب

قرب سورها معلوم الی الیوم معظم یستسقون به فیسقون استیعاب  
 جلد اول ص ۱۵۶ و علامه ابن الاثیر در اسد الغابہ می نویسد و قبره بہا یستسقون  
 بہ جلد ۲ ص ۹ طبع مصر کاتب الحروف مؤلف رسالہ میگوید معلوم است کہ  
 قسطنطنیہ در سنہ چہار صد در قبضہ نصاری بود و آنها با وجود کفر و عداوت اسلام  
 قبر حضرت ابویوب را معظم داشتہ استقا بان میکردند و حق تعالی بفضل خود  
 حاجت روائی آنها میکرد چنانچہ در استیعاب می نویسد وائے برجال مدین  
 اسلام طائفہ نجدیہ کہ قبور اکابر صحابہ و اہل بیت النبوة و اہمات المؤمنین ضون  
 اللہ علیہم اجمعین و صلحی امت را جملہ ویران و پامال کردند و ہیج ملاحظہ اصول  
 اسلام کردند از امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ مروی است کہ می فرمودند قبر موسی  
 الکاظم تریاق مجرب لاجابۃ الدعاء اشعة اللمعات وغیرہ این روایت  
 امام شافعی بر طبع غیر مقلدان بسیار گران می افتد کہ او شان با جلالہ و قدر  
 چہ طور چنین میفرماید مگر آنها معلوم ندارند کہ امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ ہمیشہ  
 توسل و تشفع بقبور صلحا با خصوص قبر حضرت امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ میکرد  
 چنانچہ علامہ عزالدین بن جماعہ محدث در کتاب خود انس المحاضرہ و یحیی بن  
 امام موفق بن احمد کی دو مناقب امام ابوحنیفہ ص ۱۹۹ ذکر کرده است  
 ذکر السفیری شارح بعض مجالس من احادیث البخاری و نقل عزالدین  
 بن جماعہ فی کتابہ انس المحاضرہ عن علی بن میمون قال سمعت الشافعی  
 یقول انی ابرک بابی حنیفۃ واجتی الی قبرہ یعنی ہذا اذ اعرضت لی  
 حاجۃ صلیت رکعتین وجئت الی قبرہ و سألت اللہ تعالی الحاجۃ  
 عنہ فما تبعد عنی حتی تقضی صلح الاخوان للسید داود الخالدی  
 طبع بمبئی ص ۸۳ علامہ ابن حجر مکی رحمۃ اللہ علیہ در خیرات الحسان طبع مصر ص ۶۹

میفرماید - اعلیٰ انہ لم یزل العلماء و ذرور الحاجات یزدرون قبره رای  
 قبر ابی حنیفة) ویتوسلون به فی قضاء حوائجهم و یرون نحر ذلك - منهم  
 الامام الشافعی رح لما کان ببغداد فانه جاء عنده انہ قال انی لا تبرک بابی  
 حنیفة رح و اجئی الی قبره الخ علامہ ابن الجوزی در کتاب صفوة الصفاة  
 از امام ابراہیم صربی کہ از ارشد تلامذہ امام احمد بن حنبل است روایت میکند  
 کہ می فرمودند قبر معروف الکرخی التریاق المجرّب وسیله جلیله صل ۱۳۹ و نزد  
 تمام اکابر بغداد این خبر معروف معروف و مشهور است حضرت امام  
 ابوالقاسم قشیری کہ از اکابر محدثین و صوفیہ سہ صدی و چهار صدی بود  
 در رسالہ قشیریہ طبع مصر ص ۱ در تذکرہ حضرت معروف کرخی رضی اللہ عنہ  
 می فرماید کان من المشائخ الکبار حجاب الدہوات یتشقی بقبره یقول  
 البغدادیون قبر معروف تریاق مجرّب علامہ ابن خلکان نیز چنین مینویسد  
 در وفيات الاعیان جلد ۲ ص ۱۳۱ - امام ابو بکر بن خزمیہ کہ در تعریف او امام  
 بسکی می نویسد امام الائمة المجتهد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری  
 جلد ۲ ص ۱۳۱ و امام ذہبی کہ لقب شیخ الاسلام است در تذکرہ الخفاة جلد ۱ مینویسد  
 کہ این اکابر ہر گاہ زیارت قبر حضرت امام خراسان سیدنا امام علی بن موسی  
 الرضا رضی اللہ عنہ می رسیدند چہ مقدار خضوع و تواضع و تضرع بجای آوردند  
 حافظ ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب جلد ۴ ص ۳۸۸ می نویسد  
 قال (ای الحاکم) و سمعت ابا بکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسیٰ یقول  
 خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمة و عدیلة ابی علی المتقی مع  
 جماعة من مشائخنا و هم اذ ذاک متوافرون الی زیارة قبر علی بن موسی  
 الرضا بطوس قال فرأیت من تعظیمہ یعنی ابن خزیمة لتلك البقعة

و تواضع لها و تضرعها عندها ما تخیرنا - محدث مشهور ابو حاتم ابن حبان صنا  
 الصیحح در کتاب الثقات لابن حبان در ترجمه امام علی رضا بن موسی رحمة الله علیه  
 چنین می نویسد ما حلت بی شدة فی وقت مقامی بطوس و نزلت قبر علی بن  
 موسی الرضا صلوات الله علی جماعه و علیه و دعوت الله تعالی انزل الیها  
 عنی الاستجیب لى و نزلت عنی تلك الشدة و هذا شیء جریبه مراراً  
 منقول از نسخه قدیمه قلیه ازین قبیل روایات معتبره در کتب اسلامیه از زمانه  
 خیر القرون الی زماننا بذاب طریق تو اتر منقول است که همیشه علماء و صلحا و اکابر  
 دین از قبور اولیا و صلحا و اهل بیت النبوة استمداد میکردند و تقطیم آنها بجا  
 می آوردند اگر جمله روایات نقل گردد کتابی علیحدہ باید نوشت صاحب  
 انصاف را همین قدر زیاده از کفایت است و بے انصاف را دفاتر  
 کثیره درایت و روایت زیاده باعث ضلالت است و این وقت باید که  
 اجموع باصل مقصد کنیم و گوئیم که استدلال منکرین سماع موتی آیه انک لا تسمع  
 الموتی و کریمه و ما انت بسمع من فی القبور است و قول حضرت عائشه  
 صدیقہ رض در باب انکار سماع اموات قلب بدر و اینکه فقهاء خفیه در باب  
 حلف می نویسند که اگر کسی دیگرے را گفت که من با تو سخن نگویم اگر بعد از مرگ  
 او سخن گوید چنانست نمی شود زیرا که میت نمی شنود و همین سه وجه را استدلال  
 می کنند مؤلف رساله میگوید که این جمله صحیح است نه آیات قرآنی غلطانه  
 استدلال حضرت صدیقہ رض غلطانه قول فقهاء کرام غلط اما خدا را قدری  
 دلائل مثبتین را هم بغور تأمل بفرمایند آنها میگویند که از آیات شریفیه  
 نفی سماع موتی هرگز مستنبط نمی شود زیرا که ان الاموات لا یسمعون و ارد  
 شده است که بطور استدلال پیش شود و ازین اموات که در آیات مذکور

مردگان مرادینند بلکه بطریق استعاره کفار مراد اند که کفار را تشبیه باموات داده است و وجه شبه عدم اجابت است نه که عدم سمع و این ظاهر است که کفار کران نبودند قوت سامعه کفار زائل نشده بود لا والله می شنیدند اما اجابت نمی کردند باین در کرمیه صم بکم عمی کسی از اهل علم میگوید که کفای حقیقتاً گنگان و کران و کوران بودند مؤلف رساله میگوید عنی عنیه که در اصطلاح لغت عرب لفظ سمع بمعنائی اجابت بسیار واقع می شود باین لفظ سمع الله لمن حمده معنائش مطلق سمع نیست زیرا که اد تعالی از هر کس می شنود حمد گوید یا نکوید بلکه معنائش اجابت است یعنی قبول میکند اد تعالی حمد حامد را و همچنین در هر زبان شنیدن بمعنائی قبول کردن اصطلاح شائع و ذائع است چنانچه کسی را که نصیحت قبول نمی کند گفته می شود که بسیار ترا گفته ام اما شنیدی شاعر میگوید دوش آن نامهربان احوال ما پرید و رفت صد سخن گفتیم و از ما یک سخن نشنید و رفت معنائش این نیست که معشوق کراست آهنگی دیگر و وجه آنکه لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بسمع هر دو از باب افعال است یعنی تو نمی توانی شنوایید این از کجا معلوم شد که اموات فی نفسهم نمی شنوند و ادعا هم آنها را نمی تواند شنوایید باین کرمیه انک لا یهدی من اجبت و لکن الله یهدی من یشاء هم ازین قبیل است باقی ماند استدلال حضرت صدیق<sup>ع</sup> جواب آن باین وجه میگویند که قول یک صحابی در مقابل نص قرآن و در مقابل اقوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رضی الله عنهما و دیگر اکابر صحابه که بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی هم با آنها صادر شده بود و اینها تسلیم سماع بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کرده بودند چه طور با استدلال حضرت صدیق<sup>ع</sup> رضی الله عنهما قول و عمل آن اکابر لغو قرار داده شود

از روایت خطاب حضرت صدیقہ رضا برابر از خود پس از گزشت چنانچہ گذشت  
 صریح است بر رجوع حضرت صدیقہ رضا از قول خود۔ علاوہ بران در احادیث  
 صحیح سماع موتی ثابت است چنانچہ در قصہ بدر حضرت عمر رضی فرمود کہ  
 شمایان از مردگان زیادہ نمی شنوید۔ و در صحیح مسلم وارد است کہ مردہ آواز  
 نعل زائران می شنود و در روایت دیگر کہ مردہ سلام زائر می شنود و  
 جواب آن میدہد۔ وہ پیشوایان دہلیہ چون ابن تیمیہ و ابن قیم و ابن عبد البر  
 و قاضی شوکانی و غیر ہم جملہ صحیح این احادیث کردہ اند و سماع موتی را قائل  
 گشتہ اند بہین صراحت منکر را در کتاب الروح ابن قیم راصحاً عجیب حالت است  
 غیر متقلدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام و غیرہ القاب می دہند و اقوال  
 آنها را چون نص قطعی می دانند و در بعض عقائد حقہ آنها کہ خلاف مشرب این  
 مباحث اقوال آنها را بجوی نمی شمرد و بعض روایات ضعیفہ کتب خفیه را  
 با استدلال پیش میکنند در چنین مواضع اترک و اولی بخبر الترمذی را چرا وقعت  
 نمی دہند و احادیث صحیح را تاویل لایعنی دور از انصاف میکنند کہ این از  
 خصائص بود و غیرہ خصوصیت آن وقت معقول بود کہ اگر امت را امر خطا  
 اموات نمی فرمود چونکہ اسلام علیکم اہل الدیابراے تمامی امت امر است  
 پس خصوصیت بکدام معنا است در این موقع مولانا شاہ محمد سلیمان صاحب  
 پھلواروی رحمت اللہ علیہ تقریری فرمودہ کہ ذکر آن خللی از لطف نیست خلا  
 تقریر شان اینکہ از تموج ہوائی آوازے کہ از راہ تقبہ مجوزہ گوش بہ دماغ  
 می رسد و در قوت سامعہ حسی ازان پیدای شود آنرا سماع گفتمی شود۔  
 سماع حقیقتہ از مردگان منفی است کہ سبب موت چونکہ حیات فانی می شود  
 قوتہائے سمع و بصر و لمس و ذوق ہم معطل می شوند بیشک مردگان بسمع

معمول حیات نمی شنوند پس انک لا تسمع الموتی بر جائے خود بغیر تاویل صحیح  
است و همچنین انکار حضرت عائشہ صدیقہ رض از سمع بجائے خود صحیح است  
وقس علیہ احکام مطلقہ اما ادراک و شعور چیز دیگر است کہ خاصہ روح است چونکہ  
روح فانی نیست ادراک و شعور او ہم فانی نمی شوند بلکہ زیادہ از حال حیوۃ تیز  
می شوند و مردگان را شعور و ادراک بہت اما سمع معمول حیات نیست و ہر جا  
کہ در احادیث شریفہ لفظ سمع برائے مردگان وارد شدہ است مراد از  
ادراک و شعور است انتہی و انکار فقہا از سماع موتی بنا بر عرف عام است  
و در آیمان عرف را اعتبار است پس از نفی سماع نفی شعور و ادراک لازم  
نمی آید فافہم و انصف تتمہ مسئلہ استمداد شیخ الاسلام علامہ حموی سنہ  
در نفحات القرب می نویسد من نسب الی الامام ابی حنیفہ القول بانقطاع  
الکرامات و اہم و عن طریق اہل الہدی صال اذ لم یثبت فی شی  
من کتب مذہب ابی حنیفہ رد اصولاً و فروعاً القول بانقطاع الکرامات  
بالموت بل لم یثبت فی شی من کتب المذہب الثلاثۃ الخ ص ۲۱۸ شف  
السقام طبع مصر و در ہمیں کتاب صفحہ ۲۱۸ می نویسد ثم ان تصرف الاولیاء  
فی حیاتہم و ما تہم انما ہو باذن اللہ تعالی و ارادۃ لا شریک لہ  
فی ذلک خلقا و لا ایجادا و لا یقصد الناس بسؤالہم قبل الموت و بعدہ  
نسبتہم الی الخلق و الایجاد و الاستقلال بالافعال فان ہذا لا یقصدہ  
مسلم و لا یخطر ببال احد من العوام فضلا عن غیرہم فصرف الکلام  
الیہ و منعہ من باب التلبیس فی الدین الخ بخدیان و ہ بیان و حامیان  
آنها معنای مجازی و استعارہ ہرگز قبول نمیکنند اگر کسی نسبت فعلی تجسی  
بکند اگرچہ بطریق مجاز باشد یکدم بر آنها حکم شرک و کفر جاری میکنند و آیات قرآن

نفحات القرب و الا تصال بالثبات التصرف لا اولیاء اللہ تعالی للسید احمد بن محمد حموی المالکی المتوفی ۱۱۹۸ھ



کریم کہ در شان کفار و آلہ باطلہ آنها وارد شدہ اند بر مسلمان چسپان کردہ  
 حکم شرک میکنند حال آنکہ کفار آلہ خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند  
 و عبادت آنها میکردند و باین عبادت تقرب الی اللہ می جستند و هیچ  
 مسلمانی اگر چه عامی باشد هیچ بزرگ را الہ نمیداند و نہ او را متصرف بالاستقلال  
 میداند بلکہ فقط ارواح بزرگان را حیاً و میتاً وسیلہ در گاہ او تعالی میکند  
 حالاً مسئلہ مجاز و حقیقت را توضیح از آیات قرآن بشنو کہ یک فعل را حقیقتاً  
 منسوب باو تعالی میکند باز همان فعل را مجازاً منسوب بہ عباد میکند ہر کس  
 میداند کہ حاکم او تعالی است کریمہ ان الحکمہ الا للہ اثبات بعدنی تخصیص  
 حکم باو تعالی میکند باز میفرماید فلا وربک لا یومنون حتی یحکمون فیما  
 شخربینہم و ہر کس میداند کہ زندگی و مردن بحکم او تعالی است حقیقتاً کریمہ  
 ہو یحیی و یمیت و اللہ یتوفی الا نفس حین و تمہا۔ باز مجازاً ہمین فعل منسوب  
 بملک الموت میکند کریمہ قل یتوفاکوملک الموت الذی وکل بکم۔ شفاۃ  
 بیمار بحکم او تعالی است حقیقتاً کریمہ و اذا مرضت فهو لشفین مگر مجازاً منسوب  
 بحضرت مسیح فرمودہ و ابری الاکد و الارض و احی الموتی باذن اللہ اولاً  
 دہندہ او تعالی است حقیقتاً و مجازاً حضرت جبریل میگوید لا ھب لک  
 غلاماً نرکیا مولائی حقیقی بحکم اللہ ولی الذین امنوا او تعالی است مگر  
 مجازاً ہمین منسوب بعبادہ فرمودہ است انما ولیکم اللہ ورسوله (د) البنی  
 اولی بالمؤمنین من انفسہم ہچنان معین حقیقی او تعالی است و مجازی  
 بندگان را امر فرمودہ است و تعاونوا علی البر و التقوی و استعانوا  
 علی نیک نیز در قرآن منصوص است کریمہ و استعینوا بالصبر و الصلوۃ  
 و ہنزان دین اگر لفظ عبد منسوب بغیری شنوند بے محابا او را مشرک

میگویند و از نام عبد البقی عبد الرسول چه مقدار نیز هستند و حق تعالی در  
 قرآن میفرماید و انکم الایامی و الصالحین من عبادکم وامله که ازین کرمیه  
 بتصریح جواز نسبت عبدیت بغیر ثابت می شود همچنان بت حقیقی پروردگار  
 عالم است و اذکر فی عند ربک - اولد الامه ربتهاد یگرے را مجازاً گفته  
 می شود مستغاث حقیقی او تعالی است اما مجازاً فاستغاثه الذی من  
 شیعه علی الذی من عده و ارد شده است و در حدیث شفاعت  
 آمده است فاستغاثوا بآدم و در حصن الحصین حدیث حسن مذکور است و  
 آن اینک و ان اسر ادعونا فلیقل یا عبدا لله اعینونی یا عباد الله اعینونی  
 بتصریح نداء غائب بلفظ یا و استمداد است و نیز امام بخاری در ادب  
 المفرد حدیثی نقل میکند حدیثنا ابو نعیم قال حدیثنا سفیان عن ابی اسحق  
 عن عبد الرحمن بن سعد قال خذرت من رجل من عمر فقال له رجل  
 اذکر احب الناس الیک فقال یا محمد و در روایت دیگر و صاحب  
 یا محمد اه عنک اگر نداء غائب جائز نبود صحابی جلیل القدر چون عبد بن  
 بن عمر چنین ندان کردی علاوه برین تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمان  
 مبارکه الی یومنا هذا السلام علیک ایها النبی میگویند این مخاطب کسی  
 که غائب است از نظر معمول تمام اهل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز  
 اکثر التعمیات را به همین الفاظ می خوانند با وجود آن اگر کسی لفظ یا  
 رسول الله گفت او را مشرک و کافر می گویند کبریت کلمه نخرجه من  
 افواههم ان یقولون الا کذباً بخدی ان اهل حرمین را خصوصاً و تمامی امت  
 مرحومه را عموماً مشرک میدانند از ان وجه قتل النفس و نهب اموال مسلمانان  
 را جائز میدانند و مسلمانان حرمین را عبدة الشیاطین می نامند و حدیث صحیح

سرور عالم را صلے اللہ علیہ وسلم کہ در شان اہل عربین فرمودہ است این  
 الشیطان قدایش ان یعد فی جزیرۃ العرب و در حدیث دیگر اہل عرب  
 را بشارت ایمان دادہ است و سنگدلی و جفا در اہل مشرق کہ بخند  
 در مشرق مجازا است فرمودہ لفظ حدیث این است غنظ القلوب للجهنم  
 فی المشرق والایمان فی اہل المغانر صحیح مسلم۔ و نیز آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم بدگاہ الہی عرض کردہ است اللہم لا تجعل قبری و تثنای بعد  
 بعدی و یقین کہ ہمین دعائے او بدگاہ او تعالیٰ مستجاب است پس  
 مزار مقدس را بخدیان صنم اکبر نام کردہ اند و در اندام آن میگوشت  
 این چہ مقدار بے ادبی و گستاخی و توہین آنحضرت است صلے اللہ  
 علیہ وسلم۔ فائدہ بخدی پرستان را عادت است کہ ہر گاہ آیات قرآنی  
 و احادیث نبوی در تردید آہنہا پیش می شوند و از جوابش عاجزی شوند  
 می گویند کہ دلیلے از قول امام خود ابوحنیفہ پیش کن در باب کلامی  
 و استناد و عرس و مولود شریف و بوسہ قبر و غیرہ قول امام خود پیش کن  
 و این نہایت قول بے بنیاد عایمانہ است زیرا کہ مقلدین مذاہب  
 اربعہ خوب میداند کہ در ہر جزئیہ قول امام را جستن خلاف اصول مذہب  
 است مسائل فقہیہ بسبب امتداد زمانہ روز بروز فوہیدایمی شوند پس  
 حکم آہنہا از اصول قواعد مذہب علماء وقت پیدا کردن می توانند  
 مذہب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابو یوسف و محمد زفر رحمہ اللہ  
 علیہم نسبت کہ در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متاخرین ہم مذہب حنفی  
 است مولانا مولوی عبدالحی در صفحہ ۶۶ کتاب سعی مشکوٰۃ سیفرا میدلا یا زہم  
 تصریح کل من الفرع و الجزئیات عن الامۃ فالعلوم تفرانڈ یو ما فیو ما

بجسب اختلاف حوادث الامه فماله يظهر تصریحهم علی خلافه بحکم الجواهر  
 مؤلف میگوید عفا الله عنه سلسله اجمال و تفصیل در ادله قطعیه موجود است  
 بین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله  
 تفصیل نمود مثلاً حکم قرآن است اقموا الصلوة بالاجمال واحادیث  
 تفصیل آن کرد که در صبح دو رکعت و فرض ظهر چهار رکعت علی هذا  
 القیاس و بحکم ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا قول  
 و فعل حضور قدس بهم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود  
 تفصیل آن اجمال اقوال و افعال اصحاب کرام و تابعین اصحاب کرد  
 و بحکم علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين من بعدی و اصحابی  
 کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و خیر القرون قرنی ثم الذین  
 یلونهم ثم الذین یلونهم قول و فعل اصحاب و اتباع نیز چون نص  
 قطعی گشت باز بسبب اختلاف حوادث زمانه اجمال قول اصحاب و اتباع  
 را تفصیل اصحاب مذاهب اربعه در کتب مذاهب خود اصولاً و فرود  
 ثبت کردند و بحکم بعد الذین یتنبطونه باجماع امت این استنباط و قیاس  
 از ادله قطعیه گردید باز اجمال یا عدم ذکر بعض جزئیات مسائل از اصحاب  
 مذاهب علماء امت هر مذاهب موافق اصول صاحب مذاهب خود تفصیل  
 آن اجمال یا ذکر آنچه باقی مانده بود در کتب معتبره خود نوشته دبر آن فتوی  
 کردند بحکم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل چنانچه انبیاء بنی اسرائیل  
 علی نبینا وعلیهم الصلوة و التسلیات اصحاب شرکع بودند علماء امت  
 مرجمه اصحاب استنباط و فتوی اند اما مراد از علماء امت آنانست که  
 در شبهه الانبیاء و اصحاب نفوس زکیه باشند نه دین فروشان که رهبران

دین اند و این نیز حجت قطعی است که فروع بهمان اصول مقرر صحیح  
 مذاهب است پس در هر جزئیة حادثه قول امام را طلبیدن عوام را در  
 مغالطه انداختن است لاحول ولا قوة الا بالله هدا نانا الله وایا هم  
 سواء الصراط -

### اصل ثالث ما به النزاع نداء غائب و سماع موتی است بدانکه

نجدیان و هم مشرب ایشان نداء غائب بلفظ یا فلان یا مخاطب یا غائبان  
 شرک اکبری نامند اگر به نیت حاضر بودن منادی باشد اگر چه روح مبارک  
 حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم یا نام غیر مقلدین شوکافی در کتاب خود  
 در المنضی آرد تنظیم القبور و خطاب الموتی بالحق کفر باز در تطهیر الاعتقاد  
 صلا طبع فاروقی دلی می نویسد ومن فعل ذلك مخلوق من حی او میت  
 سواء كان ملكا او نبیا او دلیا صا شرکا وان اخبر بالله و عبد نقل  
 از سیف الابرار و بعض دلایه فرق می کنند میگویند که اگر نداء یا رسول  
 الله عاشقانه باشد یعنی بغیر ملاحظه سماع منادی جائز است و اگر باین نیت  
 باشد که منادی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم می شنود پس کفر است  
 مؤلف گوید عفا الله عنه ازین طائفه که فعل سلف اصلح را شرک فاعل را  
 مشرک می نویسند سوال است که مراد شما بیان از غائب کدام است آیا مراد  
 غائب عن النظر است که در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معبود  
 که در حقیقت وجود نداشته باشد اگر مراد از ان شق اول است پس نداء شما یا  
 به ذات پاک باری تعالی و تقدس اسم نیز داخل می شود که منادی از نظر شما  
 غائب است و بحکم کریمه لاند که الابصار ابصار مخلوق طاقت دیدن حاضر

تعالی و تقدس در این جهان ندازند بلکه نزد ولایه از دیدار الهی در پشت پرده  
 انکار است بین عقیده ۲۰ شتانی در کتاب سیف الابرار. و اگر مراد شتانی  
 است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح انبیاء علیهم الصلوٰة  
 والسلام و ارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود و تصرف  
 و شعور و ادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شده  
 است باین تفصیل آن اقوال در اصل سابق. و اگر گویند که قبول داریم  
 که ارواح زنده اند و ادراک و شعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گویم  
 که تردید این قول او تعالی می فرماید و در کریمه فالمدبرات امر مفسرین مخصوص  
 قاضی بهینا و می در تحت آن می نویسد کالمشکة داروام الصلحاء پس هر گاه  
 تدبیر امور مرابرواح را در قرآن مجید ثابت شد تدبیر عین تصرف است ثانیاً  
 چونکه ارواح از قبیل مجرب و است تصرف آنها در عالم بامر و اذن او تعالی چون  
 تصرف مشکة بامر الله تعالی در قرآن مجید از قبیل افتاد ایجاد و احیا و  
 امانت جا بجا مذکور و مسطور است ازان فرود تر آمده تصرفات اجنه و شیاطین  
 در عالم بنظر انصاف همین که تا کدام حد قوی و پراثر است قصه حضرت سلیمان  
 علیه السلام بابت خدات شاقه اجنه معلوم است کریمه یعملون له ما یشاء من  
 محاریب و تماثل و جفان کالجواب و قد در راسیات را بنظر انصاف  
 تأمل کن ازان هم فرود تر آمده همین که درین عالم بسیار اشیا است که وجودش از نظر  
 غائب است و قوت تصرف آن زیاده از محسوسات است مثلاً وجود هوا از  
 نظر غائب است و از موج آن قتل جبال راسیات و عوالی عمارات  
 راسخات بر زمین می غلطند و درختان عظیمه منرگون می افتند و اجساد کبیره  
 ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوة سخت موج هوا که آنرا صرصر گویند از هم

عنه مشکة است و تصرف مشکة

پاشیده می شوند و اثر عین و سحر و جفر و غیره آنچه عجائب تصرفات دارند اگر چه  
موجد اثر آنها قدرت قادر حکیم است اما بظاہر افعال منسوب با سباب است  
پس اینجمله تصرفات مذکورہ اگر قبول کنند تصرف ارواح صلحا چه امر و دود میکنند  
اگر آن باذن الہی است این ہم باذن الہی است اگر آن ہمہ را قبول نکنند  
مصادمہ و مقابلہ قرآن عظیم است و اگر گویند اثرات آنها بقرآن ثابت  
است و اثرات و تصرفات ارواح بقرآن ثابت نیست گوئیم کہ آیہ شریفہ  
متلوہ فوق اعنی فالمدبرات امر را چه افراموش کردی۔ درین محل ذکر  
مناظرہ عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست و آن اینکه شخصی ملا  
ابراہیم نام مقلد قوم بلوچ بہ ژولف این اوراق نقل کرد کہ عالی از پنجاب  
بکومتہ بلوچستان رسیدہ بود و در مسجدی بناء و عظ نہادہ بود و انہوہ مردم برا  
سماع و عظ دیدم من ہم شامل شدم مولوی صاحب در و عظ سخن باین حد  
رسانید کہ ہر کہ مرد نبی باشد یا ولی پس از مردن نفع و ضررش بہ هیچ کس نمی رسد  
زیرا کہ خاک شد و از خاک نفع و ضرر غیر متصور۔ ناقل گوید عرض کردم اسے  
مولوی صاحب انبیاء علیہم السلام را در حالت حیوۃ معجزات بودند یا نہ گفت  
آری بودند گفتم اولیاء اللہ را در حالت حیوۃ کرامات بودند یا نہ گفت آری د  
گفتم آن معجزات و آن کرامات آنها کجا رفتند گفت بمرگ مسلوب شدند  
گفتم مولوی صاحب مردم برسہ طبقہ اند انبیاء و اولیاء و عوام مومنین چونکہ  
موت سالب است معجزات انبیاء را علیہم السلام و سالب است کرامات  
اولیاء اللہ را رحمۃ اللہ علیہم و نزد عوام مومنین بغیر ایمان دیگر چیز نیست  
بر قاعدہ شما باید کہ موت سالب ایمان عوام مومنین شود ہر گاہ از انبیاء و اولیاء  
سالب نعمت است از عوام چرا سالب نعمت نشود پس مولوی ضنا از جواب

فردمانده جماعه خود را با خراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مرا ضراب  
 کرد انتہی و این قصه را فقیر در رساله تہلیلہ خود واضح تر ازین بیان کرده بحمل  
 کہ در بعض الفاظ تغائر باشد اما مضمون یک است۔ چونکہ دلائل این باب  
 نداء غائب و روایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل و روایات  
 اند کہ در اصل دوم یعنی اصل استمداد گنہ شستند از ان وجہ الطاب تحریر بکر  
 مکرر آن نشد۔ حدیث اعمی و حدیث یا عباد اللہ امینونی و حدیث زیارۃ  
 القبور بلقب السلام علیکم و اثر حضرت عثمان بن حنیف کہ اصل این باب اند  
 جمله در باب ما قبل ازین ابلاستیفاد ذکر شدہ اند۔ درین اصل بابی از اتحاد  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در باب زیارت القبور با بخصوص قبر مطہر مکرم فخر  
 عالم صلی اللہ علیہ وسلم و سلم موتی بزائران خود در تسلیم زائران منقول  
 از کتاب جوہر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمہ المحققین احمد بن  
 محمد البیہمی الکی و کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور للشیخ الاجل و  
 الامام الاکمل الشیخ جلال الدین سیوطی المتفق علی جلالہ و درعہ و سفرارۃ  
 علمہ بدان و فقک اللہ تعالیٰ کہ آنچه در این باب ذکر احادیث و اقوال  
 سلف صالح می شود برائے زیادت یقین برادران اسلام مقلدین  
 مذاہب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیہ احادیث این باب در ضعیف  
 یا موضوع خواهند گفت و اقوال مشائخ و علماء امتہ خود بر آنها محبت نمیتواند  
 شد زیرا کہ آنها در کتب خود حکم شرک و کفر بر مقلدین مذاہب جاری میکنند  
 بین کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری و نظر المبین و اعتصام السنۃ  
 ۳۲ ترجمہ عبارت ہندی او این است چہار مذہب و خاندان قادریہ  
 و نقشبندیہ و چشتیہ و سہروردیہ کافر و مشرک و بدعتی ہستند در اجار الخدیث



ولوامح الاوارومعيارالتقليدبدلیع الزمانمی نویسد تقلید شخصی شرک  
 و بدعت و بدتر از سرگین است نقل از کتاب سیف الابرار و اباطیل باب  
 فائده ہتمہ احادیث حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم حصہ در صحاح  
 ستہ و مسند امام احمد و مؤطا امام مالک رحمہم اللہ تعالیٰ نیستند بلکہ مصنفین  
 کتب احادیث شکر اللہ تعالیٰ سیہم جمعین آن حدیثی را در کتب خود  
 می نویسند کہ بشرط مقررہ اہل حدیث کہ در سند و رواۃ حدیث مقرر کردہ اند  
 موافق باشند و اگر بان شرط موافق نیاید آنرا ذکر نمیکنند چنانچہ صاحب کتاب  
 صحیح بخاری کہ صحیح الکتب است بعد کتاب اللہ خود می نویسد کہ من از چندین  
 لکھہا احادیث ہمین احادیث مذکورہ کتاب را منتخب کردم و ہمچنین احوال  
 دیگر مصنفان پس ازین استفاد میشود کہ احادیث ہمین کتب مشہور متداول  
 صحیح اند و در ان ضعیف و موضوع نیست الا ناوراً اما این استفادہ می شود  
 کہ ما سوائے آن در تمام عالم حدیث صحیح نیست زیرا کہ حضرت رسول اکرم  
 صلی اللہ علیہ وسلم در مقام تبلیغ بودند روزانہ ہزارا حدیث بیان میفرمودند  
 پس ہر کراہر حدیث بسند صحیح رسید آنرا در کتاب خود ذکر نمود زمانہ اصحاب  
 مذاہب اربعہ قبل از زمانہ مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی کہ صاحب  
 بخاری را مثلاً بسند صحیح رسید و در کتاب خود ذکر نکرد یا لقیض آن در  
 کتاب خود نوشت ازین لازم نمی آید کہ ہمین حدیث بحضرت امام ابوحنیفہ <sup>غیر</sup>  
 رضوان اللہ علیہم اجمعین نیز بسند ضعیف رسیدہ باشد زیرا کہ آنہا <sup>بشر</sup>  
 تعالیٰ در زمان خیر القرون بودند و وسایط کمتر بودند و اہل تقوی و صلاح  
 بودند و کذب و افتراء در ان زمان نبود الا نادراً پس اصحاب مذاہب وضع  
 مذاہب خود را بان احادیث صحیحہ کردند و اصحاب کتب صحیحہ را اگر آن

حدیث بسند ضعیف رسید و ذکر آن در کتب خود نه کردند صحاب مذاهب از آن  
چه قبح چنانچه همی مضمون را حضرت شیخ عبدالحق دهلوی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب  
خود فتح المنان فی اثبات مذہب النعمان بہ بسط کافی و تحقیق وافی ذکر کرده  
است من شاء فلیرجع الیہ انصاف اینست کہ اصحاب صحاح جامعین  
اقسام احادیث اند رحمۃ اللہ علیہم و اصحاب مذاهب ناقدین اقسام احادیث  
اند رحمۃ اللہ علیہم پس اصحاب صحاح بمنزلہ عطارین اند کہ اقسام ادویہ فردا  
را جمع میفرمایند و اصحاب مذاهب بمنزلہ حکیمان اند کہ خواص آن ادویہ  
منفردہ شناخته موافق مزاج ہر مریض آن مفردات را بہم جمع نموده معجون  
تیار میکنند کہ باعث شفاے آن مریض می شود رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم جمعین  
رجوع باصل مطلب شیخ ابن حجر کئی در کتاب جوہر منظم مذکور در فصل سادس

ص ۵ طبع مصری نوید العاشرة ينبغي له ايضا ان يستحضر ما قدمناه في الفصل  
الثاني من حيوته المكرمة في قبرة المكرم وانه يعلم بنز اشريه على اختلاف  
درجاتهم و احوالهم و قلوبهم و اعمالهم و انه صلى الله عليه  
وسلم يلا كلامهم بما يناسب ما هو عليه و انه خليفة الله الذي  
يشاء و انه لا يمكن احدا ان يصل الى الحضرة العلية من غير طريقه و ان  
من سئلت له نفسه اللعينة شيئا من ذلك كان سببا لخسرانه و قبيح  
تطيعه و خسرانه و من ثم راه صلى الله عليه وسلم بعض الصالحين في  
النوم فقال له يا رسول الله ما تقول في ابن سينا قال صلى الله عليه وسلم  
ذلك رجل اراد ان يصل الى الله من غير طريقه فقطعته و يشهد  
لذلك ان المحققين على كفره و دوام شقاوته انتهى . وقال رحمه الله  
تعالى في الفصل الثاني من كتابه المذكور ص ۲ اعلم انه مرت احاديث

از جعل خزان کرم و موالد نمود بطریق بدیع و عمدت اوردت بعضی منها من یشاء و یمنع من یشاء

کثیرة

كثيرة صحيحة وغيرها متضمنة لفصائل عظيمة تحصل للنزائر فلا بأس  
بسردها ههنا لتستحضر فوائدها وترجيح عوائدها وهي قوله صلى الله عليه  
وسلم من نراسر قبري وجبت له شفاعتي ومعنى وجبت له شفاعتي  
انها ثابتة له بالوعد الصادق لا بد منها واقاد قوله صلى الله عليه و  
سلم مع عموم شفاعته له ولغيره انه يخص بشفاعته تناسب عظيم  
عمله اما بزيادة النعيم واما بتخفيف الازوال عنه في ذلك اليوم واما  
بكونه من الذين يحشرون بلا حساب واما برفع درجات في الجنة و  
اما بزيادة شهود الحق والنظر اليه واما بغير ذلك مما لا عين رأت ولا  
اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر هذا كله ان اريد ان يخص بشفاعة  
لا تحصل لغيره ويحتمل ان يراد انه يفرد بشفاعته مما يحصل لغيره و  
الافراد للتشريف والتقوية بسبب الزيادة وان يراد انه ببركته يجب  
دخوله فيمن تناله الشفاعته فهو بشري بمرة مسلما فيجزي على عموم  
ولا يضرب فيه شرط الرفاة على الاسلام والالوهية لذكر الزيادة معنى لان  
الاسلام وحده كاف في نيل هذه الشفاعته بخلافه على الاولين واقاد  
اصناف الشفاعته له صلى الله عليه وسلم انها شفاعته عظيمة جليلة  
اندهى تعظم لعظم الشافع ولا اعظم منه صلى الله عليه وسلم فلا اعظم  
من شفاعته وقوله صلى الله عليه وسلم من نراسرني بعد موتي  
فكانت نراسرني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني  
نراسر الا تعلمه حاجة الانبياء نراسرني كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم  
القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني نراسر كان له حقا  
على الله عز وجل ان اكون له شفيعا يوم القيمة وموعناه في الفصل

الاول وسيأتي في تاسعة الفوائد في خاتمة السادسة عشر من الفصل  
السادس ماله تعلق بذلك فراجع فانه مهم والحاصل ان هذا الثواب  
العظيم وهو الفوز بتلك الشفاعه العظيمة منه صلى الله عليه وسلم  
لا يحصل الا لمن اخلص وجهه فيها بان لا يقصد بها او معها امر  
اخر ينالها وقوله صلى الله عليه وسلم من حج فزار قبري بعد فاتي  
كان كمن زارني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من حج فزار  
قبري بعد موتي كان كمن زارني في حياتي وصحبتني وقوله صلى الله عليه  
وسلم من حج فزارني في مسجدي بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي  
وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني الى المدينة كنت له شفيعا  
او شهيدا او قوله صلى الله عليه وآله وسلم من زار قبري اذ قال  
من زارني كنت له شفيعا او شهيدا او من مات في احدي الحرمين  
بعث الله عز وجل في الآمين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من  
زارني متعمدا أي بان لا يقصد غير زيارتي كما مر في معنى خبر من  
جاءني زارني الا لعمله حاجه الا زيارتي الحديث كان في جوارى يوم  
القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من سكن المدينة وصبر على  
بلائها كنت له شهيدا وشفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم  
من زارني بعد موتي فكانما زارني في حياتي ومن مات باحدى  
الحرمين بعث من الآمين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم  
من حج حجة الاسلام فزار قبري وغر اغزوة وصلى في بيت المقدس  
لو يسأل الله تعالى فيما اقترض عليه وقوله صلى الله عليه وسلم من  
زارني بعد موتي فكانما زارني وانا حي ومن زارني كنت له شهيدا

وشفيعا

وشفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من مات في احدى الحرمين  
 بعث من الامنين يوم القيمة ومن زارني محتسبا الى المدينة كان في  
 جوارى يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني ميتا  
 فكانت زيارتي حيا ومن زار قبري وجبت له شفاعتي يوم القيمة  
 وما من احد من امتي له ساعة ثم لم يزرنى فليس له عذر وقوله  
 صلى الله عليه وسلم من زارني في هاتي كان كمن زارني في حياتي و  
 من زارني حتى ينتهي الى قبري كنت له يوم القيمة شهيدا او قال  
 شفيعا وقوله صلى الله عليه وسلم من حج الى مكة ثم قصدني في مسجد  
 كتبت له حجتان مبرورتان وقوله صلى الله عليه وسلم من زار قبري  
 بعد موتي فكانما زارني في حياتي ومن لم يزرنى فقد جعلني وقوله  
 صلى الله عليه وسلم من اتى المدينة زائرا الى وجبت له شفاعتي يوم  
 القيمة ومن مات في احدى الحرمين بعثت امني انتهى - مؤلف لويد  
 عفا الله عنه تعدد روايات زيارت مع تقارب اللفظ والمعنى از حضرت  
 شيخ ابن حجر شايد برائے تعصيد و تايد و تاكيد زيارت مكرم است  
 صلى الله عليه وسلم لان الاحاديث يعصدها بعضها بعضا الحال قدرى  
 از احاديث نبوى صلى الله عليه وسلم و اقوال  
 سلف صالح از قول شيخ امام سيوطى نيز بشنو حضرت شيخ در كتاب شرح  
 الصدور في احوال الموتى والقبور في نويسد باب زيارة القبور وعلم  
 الموتى بنو وارههم ورويتهم لهمم - اخراج ابن ابى الدنيا في كتاب  
 القبور عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما  
 من رجل يزور قبر اخيه ويجلس عليه الا استأنس وراح حتى يقوم

واخرج ايضا والبيهقي في الشعب عن ابى هريرة رضي الله عنه قال اذا مر الرجل بقبر  
 يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام وعرفه واذا مر بقبرا لا يعرفه فسلم عليه  
 رد عليه السلام - واخرج ابن عبد البر في الاستذكار والتمهيد عن  
 ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد  
 يمر بقبر اخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه وردد عليه  
 السلام صححه عبد الحق - واخرج ابن ابى الدنيا في القبور والصابون في  
 المأثورين عن ابى هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اذا مر على قبر رجل يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه وردد عليه السلام و  
 اخرج العقيلي عن ابى هريرة رضي الله عنه قال قال ابو هريرة يا رسول الله ان طرقتني  
 على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم  
 يا اهل القبور من المسلمين والمؤمنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانا  
 انشاء الله بكم لاحقون فقال ابو هريرة يا رسول الله يسمعون فقال  
 يسمعون ولا يستطيعون ان يجيبوا قال يا ابا هريرة الا ترضى ان يرد  
 عليك بعد دهم من الملائكة ومعنى لا يستطيعون ان يجيبوا اي  
 جوا باي سمع الجن والانس والانهم يردون حيث لا يسمع واخرج احمد  
 والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاضع ثوبي واقول انما  
 هو ابى وزوجى فلما دفن عمر معهم ما دخلت الا وانا مشددة على ثيابي  
 حياء من عمر واخرج الطبراني في الاوسط عن ابي عمرو قال وقف رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم على مصعب بن عمير حين يرجع من احد  
 فوقف عليه مع اصحابه فقال اشهد انكم احياء عند الله فزوروهم و  
 سلموا عليهم فالذي نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه

التي يوم القيمة وفي الاربعين الطائفة روى عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 انه قال انس ما يكوف الميت في قبره اذا نزاره من كان يحبه في دار الدنيا  
 واخرج ابن ابي الدنيا والبيهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال  
 بلغني ان الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده  
 واخرجا ايضا عن الضحاك قال من نزار قبر يوم السبت قبل طلوع  
 الشمس علم الميت بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لما كان يوم الجمعة  
 فصل قال السبكي عن الروح الى الجسد في القبر ثابت في الصحيح لسائر  
 الموتى فضلا عن الشهداء وانما النظر في استمرارها في البدن وفي ان البدن  
 يصير حيا بها كحيوة في الدنيا احياء بدنها وهي حيث شاء الله تعالى  
 فان ملازمة الحيوة للروح امر عادي لا عقلي فهذا اي ان البدن يصير  
 حيا كحيوة في الدنيا مما يجوز العقل وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد  
 صلوات موسى عليه السلام في قبره فان الصلوة تستدعي جسدا حيا  
 وكذلك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسرى كلها صفات الاجسام  
 ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان تكون الابدان معها كما كانت في  
 الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من صفات الاجسام  
 التي تشاهد ها بل يكون لها حكم اخر واما الادراكات كالعلم والسمع  
 فلا شك ان ذلك ثابت لهم ولسائر الموتى وقال غيره اختلف في حياة  
 الشهداء هل هو للروح فقط او للجسد معها بمعنى عدم البلاه على قولين  
 وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد الانبياء بعد ما تبصروا ردت اليهم  
 ارواحهم فهم احياء عند ربهم كالشهداء وقال ابن القيم في  
 مسئلة تراور الارواح وتلاقحها الارواح تسمان منعمة ومعذبة فاما

المعذبة فهو في شغل عن التزاوير والتلاقي واما المنعمة المرسله غير  
 المحبوسه فتتلاقى وتزادس وتتذكر ما كان منها في الدنيا وما يكون  
 من اهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذي هو على مثل عملها  
 وروح نبينا محمد صلى الله عليه وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى  
 ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين  
 والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه المعية  
 ثابتة في الدنيا وفي دار البرزخ وفي دار الجزاء والمطر مع من احب في  
 هذه الدور الثلاث انتهى فان قيل قوله تعالى ولا تحبين الذين  
 قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كيف  
 يكونون امواتا و احياء قلنا يجوز ان يرزقهم الله في قبورهم ارحمهم  
 في جزء من ابدانهم بجميع بدنه بالنعيم واللذاه لاجل ذلك الجزء  
 كما يمن جميع بدن الحي في الدنيا برودة او حرارة تكون لجزء من  
 اجزاء بدنه وقيل المراد ان اجسادهم لا تبلى في قبورهم ولا ينقطع  
 ادصالهم فهم كالاحياء في قبورهم وقال ابو حيان في تفسيره عند هذه  
 الآية اختلف الناس في هذه الحيوة فقال قوم معناه ابقاء ارحمهم  
 دون اجسامهم لاننا شاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون الى  
 ان الشهيد حي المجيد والروح ولا يقدر في ذلك عدم شعورنا به فنحن  
 نراهم على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وترى الجبال  
 تحبها جامدة وهو تمر من السماء وكما ترى النائم على هيئة وهو يري  
 في منامه ما يتنعم به او يتالم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء  
 وليكن لا تشعرين فتنبيه بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انهم



لا يدركون هذه الحيوة بالمشاهدة والحس وبهذا يتميز الشهيد  
عن غيره ولو كان المراد حيوة الروح فقط لا يحصل له تمييز عن غيره لما ذكر  
سائر الاموات له في ذلك لعلم المؤمنين بامرهم حيوة كل الوداج فيها  
بقي لقوله، وليكن لا تشعر من معنى وقد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد  
ذلك نقل السهيلي في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر في مكان  
فانفتحت طاقة فاذا شخص على سر يرو بين يديه مصحف يقرأ فيه و  
امامه سر وحنة خضراء وذلك كان باحد وعلم انه من الشهداء لان  
سأوى في صفة وجهه جرحا واورد ذلك ايضا ابو حيان ويشبه هذا  
ما حكاه الياقبي في سر وحنة الرياحين عن بعض الصالحين قال حضرت  
قبر الرجل من العباد فبينما انا سوي اللحد اذ سقطت بسنة من لحد قبر  
يليه فنظرت فاذا انا بشيخ جالس في القبر وعليه ثياب بيض تقبعم و  
في حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه فرفع  
رأسه الي وقال لي اقامت القيمة رحمتك الله قلت لا فقال رد اللبنة  
الي موضعها عا فاك الله فرد دنتها وقال الياقبي ايضا روينا عن  
القبور من الثقات انه حضر قبر افاشرف فيه على انسان جالس على  
سرير وبيده مصحف يقرأ فيه دنته نهر مجرى ففتش عليه واخرج من  
القبر ولويد سر واما اصابه فلوفيق الآتي اليوم الثالث وحكى ايضا عن الشيخ  
نجم الدين الاصبهاني انه حضر رجلا يدفن فقعد الملقن يلقنه فسمع  
الميت وهو يقول الالعجبون من ميت يلقن حيا وقال ابن رجب روينا  
من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رايت مثل المعاني بن عمران  
وذكر من فضله قال حدثني بعض اخواني ان غاما جاء معاني بن عمران

بعد ما دفن فسمعة وهو يلحق في قبرة وهو يقول لا اله الا الله ويقول  
المعاني لا اله الا الله وحكي اليافعي ايضا عن المحب الطبري احد ائمة  
الشافعية وهو مشا رح التبيه انه كان مع الشيخ الاحمدي المحض ومقبرة  
نريسية قال المحب فقال لي يا محب الدين اتؤمن كلام الموتى قلت نعم  
قال ان صاحب هذا القبر يقول لي انا من حشوا الجنة وحكي ايضا  
عن الشيخ اسمعيل المذكور انه مر على بعض مقابر اليمن فبكي بكاء شديدا  
او اعلاه حزين ثم نفحك نفكا شديدا او اعلاه سرور فسئل عن ذلك  
فقال كشف وامن هذه المقبرة فزيتهم بعد بون فبكيتم ثم تضرعت  
الله تعالى فيهم فقيل لي قد شفعتك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر  
وانا معهم يا فقيه اسمعيل ان افلاحة المغنية فقلت وانت فيهم  
فلذلك نفكت وحكي عبد الغفار في الوحيد اخبرنا القاض علاء الدين  
الصاحب شرف الدين الغائري ان الشيخ معين الدين جبرئيل  
مات معهم في الطريق قبل دخول القاهرة قال فاذا اوصلنا الى عند  
الباب وهم عنيون البيت ان يدخل المدينة ورفع الشيخ يده <sup>سبعين</sup>  
فادخلنا وحكي ايضا قال حكي نرين الدين البوشقي عن الفقيه عبد الرحمن  
النويري انه لما كان في المنصورة واسر والمسلمين وكان عبد الرحمن النويري  
يقرب القرآن فتد قول الله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله  
امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فلما قتل الفقيه عبد الرحمن  
حضرا احد الفرنج في يده حربة فنكزه بها وقال قيس لمسلمين انت  
تقول قال ربكم انكم احياء تترزقون من هو فرعا بالفقيه رأسا قال  
حي وراي الكعبة مرتين فنزل الصراخ عن فرس وجعل يقبل وجهه

و امر غلامه بمجمل معه الى بلدة في الرسالة للقشيري بسنده عن  
 الشيخ ابن سعيد الخزاز قال كنت بجملة فرأيت نهاب بن شيبة شاباً  
 ميّتا فلما نظرت اليه تبسم في وجهي وقال لي يا ابا سعيد املعت ان  
 الاحياء احياء وان ماتوا وانما ينقلون من دار الى ارنهي. واين باب را  
 امام سيوطي به بسط تمام نوشته ان شئت فارجع اليه الحال قدرى از  
 احوال موت و سخطي آن و سوال ملكين در قبر وغيره نيز بشنو شيخ سيوطي  
 هم در اين كتاب شرح الصدور احاديث بسيار نقل کرده است چند  
 از ان برائے آگاهي برادران اسلام و استعداد موت و ما بعده در تحرير  
 مي آيند قال السيوطي رحمه الله اخرج احمد و ابو داود في سننه و الحاكم  
 في مستدرکه و ابن ابى شيبه في المصنف و البيهقي في كتاب عذاب  
 القبر و الطيالسي و العبد في مسند يمسها و هناد بن سري في الزهد  
 و ابن حريروا بن حاتم و غيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب  
 قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم في جنازة رجل من الانصاريين  
 فانتهينا الى القبر و لما يلحده فجلس رسول الله صلى الله عليه و سلم  
 جلسنا حوله و كان على رؤسنا الطير و في يده عود ميتت به في الارض  
 فرفع راسه فقال استعبدوا يا لله من عذاب القبر مرتين او ثلاثا ثم  
 قال ان العبد المؤمن اذا كان في النقطاع من الدنيا و اقبال من الآخرة  
 نزل اليه مثلثة من السماء بيض الوجوه كانت و جوههم الشمس معهم  
 اكفان من كفن الجنة و حنوط من حنوط الجنة حتى يجلس منه مد البصر ثم  
 يجي ملك الموت حتى يجلس عند راسه فيقول ايها النفس الطيبة  
 اخرجي الى مغفرة من الله و رضوان قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة

من في السماء وان كنتم ترون غير ذلك فياخذها فاذا اخذها لم يدها  
 في يده طرفه عين حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك  
 الخنوط ويخرج منها كطيب نعمة مسك وجدا على وجه الارض قال  
 فيصعدون بها فلا يمرن على ملاء من الملائكة الا قالوا ما هذا التزيين  
 الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في  
 الدنيا حتى ينتهوا بها الى سماء الدنيا فيستفتون له فيفتح لهم فيشيعوا  
 من كل سماء فحضر بوجهها الى السماء التي تليها حتى ينتهي بها الى السماء  
 السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عبي في عليين واعيده الى الارض  
 فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فتعاد روحه  
 في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربي  
 الله فيقولان له ما دينك فيقول دين الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل  
 الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله فيقولان له وما علمك به فيقول  
 قرأت كتاب الله فامنت به وصدقت فينادي منادي من السماء ان  
 قد صدق عبي فافرشوه من الجنة البسوه من الجنة وافرشوه باياً  
 الى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه  
 رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الرائحة فيقول البشر بالذي  
 يسرك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول له من انت فوجهك الوجه  
 الذي يحبني بالخير فيقول انا ملك الصالح فيقول رب اقم الساعة رب  
 اقم الساعة حتى ارجع الى اهلي ومالي قال وان العبد الكافر اذا كان  
 في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه من السماء ملئكة  
 سود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يحيى ملك الموت

حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتهما النفس الخبيثة اخرجي الى سخط من  
الله وعصبي فتفرق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من الطون  
المبلول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعها في يده طرفة عين حتى  
يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كالترييح جيفة وجدت على وجه  
الارض فيصعدون بها فلا يرون بها على ملاء من الملائكة الا قالوا  
ما هذا الروح الخبيث فيقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التي كان  
يسمى بها في الدنيا حتى يشتر بها الى السماء الدنيا فتفتح فلا يفتح له  
ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء  
لا يدخلون الجنة حتى يبلغ الجمل في سم الخياط فيقول الله تعالى اكتبوا الكتاب  
في سبعين في الارض السفلى فتطرح روحه طر حاتم قرأ رسول الله صلى  
الله عليه وسلم ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير  
وتهوى به الريح في مكان يهوى فتعادر روحه في جسده وياتيه المكان  
فيجلسا نه فيقولان له من ربك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له  
ما دينك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له ما هذا الرجل الذي  
بعث فيكم فيقول هاه هاه لا ادري فينادي مناد من السماء ان كذب  
عبدى فانزله من النار والسبوه من النار وانفخ له بابا الى النار نيا  
من حرها ومومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعها ياتيه  
رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول البشر بالذي يسوءك  
هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من انت فوجهك وجه الذي  
يجي بالشر فيقول انا ملك الخبيث فيقول رب لا تقم الساعة - واخرج  
ابو يعلى في مسنده وابن ابى الدنيا من طريق يزيد القاشي عن انس

عن تميم الداري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله لملك الموت  
 انطلق الى وليي فأتني به فاني جبرئيل بالسر والضر والفرج فحيث حب  
 فأتني به لا ربحي من هموم الدنيا وغومها فينطلق اليه ملك الموت و  
 معه خمس مائة من الملائكة معهم الكفان وحنوط من حنوط الجنة ومعهم  
 صنباثر الريحان اصل الريحانة واحد في رأسها عشرون لونا لكل لون  
 منها ريح سوى ريح صاحبه ومعهم الحرير الابيض فيه المسك الاذفر  
 فيجلس ملك الموت عند راسه وتحتوشه الملائكة ويضع كل منهم يده  
 على عضو من اعضائه ويبسط ذلك الحرير الابيض والمسك الاذفر تحت  
 ذقنه ويفتح له باب الى الجنة قال فان نفسه تعلق عند ذلك بطرف  
 الجنة مرة بازواجها ومرة بكسوتها ومرة بثمارها كما يعلل الصبي  
 أهله اذا بكى وان ازواجه ليبتهشن عند ذلك ايتمها شا قال وتنزو  
 الروح نزواً ويقول ملك الموت اخرجي ايتمها الروح الطيبة الى سدرة  
 مخضود وطلع منضود وظل محمد ودوماء مسكوب قال والملك الموت  
 اشده ~~تلقا~~ به من الوالد بولدها يعرف ان ذلك الروح جيب الى  
 ربه كريم على الله فهو يلتصق بلطفه تلك الروح حتى الله عنه فتسل  
 روحه كما تسل الشعرة من العجين قال وان روحه لتخرج والملائكة  
 حوله يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون وذلك قول  
 الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم قال فاما ان  
 كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهد الموت  
 وريحان يتلقى به عند خروج نفسه وجنة نعيم امامه اذ قال مقابله  
 له اي الجماعات له اي المستحدمت من المال له اي الفهم له اي سيره

تصدق  
 ١١

فاذا قبض ملك الموت بروحه يقول الروح للجسد جزاك الله عن خير القدا  
 بي سريرا الى طاعة الله تعالى بطيئا عن معصيته فهنيئا لك اليوم فقد  
 نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبلى عليه بقاع  
 الارض التي كان يطعم الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه  
 عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملائكة بروحه اقامت الحس  
 مائة ملك عند جسده لا يقلبه بتوا دم لشق الاقليات الملائكة قبله وعلته  
 بالكفان قبل اكفانهم وحنوط قبل حنوطهم ويقوم من باب بيته الى باب  
 قبره صفان من الملائكة يستقبلونه بالاستغفار ويصبح ايليس عند  
 ذلك يسهوة يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنوده الويل لكم  
 كيف خلص هذا العبد منك فيقولون ان هذا كان معصوما فاذا  
 صعد ملك الموت بروحه الى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام في  
 سبعين ألف من الملائكة كلهم يأتونه ببشارة من ربه فاذا انتهى  
 ملك الموت الى العرش خرت الروح ساجدة الى ربها فيقول الله  
 لملك الموت انطلق برح عبيدي وضعه في سدر مخضود وطلح  
 منضود وظل حمد ود ماء مسكوب فاذا وضع في قبره جاءت الصلوة فكان  
 عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القران والذكرة فكانا  
 عند رأسه وجاء مشيه الى الصلوة فكان عند رجليه وجاء الصبر فكان  
 ناحية القبر ويبحث الله له غلقا من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول  
 الصلوة دراءك والله ما زال واباء عمرك واما استراح الان حين  
 وضع في قبره قال فيأتيه عن يساره فيقول الصيام مثل ذلك فيأتيه  
 له اي طائفة - له اي تعبنا -

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتي العذاب من ناحية  
 فيلتس هل يجد اليه مساعدا الا وجد ولي الله قد احضرته الطاعة  
 قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما  
 انه لم يمنعني ان اباشر انا بنفسي الا اني نظرت ما عندكم فلو عجزتم  
 كنت انا صاحبه فاما اذا اجزأتم عنه فانا ذخركم عند الصراط وعند  
 الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين ابصارهما كالبرق الخاطف  
 واصواتهما كالترعد القاصف وانبايهما كالصياح وانفاسهما  
 كاللهب يطان في اشعارهما بين منكبى كل احد منهما مسيرة كذا  
 وكذا قد نزعبت منها الرقة والرحمة الا بالموثمين يقال لهما منكر  
 وتكبير في يد كل احد منهما مطرقة لو اجتمع عليهما الثقلان لم يقلوا  
 فيقولان له اجلس فيستوي جالساً في قبة فتسقط الكفانه في حقويه  
 فيقولان له من ربك وما دينك وما نبيك فيقول ربي الله وحده  
 لا شريك له والاسلام ديني ومحمد صلى الله عليه وسلم نبي وهو  
 خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيدا فعان المقبر فيوسعانه من  
 بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن يساره ومن قبله رجليه ثم  
 يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح الى الجنة فيقولان  
 له هذا منزلك يا ولي الله لما اطعت الله قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم في الذي نفس محمد بيده انه لتصل الى  
 قلبه عند ذلك فرجة لا ترد ابدأ فيقال له انظر تحتك فينظر تحته فلما  
 هو مفتوح الى النار فيقولان يا ولي الله بخوت من هذا فقال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده انه لتصل الى قلبه



عند ذلك فرجة لا تترد ابداً او يفتح له سبعا وسبعين باباً الى الجنة يأتيه  
 من ريحها وبردها حتى يبعثه الله من قبره قال ويقول الله تعالى الملك  
 الموت انطلق الى عدوى فأتني به فأتني قد بسطت له في سريره وسريرته  
 بنعمتي فأتني الامعصيتي فأتني به لانتقم منه اليوم فينطلق اليه  
 ملك الموت في الكرء صورة ما راها احد من الناس قط له ثلثة عشر  
 عينا ومعه سفود من ناول كثير الشوك ومعه خمسمائة من الملائكة معهم  
 نحاس وجمر من جمر جهنم ومعهم سيالاً من النار توخج فيضربه ملك الموت  
 بذلك السفود ضربة يغيب اصل كل شوكة من ذلك السفود في اصل  
 كل شعرة وعرق من عروقها قال ثم يلويه لياً شديداً فيترع روحه من  
 خلفاً قد ميه فيلقها ما في عقبه فيسكر عدو الله عند ذلك سكرة  
 وتضرب الملائكة وجهه ودبره بتلك السياط ثم تجذب به جذبة تنترأ  
 روحه من عقبه فيلقها في ركبتيه فيسكر عدو الله سكرة وتضرب  
 الملائكة وجهه ودبره بتلك السياط ثم كذلك الى حقويه ثم كذلك  
 الى صدره ثم كذلك الى حلقه ثم تبسط الملائكة ذلك النحاس و  
 جمر جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخْرِجِيهَا نَفْسَ اللَّعِينَةِ  
 الْمَلْعُونَةِ إِلَى سَمومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمومٍ لِأَبَا رَدْوَانَ كَرِيمٍ فَإِذَا تَبَضَّ مَلِكُ  
 الْمَوْتِ رُوحَهُ قَالَتْ الرُّوحُ لِلْجَسَدِ جِزَاكَ اللهُ عَنِّي شَرًّا فَقَدْ كُنْتُ سَرًّا  
 لِي إِلَى مَعْصِيَةِ اللهِ تَعَالَى بَطِيئًا لِي عَنْ طَاعَةِ اللهِ فَقَدْ هَدَاكَ وَأَهْلَكَ  
 وَيَقُولُ الْجَسَدُ لِلرُّوحِ مِثْلُ ذَلِكَ وَتَلَعَنَهُ بِقَاعِ الْأَرْضِ أَنْتِي كَانِ لِي عَصِيًّا  
 اللَّهُ عَلَيْهَا وَتَنْطَلِقُ جُنُودُ إِبْلِيسَ إِلَيْهِ يَبْشُرُونَهُ بِأَنَّهُمْ قَدْ أُورِدُوا عِبْدًا مِنْ

له اي الحديده المعوجه - له تجبده حبه -

بني آدم النار فاذا وضع في قبره ضيق الله عليه قبره حتى تختلف  
اصلاعه فتدخل اليمنى في اليسرى واليسرى في اليمنى ويبعث الله  
اليه حيات وهما فتأخذ باس رنبتة وابهام قدميه فتقوضه حتى تلتقي  
في وسطه قال ويبعث الله اليه الملكين فيقولان له من ربك وما دينك  
ومن نبيك فيقول لا ادري فيقال له لا ادريت ولا تليت فيضربانه  
ضربة يتطاثر الشاهر في قبره ثم يعود فيقولان له انظر فوقك فينظر  
فاذا باب مفتوح الى الجنة فيقولان له يا عدو الله لو كنت اطعت الله  
كان هذا منزلك فالذي نفسي بيده انه لتصل الى قلبه عند ذلك  
حسرة لا تروى ابدا ويفتح له باب الى النار فيقال يا عدو الله هذا منزلك  
لما عصيت الله ويفتح له سبع وسبعون بابا الى النار يايتها حرها و  
سومها حتى يبعث الله من قبره يوم القيمة الى النار واخرج ابن حبان  
والبیهقي عن ابى هريرة رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال حضر  
الملئكة فاذا كان الرجل صالحا قال اخرجي ايتها النفس الطيبة التي كانت  
في الجسد الطيب اخرجي حميدة والبشرى برّوح وريحان وريح غير  
غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح  
لها فيقال من هذا فيقولون فلان بن فلان فيقال مرحبا بالنفس الطيبة  
كانت في الجسد الطيب ادخلي حميدة والبشرى برّوح وريحان وريح  
راحن غير غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تنتهي الى السماء  
السابعة واذا كان الرجل سوء قال اخرجي ايتها النفس الخبيثة التي  
كانت في الجسد الخبيث اخرجي ذميمة والبشرى بجميم وغساق واخر من  
تشعل انزواج فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء

يلعنونهم و يتبرؤون منهم ثم عاد ميتا كما كان و اخرجته من طريق اخر  
هن عبد الملك بن عمير و عن ابي الخطاب بشير و لفظه دخلت على ميت  
بالمداخن و على بطنه لبننة فبينما نحن كذلك اذ وثب وثبة ندرت  
اللبننة عن بطنه و هو ينادى بالويل و الثبور فلما را ذلك اصحابه تصدوا  
عنه فذرت منه فقلت ما رأيت و ما حالك قال صحبت مشيخة من  
اهل الكوفة فادخلوني في رأيهم على سب ابي بكر و عمر و البراءة منهما  
قلت استغفر الله و لا تعد قال و ما ينفعني و قد انطلقوا الى مدخلي  
من النار فاريت ثم قيل لي انك سترجع الى اصحابك فتحدثهم بما  
رأيت ثم تعود الى حالتك الاولى فما ادرى انقضت كلمته او عاد ميتا  
على حاله الاولى و اخرج ابن عساکر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل  
بالمدينة فلما وضع على مقبلة يقتل التوى قاعدا ثم اهوى بيده  
الى عينيه فقال بصر عيني بصر عيني بصر عيني الى عبد الملك بن مروان  
و الى الحجاج بن يوسف يسعيان معا ثمما في النار ثم عاد مضطجعا كما كان  
و اخرج ابن ابي الدنيا عن زيد بن اسلم قال اغنى علي السور بن محرم ثم  
اقاق فقال اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله عبد الرحمن  
بن عوف في الرفيق الاعلى عبد الملك و الحجاج يجران معا ثمما في النار  
و كانت هذه القضية قبل ولاية عبد الملك و الحجاج بداهة فان  
السور توفي بجملة يوم جاء نعي يزيد بن معاوية سنة اربع و ستين و  
ولاية الحجاج بعد السبعين و اخرج ابن ابي الدنيا بسند فيه منهم عن  
ابي هريرة قال بينا نحن جلوس حول مريض لنا اذ هدم و سكن حتى  
ما يتحرك منه عرق فنجيناها و اغمضناها و ارسلنا الى ثيابه و سدناها

وسريه فلما ذهبنا لنغسله تحرك فقلنا سبحان الله ما كنا نراك الا قد  
قال اني قد مت وذهبت بي الى قبري فاذا انسان حسن الوجه طيب  
الرائحة قد وضع في لحدي وطواه بالقراطيس اذ جاءت انسانة  
سوداء منتنة الريح فقالت هذا صاحب كذا وهذا صاحب كذا  
اشياء والله استحي منها كما انما اقلعت عنها ساعتئذ قال قلت انشدك  
الله ان تدعني وهذه قالت انطلق بمخاضك فانطلقت الى دار فحيا  
واسعة فيها مسطبة من فضة وفي ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلي  
فقر سورة الفل فترددت في مكان منها ففقت عليه فانقتل عن الصلوة  
فقال السورة معك قلت نعم قال اما انها سورة النعم قال ورفع  
ومسادة قريبة منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها فبدرته السودا لفتا  
فعل كذا فعل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا ايذا كرها سني  
فقال الرجل عبد ظالم ل نفسه وليكن الله تجارته عنه لم يجئ اجل هذا  
بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم الاثني  
فارجو الى ما رايت وان لم امت يوم الاثنين فانها هو هذا يان الوجه  
قال فلما كان يوم الاثنين صححت بعد العصر ثم اتاه اجله فمات -  
واخرج ابن عساکر من طرق عن قررة بن خالد قال عرج يروح امرة  
من اهلنا اياما سبعة لا يمنعهم من دفنها الا عرق يتحرك في رديها  
ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قد مات  
في تلك الايام التي لا تعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رايت  
في السماء السابعة والملائكة يتباشرون به اعرف في الكفاندهم  
يقولون قد جاء المحسن قد جاء الحسن - واخرج ابن ابى الدنيا عن

صالح بن حي قال اخبرني جابر بن جابر ان رجلا عرج برحمة فغرض عليه عمله  
 قال فلما اراني اجذني استغفرت من ذنب الاعقر لي ولما ارذني بالمر استغفر  
 منه الا وجدته كما هو قال حتى جبهه رمان كنت التقطها يوما فكتب لي بها  
 حسنة وقوت ليلة اصلي فرفعت صوتي فسمع جابر لي فقام فصلى فكتب  
 لي بها حسنة واعطيت يوما مسكينا درهما عند قوم لما اعطه الا من  
 اجلهم ووجدته لا لي ولا علي واخرج ابن عساكر عن ابن الماجشون قال  
 عرج بروح ابي الماجشون فوضعتاه على صرير الفضل وقتلنا للناس نرح  
 به فدخل غاسل اليه فزاري عراقا يترك من اسفل قدميه فاخرناه  
 فلما كان بعد ثلاث استوى جالس فقال ايتوني بسويق فاتي به فشربه  
 فقلنا له اخبرنا بما رايت قال لغمانه عرج بروحي فصعد بي الملك حتى  
 اتى السماء الدنيا فاستفتح ففتح له ثم هكذا في السموات حتى انتهى  
 الى السماء السابعة فقبل له من ملك قال الماجشون فقبل له لم يان  
 له بقي من عمره كذا اذ كان ثم يهبط فرايت النبي صلى الله عليه وسلم  
 ورايت ابا بكر عن يمينه وعمر عن يساره ورايت عمر بن عبد العزيز  
 بين يديه فقلت للذي معي من هذا اقال او ما تعرفه قلت اني احببت  
 ان اتثبت قال هذا عمر بن عبد العزيز قلت انه لقريب المقعد من رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم قال انه عمل بالحق في زمن الجور وانها عملا بالحق  
 في زمن الحق واخرج ابن ابي الدنيا والحاكم في مستدركة والبيهقي في دلائل  
 النبوة وابن عساكر من طرق عن ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف  
 ان عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه مرض مرضا فاعفى عليه حتى  
 ظنوا انه قد فاضت نفسه حتى قاموا من عنده وجللوه ثوبا ثرافاق

فقال انه اتاني ملكان فظان غليظان فقالا انطلق بنا نحالك الى العزيز  
الامين فذ هباني فليقهما ملكان هما اسرق منهما وارجم فقالا امين  
تذ هبان به قالوا نحاكمه الى العزيز الامين قالوا دعاه فانه ممن سبقت  
له السعادة وهو في بطن امه وعاش بعد ذلك شهرا ثم توفي رضي الله  
عنه واخرج ابو بكر الشافعي في الفيلا نيات عن سلام بن اسلم قال املت  
الفصل بن عطية الى مكة فلما رحلنا من فيدا انبهني في جوف الليل  
قلت ما تشاء قال اريد ان اوصي اليك قلت وانت صحيح قال رأيت  
في منامي ملكين فقالا انا امرنا بقبض رر وحك قلت لواخر قاني الى  
ان اقضي نسكي فقالا ان الله قد تقبل منك نسكك ثم قال احدهما  
للاخر اقطع اصبعيك السبابة والوسطى فخرج منه بينهما ثوبان  
ملات خضرتهما ما بين السماء والارض فقالا هذا كفنك من  
الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فما وردنا المنزل حتى قبض وقال  
سعيد بن منصور في مسنده حدثنا سفيان عن عطاء بن <sup>سليمان</sup> اصحاب  
مسكا فاستودعه امرأة فلما حضره الموت قال امين الذي كنت استود  
قالت هوذا قال فاد نفيه بالماء ورشه حول فراشي فانه يحضر في خلق  
من خلق الله لا يأكلون الطعام ولا يشربون الشراب ويجدون الريح  
واخرج ابن ابي الدنيا عن ابي مكين قال اذا حضر الرجل الموت  
يقال للملك شمس لاسه قال اجد في رأسه القران قال شمس قلبه قال  
اجد في قلبه المصبيح قال في كتاب من عاش بعد الموت عن داود بن  
ابي هند انه مر من مرهنا مشد يد ا فقال نظرت الى رجل قد اتبل فخم  
الهامة فخم المناكب كانه من هؤلاء الذين يقال لهم النراط قال فلما رأيت

ثم قد فيه قال اجده في قد فيه المصبيح قال حفظ نفسه حفظه الله واخرج ابن ابي الدنيا

استرجعت وقلت تقبضني هل انا كما قال وسمعت انه يقبض انفس الكفار ملك  
اسود قال فبينما انا كذلك اذ سمعت وسقف البيت ينقض ثم انفرج حتى رايت  
السماء ثم نزل على رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه اخر قصاص اثنين فصا  
بالاسود فادبر وجعل ينظر الي من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحد  
عند رأسي والاخر عند رجلي فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين  
المس فلس بين اصابعي ثم قال له كثير النقل بها الى الصلوة ثم قال صا  
الرجلين لصاحب الرأس المس فلس لهواتي ثم قال رطبة من ذكر الله  
واخرج الحكيم الترمذي نواوير الاصول من طريق التصريحين سعيد عن ابى قلابة  
انه كان له ابن اخ ماجن فاشته مرضه فلو يعيده في مرضه فلها كان  
في السوق قال ابو قلابة هو ابن اخي و امره الى الله فسر عنده تلك الليلة  
فبينما هو كذلك اذ هو باسودين معهما عتلة فربطوا من سقف البيت  
قال ابو قلابة فاسمع احد هما يقول لصاحبه اذهب الى هذا الرجل هل  
تجد عنده شيئاً من الخاير قال فلما دنى من ابن اخي شتم رأسه ثم شتم  
بطنه ثم شتم قدميه ثم ذهب الى صاحبه فاسمعه يقول شتمت رأسه  
فلما اجدى في رأسه شيئاً من القران وشتمت بطنه فلما اجده صام يوماً  
وشتمت قدميه فلما احده قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشم رأسه ثم  
شم كفيه ثم شم بطنه ثم شتم قدميه فاسمعه يقول ان هذا اللعوب ان  
هذا كتب الله من امة محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه  
الخصال خصلة ثم ابصر ففتح فمها ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه  
يقول الله ابراهيم له تكبيرة كبرها بانطاكية مخلصا فنفع منه ريح المسك  
فقبض روجه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت

ارجعاً فليس لكننا اليه سبيل فلما اصبح ابو قلابه اخبر الناس بما رأى  
 فقيل يا ابا قلابه انها بالنأكية فقال لا والذي لا اله الا هو ما سمعتها من فم  
 اللشكة الا بانطاكية فاسرع الناس الى جنازة ابن اخيه قال الحكيم الترمذي  
 العتد القاس اذا كان نصابه منه واخرج ابو القاسم بن مندة في كتابه  
 عن ابن مسعود قال اذا اراد الله قبض روح المؤمن ادعى الى ملك الموت  
 اقربته متى السلام فاذا اجاء ملك الموت يقبض روحه قال ربك يقربك  
 السلام واخرج المودني وابو الشيخ في تفسيره وابن ابى الدنيا عن ابن مسعود  
 قال اذا اجاء ملك الموت ليقبض روح المؤمن قال ربك يقربك السلام انتهى  
 مؤلف رساله لويدها الله عنه اللهم انت السلام ومنك السلام واليك  
 يرجع السلام حينئذ ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تباركت ربنا وتعاليت  
 يا ذا الجلال والاكرام بدان اسے عزیز رحمت اللہ تعالیٰ فقیر مؤلف رسالہ چند  
 حدیث دین باب از دو نفر علمای برگزیدہ نامدار حضرات شافعیہ یعنی شیخ ابن  
 حجر کی و شیخ امام سیوطی رحمہما اللہ تعالیٰ نقل کر دیا اگرچہ اقوال سادات علماء حنفیہ  
 نیز دین باب بسیار موجود اند بجهت آنکہ اکثر غیر مقلدین احادیث مرویہ احادیث  
 را قابل اعتمادی دانند بران حکم ضعیف بلکہ موضوع میکنند احادیث مرویہ  
 ذکر آن برائے اختیار است نہ برائے اختیار روح رحمانی باید کہ قبول اخبار  
 رسول نماید و یؤمنون بالغیب را مصداق باشند روح حیوانی ظاہر بینان  
 کجا قابل این حکایات می تواند شد گریه بیند بروز شبیرہ چشم چشم  
 آفتاب را چه گناه و ترا هم ينظرون اليك وهم لا يبصرون را مصداق  
 اند - ربنا اننا آمننا بما انزلت واتبعنا الرسول فاعتبنا مع الشاهدين  
 ذکر این احادیث اگرچہ بظاہر با موضوع بحث اصل سوم کہ نداء غائب

در حدیث دین باب از دو نفر علمای برگزیدہ نامدار حضرات شافعیہ یعنی شیخ ابن حجر کی و شیخ امام سیوطی رحمہما اللہ تعالیٰ نقل کر دیا اگرچہ اقوال سادات علماء حنفیہ نیز دین باب بسیار موجود اند بجهت آنکہ اکثر غیر مقلدین احادیث مرویہ احادیث را قابل اعتمادی دانند بران حکم ضعیف بلکہ موضوع میکنند احادیث مرویہ



است چندان تعلق و ارتباط ندارد اما اگر کسی با وصف انصاف متمق در آن نظر کند موافق مقصود باب خواهد یافت.

**اصل رابع در بیان تقلید شخصی بدان اے عزیز و فقک الله للتعاده**  
 وحبیبک عن مواضع الضلاله که احکام شرع شریفنا دور افتاده گانرا پذیرید  
 علماء را سنین و صلحا کاملین رسیدہ اند و آہنادر و طائفہ اند و مجتہدین و مجتہدین کار عین  
 رحمہم اللہ تعالیٰ تنقید لفظ حدیث است و کوشش در صحت روایت و جماعت سر آمد  
 اینہا در مقصد خود بفضل الہی کامیاب شدہ اند جزا ہم اللہ عنایہم البجزا و کامیاب  
 استنباط احکام است از آیات قرآنی و احادیث مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم  
 و سر آمد اینہا نیز در مقصد خود بفضل الہی کامیاب گشتہ اند و معلوم ذوی العقول است  
 کہ عمل مابیان در عبادات و معاملات بر احکام است و بسبب بعد زمان نامعلومی  
 تاسخ و منسوخ و محکم و ماول و مقدم و مؤخر و تطابق نصوص متضاد اہل حق را درین  
 زمان بجز تقلید مجتہدی کہ موصوف باشد باوصاف قرب زمان و دور علم و  
 کثرت روایت و کمال تقوی و جودت ملکہ استنباط چارہ نیست حضرت سفیان  
 بن عیینہ را قول است الحدیث مضلۃ الالفقہاء چنانچہ ابن امیر حلج ہنگی  
 در مدخل نوشتہ است وہم اعلم بمعانی الاحادیث باشد چنانچہ ترمذی در ابواب البخاری  
 آورده و ابن حجر در قلائد و خود رئیس این قوم ابن قیم در کتاب اعلام الموقعین  
 می نویسد لا يجوز لاحد ان يأخذ من الكتاب والسنة ما لم یجتمع فیہ شرط  
 الاجتہاد الی اخرہ در کفایہ می نویسد العامی اذا سمع حدیثا لیس له ان یأخذ  
 بظاہرہ لجواز ان یکون مصر و فاعن ظاہرہ او منسوخاً بخلاف الفتوی  
 و مجتہدین در تقریر شرح ترمذی و در آن بعد از لفظ منسوخ می نویسد بل علیہ

الرجوع الى الفقهاء سيد سہودی رحمہ اللہ در عقد فریدی نوید وقد قال محقق  
 الحنفية الكمال بن الہمام رحمۃ اللہ علیہ نقل الامام الرازی اجمع المحققون  
 علی منع العوام من تقليد اعيان الصحابة بل يقلدون من بعدهم الذين  
 يستررون وضعوا وادونوا صاحب مسلم الثبوت می نوید اجمع المحققون علی  
 منع العوام من تقليد الصحابة بل عليهم اتباع الذين يستررون وبقوا وهذا  
 ونقوا وقرتوا وعللوا وفضلوا وعلیہ ابنتی ابن الصلاح منع تقليد غیر  
 الائمة ودر شرح نہج الاصول است قال امام الحرمین فی البرہان  
 اجمع المحققون علی ان العوام ليس لهم ان يعملوا بمذاهب الصحابة  
 بل عليهم ان يتبعوا مذاهب الائمة پس ہر کہ این اجماع را می شنید  
 اور اگر ہاید گفت زیرا کہ صحابہ کرام بسبب مشغولی امور جہاد و ترقی اسلام تدوین  
 کتب تفاسیر و احادیث را فرصت نیافتہ بودند و انوار رسالت بر قلوب آہنہا  
 آنقدر جلوه گر بودند کہ ضرورت کتاب نہ شد ہر کہ بروشنائی ہماں نور بر  
 راہ راست می رفت چونکہ زمان خیر القرون با ضرر رسید و اختلافات بسیار  
 شد ہر کہ خلاف دیگرے نقل از اصحاب و اتباع میکرد طالبان حق را  
 کمال پریشانی دست داد حق تعالی بفضل خود از امت مرحومہ چہار نفر علماء  
 سلحاء اتقیا را برگزید و طاقت استنباط کمال احتیاط آہنہا را عطا فرمود و خلق را  
 بسبب تقليد آہنہا از تہ غوايت بجادہ ہدایت آورد و ذلك فضل اللہ یوتیہ  
 من یشاء الحال حکم الہی در باب وجوب تقليد شہو قولہ تعالی یا ایہا الذین  
 امنوا طيعوا اللہ واطيعوا الرسول واولی الامر منکم و مراد از اولی الامر علماء  
 مجتہدین است و علماء مجتہدین ہمیں چہار بزرگوار معروف و مشہور اند درین دعوا  
 ۱۵ من اهل السنة والجماعة و ہم اهل المذاهب الاربعة (۱۲ عقود الجواهر النبیغہ)

دو شق است شق اول اينکه مراد از اولي الامر علماء مجتهدين است شق دوم آنکه  
 علماء مجتهدين همين چهار امام مذاهيب اربعه مشهوره اند ثبوت شق اول که مراد از  
 اولي الامر علماء مجتهدين است هم از قرآن بشنو قوله تعالى ولو رآه الى الله و  
 الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم يعني  
 اولي الامر آنانند که علم استنباط احکام از نصوص داشته باشند و اگر مراد از اولي  
 الامر حکام وقت داشته شوند چنانچه راى بعض است پس درين راي  
 تفصيل است اگر حاکم صاحب علم و ديانت و استنباط احکام باشد چنانچه  
 خلفاء الراشدين المهديين و عمر بن عبد العزيز بودند پس مسلم است من حيث  
 الاستنباط لا من حيث الحكومه و اگر حاکم جاهل يا فاسق يا كافر بود و خلاف  
 امر الهى حکم و اطاعت او واجب نيست لحيث لا طاعة للخلق في معصية الله  
 و كرميه وان جاهدك على ان تشرك بى ما ليس لك به علم فلا تطعهما پس مراد  
 غير مسلم است و در حديث شريف در معنائى اولي الامر تصريح است بان درين  
 دارى روايت است اخبرنا يعلى حدثنا عبد الملك عن عطاء قال  
 اولي الامراءى اولي العلم و الفقه و تفسير اتقان امام سيوطى منويده عن  
 ابى طلحة عن ابن عباس قال اولي الامراء اهل الفقه و الدين اخرج ابن  
 جرير و المنذر و ابن ابى حاتم و الحاكم عن ابن عباس و عن مجاهد هم  
 اهل الفقه و الدين و يمينين است در تفسير كبير جلد ثالث صفحه ۳۷۵ و  
 در شرح مسلم امام نووى جلد ثاني صفحه ۱۲۳ و در تفسير معالم دنيا پورس باوجود  
 ثبوت قرآنى و اقوال علماء ائمه از محدثين و مفسرين در اطاعت علماء مجتهدين  
 قول غير معتدين که بجز خدا و رسول اطاعت ديگرى شرک و بدعت است چه  
 مقدار غلط و بى معنى است حالا چند حديث در تحقيق اين مبحث بشنو حديث اول

عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما بعث الى اليمن قال  
 كيف تقضى اذا عرض لك قضاء قال اتقنى بكتاب الله قال وان لم  
 تجد في كتاب الله قال اتقنى بسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة  
 رسول الله قال اجتهد برأى ذكرا قال فترى رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم على صدره وقال الحمد لله الذي وافق رسول رسوله بما رضى  
 به رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه الترمذي والبرذاذودي الدارمي  
 پس ازین حدیث ثابت شد که مراد از اولی الامر مجتهد است و اطاعت او  
 مرضی رسول الله است و سلم علیه و سلم حدیث دوم العلم ثلثة آیه محکمة  
 او سنة قائمة او فريضة عادلة رواه ابو داود وابن ماجه شيخ عبد الحق محدث  
 دهلوی در شرح مشکوٰۃ زیر این حدیث می نویسد فريضة عادلة آن است که مثل  
 عدل کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبط  
 از ان و باین اعتبار آنرا مساوی و مساوی کتاب و سنت فرمود و تعبیر از ان  
 بفريضة عادلة از ان وجه که تنبیہ باشد بر آن که عمل با آنها واجب است چنانچه  
 بکتاب و سنت پس حاصل حدیث آن شد که اصول دین چهار اند کتاب  
 و سنت و اجماع و قیاس حدیث سوم آن عمر بن الخطاب لما دلی شرحان  
 القضاء قال له انظر في ماتبين لك في كتاب الله صريحا فلا تستل عن  
 احدا وما لم يتبين لك في كتاب الله فاتبع ما فيه سنة محمد صلى الله  
 عليه وسلم وان لم يتبين لك في السنة فاجتهد فيه برأيتك رواه البيهقي  
 حدیث چهارم کان ابو بکر رضی الله عنه اذا اورد علیه المخضّم نظر في  
 كتاب الله فان وجد ما فيه يقضى بينهم قضى به وان لم يكن في الكتاب  
 و علم من رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك الامر سنة قضى به

فان اعياء خرج فسأل المسلمين الى ان اذا اجتمع رأيهم على امر قضى به  
 رواه الدارمي حديث نعيم كان عبد الله بن عباس اذا سئل عن الأمر فكان  
 في القرآن اخرج به فان لو يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم اخرج به فان لو يكن فعن ابي بكر وعمر فان لو يكن فيه امر برب  
 وفي رواية نظر ما اجتمع عليه الناس اخذ به رواه الدارمي ۳۳۰۳۳  
 ثبوت شق ثانی وآن اینکه علماء مجتهدین ہمین چهار بزرگوار معروف و مشہور اند  
 اجماع امت است از زمانہ خیر القرون و متصل خیر القرون الی زمانہ ہذا بر تقلید  
 و اطاعت ہمین چهار امام و حدیث لا یجتمع امتی علی الضلالة و ید الله علی  
 الجملة و من شذ شد فی النار دلایل کافی اند بر صحت ہمین اجماع دلیل دوم  
 برائے وجوب تقلید قوله تعالی یوم ندعو کل اناس بامامهم قاضی بقیادای  
 در تحت این می نویسد ای بمن ائمتوا به من بنی او مقدم فی الدین و ہمین مضمون  
 در تفسیر مدارک است و در تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن  
 عباس قال بامام زمانهم الذی دعاهم الی ضلالة اهدی دعن  
 سعید بن السیب کل قوم یجتمعون الی رئیسهم فی الخیر و الشر و تفسیر  
 حسین است یا مقدمیکہ در مذہب او متابعت او نموده باشند چنانچہ ندانند  
 یا شافعی یا حنفی انتہی پس در اختلاف امت ہر کہ مقتداء او کامل و مکمل  
 باشد او شفیع خواهد بود و مرتابع خود را امام شعرانی در میزان می فرماید و لما  
 مات شیخنا شیخ الاسلام ناصر الدین اللقانی رحمہ اللہ راہ بعض  
 الصالحین فی المنام فقال له ما فعل الله بك فقال لما اجلسنی  
 الملكان لیسئلان اتاهم الامام مالک فقال امثل هذا یتحاج الی  
 سوال فی ایمانہ باللہ و رسولہ نتیجتاً عنہ - فتتجاعتفی باز در ہمین کتاب

ميمز ما يدان الصوفية والفقهاء كلهم يشفعون في مقلد بهم ويلاحظون  
 احداهم عند طلوع روحه وعند سوال منكر ونكير له وعند المحشر و  
 المشر والحساب والصراط ولا يعقلون عنهم في موقف من المواقف الى اخره  
 واذا كان مشائخ الصوفية يلاحظون اتباعهم ومريد بهم في جميع الاحوال  
 والمشاغل في الدنيا والآخرة فكيف بائمة المجتهدين وهم ائمة المذاهب  
 الذين هم ادتاد الارض وادتاد الدين وامناء المشايخ على ائمة فطب  
 نفسا يا اخي دقتر عينا بتقليد كل امام ماشئت منهم مطلب امينك  
 روز قيامت هر شخص بنام امام او خواسته مي شود پس هر كه امام او عالم مجتهد  
 متورع و متقي باشد او شفاعت خواهد كرد مقلد و تابع خود را در بين اوصاف  
 در هر چهار امام رضوان الله عليهم اجمعين بطريق اتم و اكمل موجود اند و  
 حق تعالى مي فرمايد و اتبع سبيل من انا ب الی و همس بزرگواران باقی  
 امت مرحومین بین الی الله اند و متابعت شان بر مایان واجب دلیل  
 سوم بر وجوب تقلید قول الله تعالی و من يتبع غير سبيل المؤمنين نوله  
 ما تولى و فصله جهنم و ساءت مصيرا در تفسیر کبیر جلد ثالث ص ۴۲  
 نوشته است ان الشافعی سئل من آية في كتاب الله تعالی تدل على  
 ان الاجماع حجة فقراء القرآن ثلاث مائة مرة حتى وجد هذه الآية  
 و تقریر الاستدلال ان اتباع غیر سبیل المؤمنین حرام فوجب  
 ان يكون اتباع سبیل المؤمنین واجبا و در تفسیر مدارک زیر این آیه  
 نوشته است و هر دلیل علی ان الاجماع حجة لا یجوز مخالفتها كما لا یجوز  
 مخالفة الكتاب و السنة در تفسیر برصنادی در معنی آیه مذکور می نویسد  
 و الآیه تدل علی حرمة مخالفة الاجماع الی ان قال و اذا كان اتباع

غیر سبیل المؤمنین محرم ماکان اتباع سبیلہم واجباً پس ہر گاہ تقلید را علماً  
 و صلحاء امت واجب نوشتہ اند و لاندہی را سخت گناہ نوشتہ اند پس خلاف  
 جملہ علما مصادم و مخالف ہیں آیتہ شریفہ است زیرا کہ حق تعالیٰ ہمیں امت چنان  
 وصف کردہ است کہتم خیر امۃ اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و  
 تنہون عن المنکر الآیۃ و علماء امتہ ترک تقلید را منکر کردیہ از ان نہی فرمودہ  
 اند پس ہر کہ ترک تقلید را جائز داند و خلاف قول علماء رود منکر آیتہ شریفہ  
 خواہد بود معاذ اللہ من ذلک اگر گویند کہ در فرق غیر مقلدین چون دہلیہ و مزائیہ و  
 نیچریہ نیز جماعت مؤمنین است اتباع آنها کافی است گوئیم کہ علماء این فرق  
 غیر مقلدین از چہار اصول شرع دو اصل را بزعم خود گرفتند و در ترک کردند  
 و از سواد اعظم اسلام خارج شدند و از جماعہ اہل السنۃ و الجماعۃ دور افتادند پس  
 اتباع آنها در نجات از دوزخ کافی نیست ورنہ ہر صاحب ہوا چون رافضیہ و خارجیہ  
 و معتزلہ و جبریہ و قدریہ ہمین دعوا دارند کہ ما تابع علماء مذہب خود ہستیم پس  
 ہر چہ جواب غیر مقلدین برائے آنهاست همان جواب مقلدین است برائے  
 غیر مقلدین۔ دلیل چہارم بر وجوب تقلید قولہ تعالیٰ فاستلوا اہل الذکر  
 ان کہتم لاتعلمون یعنی پرسید اہل ذکر و دانش را اگر ندانید احکام را درین  
 آیتہ سے امر غور طلب است اول سوال کردن دوم سوال از اہل الذکر نہ از ہر  
 و ناکس سوم این سوال وقت جہالت و نادانستن است پس ہر کہ از قرآن  
 و حدیث مسئلہ واقعہ دستیاب نشود پس اولاً لازم است کہ از مجتہد مذہب خود  
 سوال کنند پس ہر کہ سوال کرد و بر قول ادعی کرد مقلد ثابت شد و اگر سوال بخند  
 یا بقول مجتہد عمل نکند و انکار کند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است کہ  
 اہل ذکر کسیت آیا امام مذہب است یا ہر نیم خواندہ درین باب حدیثی مروی است

اخرج ابن مردودیه عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
ان الرجل يصلي ويصوم ويحج ويفتر ووانه المنافق قيل يا رسول الله بماذا دخل  
عليه النفاق قال لطعنه على امامه واما امامه اهل الذکر پس معلوم شد که مراد  
از اهل الذکر همان اولوالامر است که در دلیل اول مذکور شده است و اولوالامر  
بقول صحیح علماء راجحین و امامان مذاہب اربعه اند که در شان آنها کرمه و مایذکره  
الادلال الباب دانیستند که اولوالالباب و فاعتبروا یا ادلی الابصار صادق  
آید نه آنانکه چند سطور از فارسی و اردو خوانده باشند و از کوفه زهد و تقوی و علماء  
ربانیین نگذشته باشند و تفسیر قرآن و احادیث شریفه برائے خود کنند و  
حدیث من قال فی القرآن بغير علم فلیتبو مقعده من النار رواه الترمذی  
و حدیث اذا لم یبق عالما اتخذ الناس رؤساً جهلاً افسئوا و افاقتوا بغير  
علم فضلوا و اضلوا متفق علیه را صادق باشند فی المشکوٰۃ عن جابر رضی  
الله عنه قال خرجنا فی سفر فاصاب منا حجر فشیخه فی راسه قال لا صحابه  
هل تجدون لی رخصة فی الیمیم قالوا ما نجد لك رخصة و انت تقدر علی الماء  
فاغتسل فمات فلما قد منا الی النبی صلی الله علیه وسلم اخبرناه بذلک  
قال قتلوه قتلهم الله الاسألوا اذا لم یعلموا فانما شفاء العی السؤل الحدیث  
هر گاه صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین بسبب فتوی برائے خود بغير سوال از  
مجتهدین صحابه این قدر معاتب حضور نور شدند که مورد قتلهم الله گشتند پس در  
بر حال نیم خواندگان این زمان که اقوال علماء راجحین را گذاشته برائے خود تفسیر  
قرآن و حدیث میکنند و ایمان عوام الناس را غارت می کنند پس این قوم را  
رهزنان دین باید گفت بخانا الله سبحانه من سوء عقیداتهم عن ابن  
سیرین قال ان هذا العلم دین فانظر و اعین تاخذون دینکم رواه مسلم

ف

له ای فاصاب واحدنا حجر



والدارمی صحابی جلیل القدر حضرت ابو موسیٰ اشعری در حضور حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما فتویٰ نمی داد و می فرمود لا تسألونی ما دام هذا الحد فیکم مشکوٰۃ۔  
 زیرا کہ ابن مسعود افقہ و اعلم بود از ابو موسیٰ رضی اللہ عنہما حضرت امام شافعی با وجود جلالت قدر خود در حضور مزار مبارک حضرت امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہما ترک فوت فحور فہدین در نماز میکرد کسی دریافت این معنی از ایشان نمود فرمود ادبنا مع هذا الامام اکثر من ان نظهر خلافه بجزئۃ الخ مرقاة شرح مشکوٰۃ و غیرہ این غفلت و شوکت حضرت امام اعظم را ما چہ باید کرد شافعی داری مروی باید کہ آن عظمت را بدانند کہ اورا در قبر زنده دانستہ در حضورش خلاف نہ ہمیش علی نفرمود آری تفقہ فی الدین آن نیک مردان را بتمامہ حاصل بود و مصداق حدیث شریف من یرد اللہ بہ خیراً یفقہہ فی الدین رواہ البخاری بودند پس احکام شرع شریف را از فقیہ کامل و مجتہد مذہب باید پرسیدند از اہل حدیث و اہل تفسیر کہ بموجب کل میسر لما خلق لہ ہر کس را بہر کارے ساختند اہل حدیث را بر آں تصحیح احادیث و تنقید رواہ ساختند و اہل تفسیر را بر آں بیان معانی قرآن کریم ساختند و ہر دو قوم جزا بم اللہ عنہا خیرا در وظیفہ مقررہ خود بکمال جدوجہد کوشیدند و بمقصد و مطلوب خود رسیدند و فقہا را بر آں استخراج احکام از نصوص قرآن و حدیث ساختند و این بزرگواران پایہ استخراج احکام شریعت را بنقطہ آخر رسانیدند و راہ را بر ما دور افتادگان آسان کردند بہ دفور علم و تقوا خدا داد خود تناقض نصوص را تطابق کردند محکم را از ما اول شناختند مؤخر را از مقدم و ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند ازین وجہ کافہ امت مرحومہ شرقاً و غرباً جنوباً و شمالاً تقلید این بزرگواران را بجان پسندیدند و غاشیہ برداری این مقتدا یان را سعادت خود دانستند علما و فضلاء و صلحا و اتقیا و اولیاء و اقطاب و ادما و جملہ طالبان راہ

حق جلتانہ وعاشقان رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خود را باین شہسواران  
میدان شریعت بجلی سپردند چون مفردات اقوال محدثین و مفسرین و مجتہدین  
بہم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس بر ما کم علمان در افتادگان  
اقتدایان امان دین واجب است و راه نجات ہمین است یا بموجب  
ہوائے نضائی خود تفسیر قرآن شریف برائے خود و تقریر احادیث <sup>مصطفویہ</sup>  
بزعم فاسد کا سد خود کردن راه نجات است لا و اللہ راہ نجات پیروی مقتدایان  
دین است اولئك الذین ہدی اللہ فہم اہم اقتدہ نص قرآن  
است و بس سوال اگر غیر مقلد گوید قبول کردیم کہ مراد از اولوالامر کہ امام امور با  
طاعت آنان ہے یا شیعہ علماء مجتہدین اند و اہل الذم ہم ہمیں بزرگان اند و تقلید ہمیں  
بر ما واجب اما تقلید کی از اینہا بشخصہ دون الآخر اور بجمیع از کجا معلوم شد  
بلکہ اگر عمل ما خارج ازین چہار امام نباشد و تقلید کافی است گوئیم کہ تقلید دو  
یا سہ یا ہر چہار امام ممکن نیست باین وجہ کہ اختلاف حضرات مجتہدین در دفع  
احکام بسیار است یک فعل را یکی واجب میگوید دیگر ہمان فعل را حرام میگوید  
مثلاً اخراج دم ناقض وضو است نزد امام اعظم رحمہ اللہ و ناقض نیست نزد  
امام اعظم و علی بن القیاس اختلافات است با امام مالک و امام احمد بن حنبل  
رحمۃ اللہ علیہم پس اگر عمل بقول امام اعظم کند مخالف دیگران شد و اگر  
عمل بقول دیگر امان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید ہر چہار در مسائل اختلافی  
غیر ممکن و ہمین حال است در تقلید سے امام دو امام پس مانند در صورت تقلید  
مگر تقلید یک امام از این ہر چہار و ہمین است تقلید شخصی و اگر گویند کہ در  
بعض مسائل تقلید کی و بعض تقلید دیگرے و در بعض تقلید سوم و در بعض  
تقلید چہارمی کنیم بہر حال از دائرہ تقلید بیرون نیستیم گوئیم کہ این تلامب

امام شافعی و مسکوتات ناقض است نزد امام شافعی و ناقض نیست نزد

است در دین و آن ممنوع و حرام است در حدیث شریف است مثل  
 المناق کمثل الشاة العائرة بین الغنم لغير الی هذه مرة والی هذه مرة  
 رواه مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذو الوجهین الذی یاتی هؤلاء بوجه  
 وهو لا بوجه رواه البخاری وصادق می آید بر او قوله تعالی اغنا النسی زیادة  
 فی الکفر یصل به الذین کفروا یحلقونه عاماد یختمونه عاماد یک چیز ایک  
 سال حلال می گویند همان چیز را در سال دیگر حرام میگویند مثلاً فی زمانت  
 بذ علماء خلافتیه قبل ازیں دو سال پوشیدن جامه لائے ولایتی را حرام  
 می گفتند و کرسی نشینی و مبری حکام وقت را حرام می گفتند و غیره و غیره حالا  
 آن جمله را حلال میگویند و بعمل می آرند و هجرت بملک افغانیه فرض میدهند  
 و بان هزاره خلق الله را بے خان و مان کردند و عیشش ماه تقریباً آن حرام  
 شد و علی هذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست الحال چند  
 عبارت علماء را بخین در وجوب تقلید شخصی بشنو شیخ ابن الہمام در تحریر الاصول  
 و شیخ ابن الحاجب در مختصر الاصول و صاحب در مختار در کتاب در مختار بالفاظ  
 صاحب بحر رائق مینویسد فوجب علی مقلدانی حقیقة العمل به ولا یجوز له العمل  
 بقول غیره کما نقل الشیخ قاسم فی تصحیحہ عن جمیع الاصولیین انه  
 لا یصح الرجوع عن التقلید بعد العمل بالاتفاق و مسلم الثبوت از عبد البر  
 مالکی منقول است ان تتبع رخص المذاهب غیر جائز بالاجماع در  
 مجمع البحاری نوید لکن منع الاصولیون للمصلحة و حکمی عن بعض  
 الاممۃ ان من اختار من کل مذاهب ما هو اھون یفسق امام شعرائی و میرزا  
 می نوید سمعت سیدی علیا الخواص رحمة الله علیه یقول امر علماء  
 الشریعة بالتزام مذہب معین تقریباً للطریق شاه ولی الله محدث

تعارف و تفریق از شیخ ابن الحاجب در مختصر الاصول

وپلوی در انصاف می نویسد بعد المائتین ظهر فیهم التمدد بذهب للجهتین  
 باعیانهم وقل من كان لا يعتمد على مذهب مجتهد بعينه وكان هذا  
 هو الواجب في ذلك الزمان انتهى. راقم گوید چونکه در آن زمان واجب بود  
 در این زمان بطریق اولی واجب است ملا علی قاری در رساله تشیع الفقهاء  
 نوشته است بل وجب علیه ان یعین مذهباً من هذه المذاهب و تفسیر احمدی  
 نوشته است اذا التزم مذهباً یجب علیه ان یدوم علی ذلك ولا ینتقل  
 عنه الی مذهب آخر شیخ ابن الہمام در فتح القدر می نویسد فی هذا ظهر ان  
 الصواب ما ذهب الیه ابو حنیفة وان العمل علی المقلد واجب الا قضاء  
 بغيره لا یجوز لهم در عالمگیری می نویسد حنفی ارتحل الی مذهب الشافعی  
 یعز رکذا فی جواهر الاخلاقی حموی در شرح اشباه می نویسد فی الفتح قالوا  
 ان المنتقل من مذهب الی مذهب بالاجتهاد والبرهان آثم فینستوی  
 التعزیر فیلا اجتهاد و برهان ادلی قہستانی در نقایہ شرح ہدایہ در کتاب  
 القضاء می نویسد قال ابو بکر الرازی لوقضی بخلاف مذهب مع العلم له  
 یجز فی قولہم جمیعاً در شرح مسلم الثبوت ص ۶۲۲ می نویسد غیر المجتهد  
 المطلق ولو کان عالماً یلزمہ التقليد المجتهد ما امام شعرانی در صفحہ ۲۲ میزان  
 می نویسد فان قلت فهل یجب علی المحبوب عن الاطلاع علی العین الادلی  
 للشریعة التقليد بذهب معین فالجواب یجب علیه ذلك لمثلاً یصل نفسه  
 ویصل غیره در رد المحتار جلد چهارم ص ۲۸۳ می نویسد لیسین للعاهی ان یتحول  
 من مذهب الی مذهب ویستوی فیہ الحنفی والشافعی مولف گوید عامی دین عبد  
 بقابل مجتهد است چنانچہ از عبارتہائے فوق ظاہر است ملا علی قاری در شرح  
 عین العلم می نویسد فالو التزم احد مذہباً کابی حنیفة والشافعی فلا یقلد

غایرہ فی مسئلہ من المسائل شاہ ولی اللہ در عقد الجیدی نویسد اذالمجتمع  
 الآت الاجتهاد لا يجوز له العمل على الحديث بخلاف مذهبه لانه لا يدري  
 انه منسوخ ما دل ادعاه على ظاهره وما الى هذا القول ابن حاجب في  
 مختصره وقابضه - ايضا شاه ولي اللہ دہلوی در رسالہ فیوض الحرمین میں نویسد  
 عرفنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المسلم ان المذهب الحنفی  
 طریقہ انیقہ وہی اذق الطرق بالسنتہ المعرفۃ التي جمعت ونقحت في  
 زمان البخاری واصحابہ حضرت داماد گنج بخش لاہوری در کتاب کشف المحجوب  
 میں نویسد کہ حضرت یحییٰ معاذ راسی رحمۃ اللہ علیہ در خواب زیارت حضرت رسول  
 مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کر عرض کرو کہ این اطلبک یا رسول اللہ صلی  
 اللہ علیہ وسلم قال عند علم الی حنیفۃ صاحب تحریرہ در کتاب خودی نویسد  
 لا يرجع عما قلد فیہ ای عمل بہ اتفاقا مولانا عبد السلام در شرح جوہرہ  
 می نویسد انعقد الاجماع علی ان من قلد فی الفروع ومسائل الاجتهاد واصل  
 من هؤلاء بری عن عہدۃ التکلیف بہ فیما قلد فیہ حضرت امام ربانی مجدد  
 الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ مبدا و معاد میفرماید آخر الامر اللہ تعالیٰ  
 ببرکت رعایت مذہب کہ نقل از مذہب الحاد است حقیقت مذہب حنفی در  
 ترک قرأت ماموم ظاہر ساخت الی آخرہ حضرت شاہ عبدالعزیز دہلوی در  
 تفسیر خود تحت آیتہ ولا تجعلوا اللہ انداد امی نویسد کہ اسانے کہ اطاعت آیتہا  
 بحکم خدا فرض است شش گروہ اندازان جملہ مجتہدان شریعت و مشائخان طریقت  
 حضرت امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب کیمیای سعادت در بحث آداب  
 الامر می نویسد مخالفت مذہب خدیج و گردن نزدیکی پس روانباشد حضرت شیخ  
 عبدالحق دہلوی در شرح سفر السعادت می نویسد خانہ دین این چہار اندہر کہ

راہی ازین راہ و دری ازین در گرفت و اختیار نمود براہ دیگر رفتن و دری  
 دیگر رفتن عبث و لہو باشد و کارخانہ عمل را از ضبط و ربط بیرون افگندن  
 است و از راہ مصلحت بیرون افتادن است انتہی باز دیگر جامی تولید  
 قرار داد علماء و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذہب است ضبط  
 در ربط کار دین و دنیا ہم در ای صورت بود از اول مخیر است کہ ہر کدام راہ کہ اختیار  
 کند صورتی دارد لیکن بعد از اختیار کیے بجانب دیگر رفتن تو ہم سو ظن  
 و تفرق و تشتت در اعمال و اقوال خواهد بود قرار داد متاخرین علماء برین است  
 و ہو الخیار و فیہ الخیر امام قہستانی در شرح مختصر و قابل کتاب الاشرہ فی تولید و  
 اعلوان من جعل الحق متعددا کالمعتزلة اثبت للعامی الاختیار فی  
 الاخذ من کل مذہب ما یھواہ و من جعل الحق واحد اکلمائنا  
 التزم للعامی اما ما کما فی الکشف فلو اخذ من کل مذہب مباحہ صدق  
 فاسقا کما فی شرح الطحاوی للفقیہ سعید ابن مسعود سوال اگر کسی  
 گوید سنا کہ تلیق مذہب تلامع فی الدین است و ہر کہ ہر مذہب ازین  
 مذہب چہارگانہ المتفوق علی وجوب العمل بہ اختیار کرد باز ادرا جائز  
 نیست کہ نقل بہ دیگر مذہب کند اما حنفیان را مثلاً التزام مذہب امام ابو حنیفہ  
 نمودن و آنرا احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است و  
 ہچنین شافعیان را مذہب امام شافعی احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح  
 بلا مرجح است گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس و جواب  
 حنفیان این است کہ ما مذہب خود را احق بالاتباع میدانیم و بر خود التزام  
 ہمیں مذہب حسین کردہ ایم و این ترجیح بلا مرجح نیست بلکہ ترجیح را مرجح  
 ہست الحال وجہ ترجیح بشنو اول اینکہ حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان

بن ثابت رحمته الله عليه اعلم واقدم وافقه واورع امامان مذاهباست حضرت امام  
شعراي رحمه الله تعالى اگر چه شافعي المذهب است از روى انصاف اوصاف  
حضرت امام اعظم راجنين مى نويسد فلا ينبغى لاحد الاعتراض عليه (اى على  
ابى حنيفة) لكونه من اجل الائمة واقدم مهم تدوينا للمذهب اقربهم  
سندا الى النبي صلى الله عليه وسلم ومشاهد الفعل اكابر التابعين وكان  
متقيدا بكتاب والسنة ومتبرئا من الراى مؤلف گوید چون امام شعراي  
شخصي كه از علماء ربانيين شمرده مى شود اورا متبرئا من الراى مى نويسد و بعض  
اهل حديث اورا واصحاب اورا اصحاب الراى لقب مى دهند عفا الله عنهم  
وسامعهم ما اجرهم على تقيص اكابر الدين حضرت شيخ ابن حجر مكي شافعي رحمه الله  
تعالى كتابه عليه در مناقب حضرت امام ابو حنيفة تصنيف کرده است سمي  
خيرات الحسان في مناقب النعمان مشهور و معروف است حضرت شيخ سيد ابن  
فابدين حنفي در رد المحتار مى نويسد و جبك من مناقبه اشتها ر مذهب  
ما قال قولا الاخذ به امام من الائمة الاعلام وقد جعل الله الاحكام  
اتباعه من زمانه الى هذه الايام وقد اتبعه على مذهب كثير من الاولياء  
الكرام الخ - اى في عامة بلاد الاسلام بل كثير من الاقاليم والبلاد لا يعرف  
الامد مذهب كبلاد الروم والهند والسند وما وراء النهر و سمرقند - و  
قوله من زمانه الى هذه الايام فالدولة اعتبارية وان كان مذهبهم  
مذهب جدهم فالترقيتها و مشائخ اسلامها حنيفة يظهر ذلك من  
تصفح كتب التواريخ وكان مدة ملكهم خمسمائة سنة تقريبا واما الملوك  
السلجوقيون وبعدهم الخوارزميون فكلهم حنفيون و قصاة مالكم  
له والفضل ما شهدت به الاعداء - قال الشعراي في كتابه المسمى

بلاطيف المنن يقول الفقير الى الله تعالى عبد الوهاب بن  
احمد بن علي الشعراي - الشافعي عفا الله عنه ...

غالباً حنفیة الخ علامہ محمد طاہر حنفی در مجمع البحاری نوید و بدل علیہ ما  
 یسر الله له من الذکر المنتشر فی الآفاق فلولم یکن بالله تعالیٰ سرٌّ فیہ لک  
 شرط الاسلام علی تقلیدہ - ملا علی قاری ہروی در رسالہ ردّ فقال منوید  
 و اتباع ابی حنیفہ قد یماد حدیثاً فی الاثر دیاد فی جمیع البلاد سیما فی بلاد  
 الروم و ما وراء النہر و ولاية الهند و السند و اکثر اهل خراسان و  
 عراق مع وجود کثیرین منهم فی بلاد العرب بالاتفاق و اظن انہم یكون  
 ثلاثی المسلمین بل اکثر عند المہند سین بالاتفاق مع ان السلاطین فی  
 کل زمان و مکان ثابتون علی مذہب النعمان فی کل عصر و دہر حضرت  
 امام ربانی قطب دورانی شیخ احمد فاروقی مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ در  
 مکتوبات شریفی خود میفرماید مثل روح اللہ مثل امام اعظم کوفی است کہ بکرت  
 و رع و تقوی و دولت متابعت سنت درجہ علیادرا جہتاد و استنباط یافتہ  
 است کہ دیگران در فہم آن عاجز اند و مجتہدات او را بواسطہ رقت معانی  
 مخالف کتاب و سنت دانند و او را اصحاب الرئی پندارند کل ذلك لعدم  
 الوصول الى حقيقة علمه و درایتہ و عدم الاطلاع علی فہمہ و فراستہ ،  
 مگر امام شافعی علیہ الرحمۃ از نقاہت او علیہ الرضوان شہدہ یافت کہ گفت الفقہاء  
 کلہم عیال ابی حنیفہ فی الفقہ بواسطہ ہمیں مناسبت کہ بروح اللہ دارو  
 تو اند بود آنچه حضرت خواجہ محمد یارسا رحمہ اللہ در فصول شہ نوشتہ است  
 کہ حضرت عیسیٰ بعد از نزول بنجد بسبب امام ابوحنیفہ حکم دعمل خواہد کرد الغرض  
 علماء و صلحاء اکثر امت مقلدین مذہب حنفی اند غیر مقلدین نسبت حنین فرد  
 کامل عالم و عامل آنچه یا وہ گوئی ہا میکنند و مقلدین مذہب را حکم کفر میدہند  
 بلکہ میگویند کہ از خواندن کتب فقہ موکافر میشود و کتب این قوم چون الحجرج



على بحنيفة: و بوعى غسلين وغيره بتصریح نوشته است معلوم نیت که این کم  
نصیان راجه باعث است بر دشمنی چنین امام معظم و مکرم و در حقیقت دشمنی  
اود دشمنی اکثر ائمه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم را اسم مؤلف گوید عفا الله  
عنه و این اصل رابع اکثر روایات مرقومه منقول است از کتاب المجید فی  
وجوب التقليد تصنیف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرت سوری دکن  
وقت نبذی از کتاب من کبیر امام ابوحنیفه رضی الله عنه جمع کرده شیخ عالم محمد  
بن محمود الخوارزمی رضی الله عنه ذکر می شود شیخ موصوف در دیباچه کتاب  
مذکور در مناقب حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله علیه چنین می نویسد البآب  
الاول فی ذکر شیء من فضائله التي تفرد بها اجماعنا فنقول وبالله  
التوفيق مناقبه و فضائله كالحصى لا تعد ولا تحصى ولا يمكن ان يستقصى  
لكن من فضائله خاصة التي تفرد بها ولو يشاركه اجماعا من بعد  
فيها فحصرها في عشرة انواع الاول في الاخبار والآثار المروية في مدحه  
دون من بعد الثاني في انه ولد في زمن الصحابة والقرن الذي شهد  
رسول الله عليه وسلم بالخير دون من بعد الثالث في انه روي عن  
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم دون من بعد الرابع في  
تبرزه في عهد التابعين الخامس في رواية الكبار عنه من التابعين و  
علماء المسلمين السادس في انه تلمذ واستفاد عن اربعة الاف من  
التابعين وغيرهم السابع في انه اتفق له من اصحاب العظام المجتهدين  
ما لم يتفق لاحد من بعد الثامن في انه اقل من استنبط حكم الاحكام  
وامس قواعدا الاجتهاد التام مع في انه لم يقبل العطايا عن خلقاء البرايا  
بل افضل من كسبه الحلال على جماعات الفقهاء العاشري في وفاته و

شهادته بسبب توثره عن الدنيا وجاهاها اما الاول فقد اخبرني  
 الصدوق الكبير شرف الدين احمد بن مويد بن موفق بن احمد المكي بنحو ان  
 قال اخبرني جدي الصدوق العلامة ابو الطور زيد الموفق بن احمد المكي قال انا  
 الشيخ الزاهد محمد بن اسحاق السراجي الخوارزمي انا ابو حفص عمر بن احمد  
 الكرابيسي انا الامام ابو الفضل محمد بن حسن الناصبي ثنا ابو محمد الحسن بن  
 محمد ثنا ابو مهمل عبد الحميد بن محمد الطوافي ثنا ابي ثنا ابو القاسم يونس بن  
 طاهر البصري حد ثنا ابو يوسف احمد بن محمد الراءطي في رباط ابراهيم  
 بن ادهم ثنا ابو عبيد الله محمد بن نصير الوراق قال انا ابو عبيد الله  
 المامون بن احمد بن خالد نا ابو علي بن احمد بن علي الحنفي ثنا فضل بن  
 موسى الشيباني عن محمد بن عمر عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله  
 تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي  
 رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي يوم القيمة وبه سند الخوارزمي  
 عن محمد بن عمرو بن علقمة بن وقاص الليثي عن ابي سلمة عن ابي هريرة  
 رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان في امتي  
 رجل وفي حديث القصري يكون في امتي رجل اسمه النعمان كنيته  
 ابو حنيفة هو سراج امتي هو سراج امتي وبتسند عن  
 ابان بن ابي عياش عن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم سيأتي من بعدي رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى  
 ابو حنيفة ليحيي دين الله وسنتي على يديه وبتسند عن نافع عن  
 ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر  
 من بعدي رجل يعرف بابي حنيفة يحيي الله سنتي على يديه وبتسند

عن عبد الله بن مغفل قال سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه  
 يقول الا ابتكم برجل من كوفان من بلد تكلم هذه او من كوفكم هذه  
 يكنى بابي حنيفة قد ملئ قلبه علما وحكما وسيهلك به قوم في آخر  
 الزمان الغالب عليهم التنا بزيقال لهم البناءة كما هلكتم <sup>فضه</sup>  
 بابي بكر وعمر رضي الله عنهما. انتهى مختصرا مؤلف كويد عفا الله عنه اگر  
 بعض اصحاب حديث اعترض كند وگويد که رواة این احادیث مجهول  
 الحال هستند گوئیم جمل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمی تواند شد  
 و اگر گویند که این احادیث در صحاح شته نیامده اند گوئیم احادیث آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم محدود در صحاح شته نیستند قطع نظر از این احادیث  
 حدیث ترمذی در منقبت حضرت امام اعظم رضی الله عنه کافی است ان  
 این است عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم حين انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ واخرين منهم لما  
 يلحقوا بهم قال له رجل يا رسول الله من هؤلاء الذين يلحقوا  
 بنا فلم يكلمهم قال و سلمان الفارسي فينا قال فوضع رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم يده على سلمان فقال والذي نفسي بيده لو كان  
 الايمان بالثريا لتنادى رجال من هؤلاء الحديث يعني من اهل الفار  
 و در روایت دیگر لو كان العلم بالثريا لتنادى رجال من اهل فارس  
 و معلوم است که نسب امام اعظم فارسی است و این هم معلوم که چون امام  
 اعظم کسی در فارسیان صاحب علم و اجتهاد نگذاشته است ازان وجه  
 شیخ عبد الحق در لمعات مینویسد و لقد ظهر بسطة العلوم والاجتهاد  
 في التابعين ما لم يظهر في غيرهم و تابعیت حضرت امام در نوع ثالث

الذي عليه سلم بالخبرية ووصفهم بالعدالة فان اصحاب الحديث اختلفوا بينهم من جعل بالحقيقة من القرن الثاني والى ذلك بعضهم لكن القوي انه من القرن الثالث الذين

ثبتت خواهر سيد - واما النوع الثاني من المناقب انه روى ولد في زمن الصحابة  
 وبسند ه الى ابى النعيم يقول ولد ابو حنيفة سنة ثمانين من الهجرة  
 وبسند ه الى حماد بن ابى حنيفة يقول ولد ابى سنة ثمانين وهكذا  
 اخبره الحافظ ابو القاسم طلحة بن محمد بن جعفر في مسنده وقال لوفى  
 في ايام عبد الله بن جعفر بن ابى طالب و ابو امامة الباهلي واثلة  
 بن الاسقع وعمرو بن حريث وعبد الله بن ابى اوفى وجماعة من الصحابة  
 يقول اضعف عباد الله محمد العربي الخوارزمي ثبت بهذا انه ولد في  
 زمن الصحابة وهو من اهل القرن الذي شهد له رسول الله صلى  
 على الله عليه وسلم ايضا وقد اجمعوا ان ولادته كانت في القرن الاول و  
 نشاءته في القرن الثاني واجتهد وافق في القرن الثاني وصدرا من القرن  
 الثالث واما النوع الثالث من المناقب انه روى عن اصحاب رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم فان العلماء اتفقوا على ذلك وان اختلفوا في  
 عدد منهم فمنهم من قال اثم ستة وامرأة ومنهم من قال اثم خمسة  
 وامرأة ومنهم من قال سبعة وامرأة فسند الخوارزمي روى الى ابى يوسف  
 القاسمي انا ابو حنيفة روى الله عنه قال سمعت انس بن مالك يقول  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فریضة على كل مسلم  
 وبذلك الاسناد الى ابى داود الطيالسي عن ابى حنيفة روى قال ولدت  
 سنة ثمانين وقدم عبد الله بن انيس صاحب رسول الله عليه وسلم الكوفة  
 سنة اربع وتسعين وراوية وسمعت منه وانا ابن اربع عشرة سنة سمعت  
 يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول جبارك الشئ يبعي  
 ويضم وبسند ه الى ابى يوسف القاسمي ثنا ابو حنيفة قال ولدت

سنة ثمانين وحجت مع ابي سنة ست وتسعين وانا ابن ستة عشر سنة فلما  
دخلت المسجد الحرام رأيت حلقة عظيمة فقلت لابي حلقة من هذه فقال  
حلقة عبد الله بن الحارث بن جبر الزهري صاحب النبي صلى الله عليه  
وسلم فتقدمت فسمعت يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
من تفقه في دين الله كفاه الله همه ورزقه من حيث لا يحتسب وبسند ه  
هن يحيى بن قاسم عن ابي حنيفة قال سمعت عبد الله بن ابي ادنى يقول سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى لله مسجدا ولو كحجر قطاه بنى  
الله تعالى له بيتا في الجنة وبسند ه الى ابي سعيد الجندي عن ابي حنيفة  
قال سمعت ابا عبد الله بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقول لا تظهر ثمانية لآخيك فيعافيه الله ويبتليك وبسند ه عن يحيى  
بن معين ان ابا حنيفة صاحب الرواى سمع عائشة بنت عمر تقول قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر جند الله في الارض الجراد الا اكله ولا  
احرمه فهو لاء الخمسة من الصحابة وامراءة من الصحابيات واما من قال  
بانهم سبعة من الصحابة فالحق بهؤلاء الخمسة معقل بن يسار المزني وفيه  
كلام لان معقل مات في خلافة معاوية رضومات معاوية فاستتبت  
وجابر بن عبد الله الانصاري ووطن انه سمع منه ولو يكن سمع منه لانه  
معصوم واما انس بن مالك وغيره من هؤلاء فلا مانع من ذلك وقد  
اشتهرت الروايات في ذلك فان انس بن مالك رضى الله عنه  
مات سنة احدى وتسعين او ثنتين وتسعين او ثلاث وتسعين  
فيكون عمر ابي حنيفة يوم مات اكثر من عشر سنين بالاتفاق واما النوخ  
الترابع من مناقبه فانه قد ثبت بسند متصل الى يحيى بن معين قال

سمعت علي بن مسهر يقول خرج الاعمش الى الحج فشيعة اهل الكوفة وانا  
 فيهم فلما اتى القادسية سراهوه مغموعا فقالوا في ذلك فقال علي بن مسهر  
 شيعةنا قالوا نعم قال ادعوه لي فدعوني وكان يعرفني بمجالسة ابي حنيفة  
 فقال ارجع الى مصر و سل ابا حنيفة ان يكتب لي المناسك فرجعت <sup>سأله</sup>  
 فاملأ علي ثم اتيت بها الاعمش وبسنده قال ثنا ابو يوسف قال لقيتني  
 الاعمش فقال صاحب هذا الذي يخالف عبد الله بن مسعود قال قلت له  
 فيما يخالفه قال قال عبد الله بيع الامة طلاقها وصاحبك يقول ليس  
 بيع الامة طلاقها فقلت له انت حدثنا عن النبي صلى الله عليه  
 وسلم انه لم يجعل بيع الامة طلاقها فقال الاعمش واين حدثت ذلك  
 قال قلت له انت حدثنا عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة بنت  
 الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم خير بريرة فقال ابو يوسف رحمه  
 الله فلر كان بيع الامة طلاقها لما كان للتخيير معنى لان عائشة <sup>منه</sup> ام المؤمنين  
 رضي الله تعالى اشترت ما كان بيعها طلاقها ما خيرها النبي صلى الله  
 عليه وسلم فقال الاعمش يا يعقوب هذا في هذا قال نعم قال محمد  
 وفي رواية ان الاعمش قال ان ابا حنيفة يحسن المعرفة بمواضع الفقه  
 الدقيقة وغورها وامنض العلوم الخفية رآها ابو حنيفة في ظلمة  
 اماكنها من فم ضوء سراج قلبه حيث قال عليه الصلوة والسلام هو  
 سراج امتي - انتهى مختصرا - واما النوع الخامس من فصائل الرواية  
 الكبار عنه فبسند الخوارزمي الى الاستاذ ابي محمد عبد الله بن محمد  
 بن يعقوب البخاري الحارثي في كتاب الكشف له قال لو لم يستدل علي  
 فضل ابي حنيفة الا برواية الكبار عنه كعمر بن دينار فانه من شيوخ

ابي حنيفة وكبار العلماء وقد رو عنه ونظره واشباهه كعبد الله  
 بن المبارك ويزيد بن هارون قال محمد بن اسماعيل يعني البخاري روى  
 عنه عباد بن العوام وهشيم وكيع وهمام بن خالد وابرمعاوية  
 الضريوقد روى عنه عبد العزيز بن ابي رواد وعبد المجيد بن عبد العزيز  
 ابن رواد وسفيان بن عيينة وفضيل بن عياض وداؤد الطائي و  
 ابن جريج وعبد الله بن يزيد المقرئ روى عنه تسع مائة حديث  
 وسفيان الثوري وابن ابي ليلى وابن شبرمة روى عنه حديثا واحدا  
 ومسعر بن كدام واسماعيل بن ابي خالد وشريك بن عبد الله وحمزة بن  
 حبيب المقرئ روى عنه الكثير وعاصم بن ابي الجود امام القراء وشيخ  
 ابي حنيفة كان يسأله ويأخذ بقوله ويقول جزاك الله يا ابا حنيفة و  
 كان يقول ايتتنا صغيرا وايتناك كبيرا. انتهى مختصرا. واما النوع الساد  
 من مناقبه انه تلمذ عند اربعة الاف من شيوخ ائمة التابعين فبسط  
 الخوازمي الى ابي حفص عمر بن الامام ابي بكر انه قال وقعت مناخرة  
 بين اصحاب الامام الاعظم ابي حنيفة واصحاب الامام المعظم الشافعي  
 فنضتل كل طائفة صاحبها فقال ابو عبد الله بن ابي حفص الكبير وهو  
 امام ائمة الحديث لاصحاب الشافعي عدوا ومشائخ الشافعي كرههم فعدا  
 فقالوا انهم بلغوا ثمانين شيخا فقال لهم فعدا ومشائخ ابي حنيفة  
 فعدا وهم فقالوا انهم بلغوا اربعة الاف وبسطه الى الترمذي بن يونس  
 يقول دخل ابو حنيفة رضى الله عنه على امير المؤمنين ابي جعفر المنصور  
 وعنده عيسى بن موسى فقال للمنصور يا امير المؤمنين هذا عالم الدنيا  
 اليوم فقال له المنصور يا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر

بن الخطاب رضي الله عنهم عنه وعن اصحاب علي بن ابي طالب رضي الله  
 عنهم عنه وعن اصحاب عبد الله بن مسعود عن عبد الله وعن اصحاب  
 عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عباس وما كان في وقت ابن عباس  
 على وجه الارض اعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك - و  
 اما التورخ السابع من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب ما لم يتفق لاحد  
 من بعده فبسنده الى قاضي القضاة البركعتي بن داود اليماني رحمه  
 الله في ترجيح مذهب البيهقي - رحمه الله عليه على سائر المذاهب في  
 كلام طويل فصيح الى ان قال هو امام الامة وسراج الامة صنم الدنيا  
 السابق الى تدوين علم الشريعة ثم ايداه الله تعالى بالتوفيق والعصمة فجمع  
 له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالى لهذه الامة ما لم يجتمع في عصر من  
 الاعصار في الاطراف والاقطار منهم ذوو الفقه والدراية ابو يوسف  
 يعقوب بن ابراهيم الانصاري ومنهم العالم الرباني محمد بن الحسن الشيباني  
 ومنهم ذوو النزاهة الباهر زفر بن هذيل النخعي الضبيري ومنهم الفاضل  
 المنزه الحسن بن زياد اللؤلؤي ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح  
 ومنهم الفقيه الكامل عبد الله بن المبارك ومنهم ازهد الامة داود  
 بن نصير الطائي ومنهم حفص بن غياث النخعي ومنهم الامام بن زكوي بن  
 ابي نراثة ومنهم الامام حماد بن ابي حنيفة ومنهم يوسف بن خالد الحنفي  
 وعافيه بن يزيد الاودي وجبان ومنديل ابنا علي وعلي بن مسهر و  
 القاسم بن معمر واسد بن عمر والبجلي وتوح ابن ابي مريم وغيرهم  
 قال الخوارزمي فكان رحمه الله تعالى اذا وقعت واقعة شاورهم و  
 ناظرهم وحاورهم وسألهم فيسمع ما عندهم من الاجناب والآثار

ويقول



ويقول ما عنده ويناظرهم شهرا او اكثر حتى يستقر احد الاقوال  
فيثبته ابويوسف رحمه الله تعالى حتى اثبت الاصول على هذا المنهاج  
شورى لانه تقرّد بذلك كغيره من الائمة والدليل على ذلك  
ما اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) قال كنا عند وكيع ابن  
الجراح يوما فقال رجل اخطاء ابو حنيفة فقال وكيع وكيف يقدر  
ابو حنيفة ان يخطى ومعه مثل ابى يوسف ورفيع ومحمد في قياسهم  
اجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا ابن ابى زائدة وحفص بن غياث جارا  
ومندل ابن اعلى في حفظهم للحديث ومعرفتهم به والقاسم بن معن  
يعنى ابن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود في معرفة بال لغة والعقبة  
وداود بن نصير الطائي وفضيل بن عياض في زهدهما وورعهما من  
كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن يخطى لانه ان اخطاء شروه الى الحق  
ثم قال وكيع والذي يقول مثل هذا كالا نعام بل هم اصل فمن زعم  
ان الحق فيمن خالف اباحنيفة اقول له ما قال الفرزدق لجرير اولئك  
ابائي فحسني بمثلهم ادا جمعنا باجرير المجامع - واما النوع الثامن من  
فضائله التي لم يشارك فيها من بعد هان اول من دون علم الشريعة و  
مراتبه ابوابا ثم تابعه مالك بن انس رحمه الله تعالى في ترتيب الموطاء لم  
يسبق اباحنيفة احد لان الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم  
يا حسنك لم يفتخروا في علم الشريعة ابوابا مبروة ولا كتباً مرتبة وانما كانوا  
يعتدون على قوة حفظهم فلما راى ابو حنيفة العلم منتشراً خاف عليه  
من الخلفاء السوء ان يضيقوه على ما قال عليه الصلوة والسلام ان الله  
لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى رؤساء

جهال فيفتون بغير علم فيضلون ويعضلون فلذلك دونه ابو حنيفة  
فجعله ابوابا وكتبها ببدء بالطهارة ثم بالصلوة ثم بالصوم ثم ساثر العبادات  
ثم المعاملات وهو اول من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت مسائل  
ابي حنيفة خمسمائة الف مسألة وكتبه وكتب اصحابه تدل على ذلك مع  
تضمن مذهب من المسائل الغامضة المشقة على دقائق النحو والحساب  
ما يتعب في استخراجها العلماء بالعربية والمجرب والمقابلة وفنون الحساب  
وهو اول من استنبط حكم الاحكام واسبس قواعد الاجتهاد على سبيل  
الاحكام والدليل عليه ما قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى الناس  
عيال على ابي حنيفة في الفقه وبسند الى يحيى بن معين يقول سمعت  
يحيى بن سعيد القطان يقول لا نكذب على الله تعالى ما سمعنا بحسن  
من رأى ابي حنيفة وقد اخذنا باكثر اقواله - انتهى مختصرا - واما النسخ  
التاسع في مناقبه انه رحمه الله تعالى يتعاش بكسب الحلال ويفضل  
على جماعة المشايخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما  
اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) الى مسعر بن كدام قال كان  
ابو حنيفة كلما اشترى شيئا لعياله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا  
اكتسى ثوبا فعل ذلك وبسند الى شقيق بن ابراهيم البلخي قال كنت  
مع ابي حنيفة في طريق يعود مريضا فرآه رجل من بعيد فاختره  
منه واخذ في طريق اخر فلما علموا ان ابا حنيفة بصرة فجل ودق  
فقال له ابو حنيفة لم عدت عن الطريق فقال لك على عشرة آلاف  
درهم وقد طال الوقت وامتد ولم اقدر ان اودي فقال له  
ابو حنيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبته منك كله

واجعلني في حل مما دخل في قلبك حين رايتني قال شقيق فعرفت  
انه زاهد حقيقي - واما النوع العاشر من مناقبه التي لم يشارك فيها  
احد من بعده انه مات مظلوماً ومجوساً ومسموماً والدليل على ذلك  
ما انبأني فلان عن فلان (وساق السند) عن عبد الوهاب قال بعث  
المنصور الى ابي حنيفة وسفيان الثوري وشريك بن عبد الله  
فادخلوا عليه فقال لهم لم ادعكم الا لخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود  
فقال لسفيان هذا عهدك على قضاء البصرة فخذها والحق بها وقال لشريك  
هذا عهدك على قضاء الكوفة فخذها والحق بها وقال لابي حنيفة هذا  
عهدك على مدينتي هذه ثم قال لحاجبه وجه معهم او كما قال  
فسن ابي فاضربه مائة سوطاً فاشريك فاحذ عهدك ومضني واما سفيان  
فاخذ عهدك وتركه في المنزل وهرب الى اليمن واما ابو حنيفة فلم يقبل  
العهد فضرب مائة سوطاً وحبس فمات بالحبس وقد افرغ العلاء  
على انه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات في الحبس ثم اختلفوا فقال  
بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم اشياء  
آخروا الله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابو بكر احمد بن علي بن ثابت  
الخطيب في تاريخ بغداد من المطاعن في ابي حنيفة ما يعارض ما  
ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال  
والخامس من حيث التفصيل - قال مؤلف الرسالة عفا الله عنه - قد  
اظن المصنف اعنى الخوارزمي واجاب فاحسن واجار لكنتي تركت نقل  
لان هذه العجالة لا تحتمل ذكره ومن اراد الاطلاع عليه فعليه بالسند  
الكبير الا اني احببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب

الخامس قال فيها ما شنع هو وغيره على ابي حنيفة رضي الله عنه انه لا يعمل  
 بالخبر وانما يعمل بالرأي وهذا قول من لا يعرف شيئا من الفقه ومن شتم  
 سرائرته وانصف اعترف ان ابا حنيفة رحمه اعمال الناس بالاجار وابتاع  
 الآثار والدليل على بطلان ما قال من وجوه ثلاثة احدىها ان ابا حنيفة  
 رحمه الله يرى المراسيل حجة ويقدمها على القياس خلافا للشافعي  
 رحمه الله والثاني ان انواع القياس اربعة احدىها القياس المؤثر وهو  
 الذي يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثاني القياس المتنا  
 وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب. والثالث قياس الشبه  
 وهو ان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية  
 والرابع قياس الطرد وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد.  
 والوحقيقة واصحابه رحمه الله قالوا ان قياس الشبه والاحالة باطل و  
 اختلف اصحابه في قياس الطرد فانكره بعضهم وقال ابو زريريل الكبير بان  
 قياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة وقال الشافعي رحمه الله بان انواع  
 الاربعة من القياس حجة ويستعمل قياس الشبه كثيرا ومن ذلك قولهم  
 الخل مائع لاسي القنطرة على حبسها فلا يزال النجاسة كالدهن وان لم  
 يكن ذلك مؤثرا فجمع الشافعي بين الخل والدهن لثابتتهما في الصورة  
 والوحقيقة جمع بين الخل والماء في المعنى المؤثر في انزلة النجاسة من  
 الترقيق بالمجاورة والشيوع بالدلك والتقاطر والذوال بالعصر ولذلك  
 امثلة كثيرة ثم العجب ان ابا حنيفة رحمه لا يستعمل الا نوعا او نوعين من  
 القياس والشافعي رحمه يستعمل الا انواع الاربعة ويراهما حجة ويقول الخطيب  
 وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاجار وهذا

نهاي التاسعة

لغلبة الهوى وقلة الوقوف على الفقه فمن عرف ما أخذ ابي حنيفة رحمه  
 واصحابه عرف بطلان ما قاله وبيان ذلك من حيث التفصيل ان ابا حنيفة  
 قال الفهقة في الصلوة ناقصة لحديث الاعمى الذي وقع في البركة  
 فضحك بعض القوم فههقه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 الا من تهقه منك فليعد الوضوء والصلوة وهذا الحديث وان كان  
 ضعيفا فقد قال به ابو حنيفة وترك قياس الفهقة في الصلوة على غير  
 الصلوة خلافا للشافعي فانه اخذ بالقياس وقال ابو حنيفة يجوز <sup>وضوء</sup> الوجود  
 يبيد التمر لحديث ابن مسعود ليلة الحج وان كان ضعيفا فقد اخذ  
 به ابو حنيفة وترك به قياس النبي صلى الله عليه وسلم خلافا للشافعي  
 فانه اخذ بالقياس فعلم ان ابا حنيفة رحمه يقدم الاحاديث الضعيفة  
 على القياس ولكن راي الخطيب وامثاله انه ترك ابو حنيفة العمل <sup>ببعض</sup>  
 الاحاديث التي اخذها الشافعي ووطن انه تركها بالقياس ولم يعلموا  
 انه انما تركها لاحاديث اصح منها فمنها قوله عليه السلام اذ ابلغ المساء  
 قلين لم يحل خنثا تركه ابو حنيفة لانه ليس في الصحيحين ولان القلة اسم  
 مشترك واساده مضطرب واخذ بالحديث الذي اتفق عليه الشيخان  
 البخاري ومسلم وهو قوله عليه السلام لا يبولن احدكم في الماء الدائم ثم  
 يتوضا منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هاني انها  
 كرهت ان يتوضا بالماء الذي يبلى فيه شئ تركه ابو حنيفة لان  
 ام هاني روت عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا الحديث  
 الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ام عطية قالت  
 وثبتت احدي بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلها

بسد راجع في الاخيرة كافرًا فلهم الحديث الصحيح قال ابو حنيفة  
 بان اسم الماء المطلق اذا نزل باختلاط شئ طاهر كالسدر والكافور و  
 الاثنان والصابون والزعفران يجوز الوضوء به خلافا للشافعي ومثها  
 احاديث وهدت في عذم جواز الوضوء بفصل وضوء المرأة ليس شئ منها  
 في الصحاح تركوا العمل بهذا الحديث الصحيح الذي ذكره الترمذي في جبا  
 وهو حديث ميمونة قالت اجتنبت لادرس رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فاغتسلت في جنة ففصلت فضلة فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ليفعل منها قلت اني اغتسلت منها قال ان الماء ليس عليها جنابة ولا  
 يجبه شئ فاغتسل منه قال ابو عيسى الترمذي رحمه الله لهذا الحديث  
 حسن صحيح فلهم هذا قال ابو حنيفة رحمه الله يجوز الوضوء بذلك خلافا لبعض  
 اصحاب الحديث - ومنها الاحاديث العامة التي وهدت في نجاسة الماء  
 بموت الحيوان تركها ابو حنيفة في موت ما ليس لدم سائل كالبق والذباب  
 والزنايم والعقارب للحديث الخاص الذي اخرج البغدادي في صحيحه  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا وقع الذباب في اناء احدكم  
 فليغمسه كله ثم ليطرحه فان في احد جناحه شفاء وفي الاخر داء ومنها  
 العمومات التي وهدت في الميتة تركها ابو حنيفة في جواز دباغ جلد  
 خاصة للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخرجه وهو حديث ابن  
 عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة ميتة فقال الا  
 استنفعتم بها فقالوا يا رسول الله انها ميتة فقال انما حرم اكلها  
 فلهم هذا قال يظهر جلدها بالدباغ خلافا للجماعة - ومنها هذه  
 العمومات الواردة في الميتة ايضا تركها ابو حنيفة رحمه الله بهذا الحديث

الصحيح وهو قوله انها حرام اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظها  
وقرنها ومرفها طاهر خلافا للشافعي رحمه الله ومنها احاديث وردت في عدل  
وجوب غسل المتى وجواز القرص والفرك ظنوا ان ابا حنيفة تركها حيث  
قال بجاسة المتى ولو يتركها بل عمل بها فقال يجزى الفرك في اليابس  
يجب غسل الرطب للحديث الصحيح الذي اتفق الشيطان على اخرجه  
وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرتني عائشة رضي الله عنها انها كانت  
تغسل المتى عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج ويصلي وانا انظر  
الى البقع في ثوبه من اثر الغسل فلهذا اقال انه نجس خلافا للشافعي ومنها  
حديث ابن عمر رقت يوما على بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله  
عليه وسلم على حاجة مستقبل القبلة مستدبر الشام فظنوا ان ابا حنيفة  
ترك الغسل به بل قال ابو حنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعدا ليقضي حاجة  
فلما ابتداء في قضائها استدبر القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذي  
اتفق الشيطان على اخرجه وهو حديث ابي ايوب ان النبي صلى الله  
عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا واغربوا  
فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز استقبال القبلة في قضاء الحاجة  
في الصحارى والبنيان خلافا للشافعي رحمه الله وبعض اصحاب الحديث  
ومنها الاحاديث التي وردت ان النبي صلى الله عليه وسلم تركها ثلاثا  
ثلاثا فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم يتركها المصحح مستحبا و ابو حنيفة  
رحمه الله قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المصحح فليس  
ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي رواه الترمذي في حديث علي  
رضي الله عنه انه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيمائه

سبح براسه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الاحاديث التي  
 ووردت في تعجيل المغرب وكراهة تأخيرها وظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل  
 بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات و ابو حنيفة يقول بكونه تأخير  
 لهذه الاحاديث ولا يدل كراهة التأخير على انه ليس له وقت جواز الاداء  
 كما تأخير العصر الى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اداها قبل غيبوبة  
 الشفق للحديث الصحيح الذي الفقه الشبخان على اخر اجماع عن النبي صلى الله  
 عليه وسلم انه قال اذا قدم العشاء فابدأ به قبل ان تصلوا صلاة المغرب فلا  
 تعجلوا عن عشاءكم فلهمذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها  
 الاحاديث التي وردت في اداء الصلوة لمواقيتها وفي اول الوقت فظنوا ان  
 ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار افضل وانما جمع ابو حنيفة بينهما  
 لاحتمالها وبين الحديث الصحيح الذي رواه الترمذي عن النبي صلى الله عليه  
 وسلم انه قال اصبوا بالصبح فانه اعظم للاجر قال الترمذي هذا حديث  
 حسن صحيح فلهمذا قال يستحب الاسفار جمعاً بينه وبين الحديث الآخر  
 الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتهما فان آخر الوقت ايضاً وقتها  
 واما قول ادل الوقت رضوان الله واخره عفو الله فهو من الموضوعات  
 اشار اليها ابن الجوزي في كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعاً وقد صرح به  
 غيره ومنها الاحاديث التي وردت ان صلوة الوسطى صلاة الجهر فظنوا  
 ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلوة العصر وانما قال ابو حنيفة  
 بموجب الحديث الصحيح الذي اخرجه الشيخان عن علي رضي الله تعالى  
 عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاحزاب ملاء الله قلوبهم  
 وقبورهم ناراً كما شغلوا ناعن صلوة الوسطى صلوة العصر حتى غابت الشمس



فلهمذا قال الوسطى صلاة العصر خلا قال للشافعي فانه قال الفجر ومنها الاتحاد  
 التي وردت في الجهر بالتسمية ظنوا ان ابا حنيفة خالفها بالقياس وانما لم يعمل  
 بها لانها لم تصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما عن  
 بعض الصحابة فقد اصح منه شيء ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من علي  
 بن عمر الدارقطني حيث صنف كتابا في الجهر بالتسمية تعصبا وادرج فيه  
 احاديث موضوعة فانكر عليه ذلك المحدثون وروهه عن قوم واحد فلما  
 قدم مصر قال له بعض المالكية اناشدك الله الذي لا اله الا هو هل  
 صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث في الجهر بالتسمية قال  
 لا فلهمذا لم يعمل بها ابو حنيفة وانما عمل بالمحدث الصحيح الذي اخرج  
 الشيخان عن ابن مارك قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم وخلف ابي بكر وعمر وعثمان وكانوا لا يجهرون ببيسم الله الرحمن الرحيم  
 وفي لفظ فكانوا لا يمتفتحون القراءة ببيسم الله الرحمن الرحيم فلهمذا قال  
 رحمه الله لا يجهر خلا قال للشافعي ومنها الاحاديث التي وردت في الفاتحة  
 غير قوله عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب وقوله كل صلوة لم يقرأ فيها  
 بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تمام ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث  
 قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة الكتاب صحيحة اذا قرأ غير هاد  
 لم يعملوا انه انما عمل بها ابو حنيفة وانما جمع بين الكل ابو حنيفة لانه قال  
 الصلوة بغير فاتحة الكتاب خداج ناقصة غير تامة فان كان تركها عمدا  
 فهو عاص و صلوة ناقصة غير تامة وان كان تركها ناسيا مجبر بسجود  
 اسهود قال لا صلوة كاملة فاضلة الا بفاتحة الكتاب لكن لا يبطل ترك  
 الفاتحة للمحدث الصحيح الذي تلقته الامة بالقبول واتفق الشيخان على

اخرجه ان النبي صلى الله عليه وسلم علم السني للصلاة فلا يرضها كلها  
فقال كبر ثم اقرأ ما يتيسر معك من القرآن والعمل به واجب لانه موافق لكتاب  
الله تعالى حيث قال فاقرأوا ما يتيسر من القرآن فلهذا اقال لا يبطل  
الصلاة بتركها خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها تشهد ابن عباس  
رضي الله تعالى عنه ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة  
انما اخذ بتشهد ابن مسعود رضي الله عنه فانه اصح ما نقل قال ابو عبيد  
الترمذي اصح حديث روى عن النبي صلى الله عليه وسلم في التشهد  
حديث ابن مسعود ثم قال الترمذي وعليه اكثر اهل العلم من الصواب  
والتابعين ومنها قوله عليه السلام اذا شك احدكم في صلاة فليبين  
على اليقين ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة عمل به  
فيما اذا لم يكن له غالب ظن واذا كان له غالب ظن يتجرى الصواب  
علا بالحديث الصحيح الذي اخرج الشيخان في صحيحهما عن النبي صلى الله  
عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاة فليتر الصواب خلافا للشافعي رحمه الله  
ومنها الاحاديث التي وردت في القنوت في صلاة الفجر ظنوا ان ابا  
حنيفة تركها برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم انها منسوخة والدليل  
عليه ما اخرج الشيخان في الصحيحين عن انس بن مالك قال قلت رسول  
الله صلى الله عليه وسلم في الفجر شرايد عوا على اجاء من العرب ثم  
ترك ومنها العمومات الواردة في صلاة الجنازة ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله  
خالقها برأيه حيث كره صلاة الجنازة في الاوقات المذكورة الثلاثة وانما  
خصتها ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذي اخرج مسلم في صحيحه عن  
عقبة بن عامر ثلاث ساعات كان بينهما نار رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان نضلى فيهن وان تقبر فيهن موتانا - ومنها قوله عليه السلام عفوت  
 عن امتي عن صدقة الخيل والرقيق ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل به بل عمل  
 برأيه وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخرج به الشيخان البخاري  
 ومسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الخيل فقال ورجل يطها  
 تعفنا ثم لم يمنع حق الله تعالى في رقابها ولا ظهورها فهي لذلك ستترفلد  
 قال في الخيل زكاة خلافا للشافعي ومنها قوله عليه السلام افطر المحاجم و  
 المحجوم ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم  
 معناه وتأويله فعمل بمعناه والمجامة لا تقطر للحديث الصحيح الذي اخرج به  
 الترمذي عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم احقهم وهو صائم  
 قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها الحديث الذي ادرده مسلم ان  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم افرد الحج ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه  
 حيث قال القرآن افضل وانما رجع ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي  
 اخرج به الشيخان في الصحيحين عن النبي قال سمعت رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم يقول لبيك بحجة وعمرة ومنها قوله عليه السلام لا ينكح المحرم و  
 لا ينكح ولا يخطب الفرح مسلم باخراجه ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به  
 بالقياس وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الذي اتفقوا على صحته واخرجه  
 في صحيحيهما من حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم تزوج  
 ميمونة وهو محرم ومنها قوله عليه السلام الشفة فيما لو يقسم ظنوا ان  
 ابا حنيفة تركه بالقياس وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اتفق  
 الشيخان على اخرجه وهو قوله عليه الصلوة والسلام الجارح بسببه  
 ومنها العمومات الواردة في الحديث على نوافل العبادات ظنوا ان ابا حنيفة تركها

بالقياس حيث قال الاستقلال بالنكاح افضل وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث  
 الصحيح ولكن اصوم واقطر واتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني  
 ومنها العمومات الواردة في اشراط الولى في النكاح نحو قوله عليه السلام  
 لانكاح الابولى ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس حيث قال  
 بانه يصح النكاح بغير ولى في البالغة وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الصحيح  
 الخاص الذى اخبره الترمذى في جامعه ان النبي صلى الله عليه وسلم  
 قال الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن في نفسها واذا  
 صارتها وبالحدوث الصحيح الذى رواه البخارى ان خديجة تزوجها  
 ابوها وهى كارهة وكانت ثيباً فزوج النبي صلى الله عليه وسلم نكاحها  
 فلهذا اقال ابو حنيفة الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن  
 خلافاً للشافعى رحمه الله ومنها العمومات الدالة على اشراط التيمم  
 في النكاح ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس وانما عمل ابو حنيفة  
 بالحديث الصحيح الذى رواه الترمذى في جامعه ان امرأة امة عبد الله  
 بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولو يفر من لها صدقاً ولم  
 يدخل بها فقال عبد الله ارى لها مثل صدق نساءها ولها الميراث  
 وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعي ان النبي صلى الله  
 عليه وسلم قضى في تزويج بنت واسق الاشجعية مثل ما قضى به  
 عبد الله قال الترمذى هذا حديث صحيح فلهذا اقال ابو حنيفة  
 رحمه الله يصح النكاح خلافاً للشافعى رحمه الله ومنها العمومات الواردة  
 في اباحة الطلاق ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله عليه تركها بالقياس حيث  
 قال بجملة ارسال الثلاث وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه بالحديث الصحيح

اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابن عمر انه طلق امراته في  
 حال الحيض فسأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال سره  
 فليراجهما ثم يمسهما حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم  
 ان شاء اسكها بعد وان شاء طلقها قبل ان يبين فتلك العدة التي  
 امر الله تعالى ان يطلق لها النساء ومنها جريان القصاص في كسر  
 السن خلافا للشافعي رحمه الله ظنوا ان <sup>ابا حنيفة</sup> رحمه الله قال بالقياس  
 وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخبر به البخاري في صحيحه  
 وهو حديث انس ان الربيع بنت النضر عمت له طمت جارية فكسرت  
 سنهما فعرضوا عليهم الارش فابوا فاعرضوا عليهم العفو فابوا <sup>فأبوا</sup> النبي  
 صلى الله عليه وسلم فأمرهم بالقصاص الحديث بطوله ومنها العمومات  
 الواردة بقتل المشركين ظنوا ان ابا حنيفة مدعى بها بل بالقياس حيث  
 قال لا يقتل المرأة ولا الشيخ الفاني ولا الرهبان ولا العميان خلافا  
 للشافعي رحمه الله وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي رواه  
 الترمذي في جامعه ان امرأة وجدت مقتولة في بعض مقازي رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم فأنكر رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل  
 النساء والمصيبين قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها العمومات  
 الواردة في اباحتها صيد الكلب ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها بل  
 بالقياس حيث قال بانه لا يؤكل صيد الكلب اذا اكل منه خلافا  
 للشافعي رحمه الله في احد قوليه وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث  
 الصحيح الذي اخبر به الشيخان ان عدى بن حاتم سأل رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فقال اذا ارسلت كلبك المعلم فقتل فكل واذا

اكل فلا تأكل فاما اصك على نفسه ومنها الرد على ذوى السهام  
 الاعلى الزوج والزوجة وعند الشافعى رحمه الله يوضع فى بيت المال  
 ظنوا ان ابى حنيفة رحمه الله قال ذلك بالقياس وانما اعتقد ابو حنيفة  
 بالحديث الصحيح الذى اخرج به البخارى ومسلم وهو حديث ابى هريرة  
 رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى فى جنين  
 امرأة من بنى لحيان سقط ميتا بغرض عند اوامة ثم توفيت المرأة التى  
 قضى لها بالفرقة فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بان ميراثها بينهما  
 ونزولهما وان العقل على عصبتهما واحاديث آخر اخرجها مسلم فى  
 صحيحه فعلم بهذا الكله ان الذى قاله الخطيب وغيره ان ابى حنيفة كان  
 يعمل بالقياس والرواى دون الاخبار بهت وافتراء وهو اصحابه برآء وانما  
 يعملون بالقياس عند عدم الحديث كذلك جميع المجتهدين رضوان الله  
 عليهم اجمعين - انتهى ما قاله الخوارزمى رحمه الله - مؤلف كويدى عفا الله عنه  
 اگرچه در این اصل رابع سخن بطول کشید اما برائے برادران احناف از  
 فوائد خالی نیست که اکثر کما علمان الحدیث غیر مقلدین ہمیں وظیفہ ورود زبان  
 دارند کہ امام ابو حنیفہ قیاس و رأے خود را بر حدیث مقدم میکند معاذ اللہ  
 من ذلك کہ امام ابو حنیفہ قیاس خود را بر قول صحابی ہم مقدم نمیکند چنانچه  
 مشهور است کہ خلیفہ منصور بطرف امام اعظم رحمه الله نوشت کہ من شنیدم  
 کہ توفیاس خود بر حدیث مقدم میکنی امام در جواب نوشت لیس الامر كما  
 بلغك يا امير المؤمنين اما عمل اولاً بكتاب الله ثم بسنة رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم ثم اقصية ابى بكر وعمر وعثمان وعلى ثم اقصية بقية  
 الصحابة رضى الله عنهم ثم اقيس بعد ذلك - و باین سخن محض از تعصب

و تحسب نسبت امام عظیم رضی الله عنه نزد جهل حاجت میگیرند و بعضی موضع است که  
 فکر آنها بنور ماخذ حضرت امام نمیرسد و بد قالیق استنباطات خدا و ادا و حجت الله تعالی  
 نمیتوانند رسید زیرا که انهدا عروج این جماعه تا صحاح سه است و زمانه صحاح صحاح  
 سه بعد از زمانه حضرت امام عظیم است رحمه الله تعالی بقدر صد سال زیاده کم پس  
 اگر کدام حدیثی در زمانه صحاح صحاح ضعیف باشد از ان لازم نمی آید که همان  
 حدیث در زمانه امام عظیم هم ضعیف باشد بجهت احتمال آنکه طریقیان ضعیف آن  
 حدیث از سبب رواة است اضرین باشد چنانچه همین مضمون از فرموده حضرت  
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت و شیخ عبدالحق  
 اول کسی است بعد خیر القرون خلط و لطم در آرائی عالم بعموم پیدا شد و زمانه  
 رنگ دیگر گرفت اگر رنگ دیگر نیک گرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارک  
 رسول امین مأمون برای چه بود.

خاتمته در اهل رساله تحریر یافته که و لا میان دو فرقه اند و ابی حنیفی که خود را  
 اهل حدیث میگویند و مقلدین مذاهب را مشرکین و کفار و مباح المال و الدم میدانند  
 چون بخدیایان و بعضی افراد و لا بیان بنده و بنام حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله  
 علیه سخت توهمین و طعن و لعن در کتب خودی نویسد چون ابوالقاسم بناری  
 نویسم که کتابی مسمی به البحر علی ابیحنیفه تألیف کرده است در آن مینویسد که او  
 یعنی ابوحنیفه قرآن و حدیث نخوانده بود و او علم تاریخ و تفسیر مطلقاً نمیدانست  
 و او مانند شیخ چلی خیالات داشت و از او یک حجام بهتر است و فقه او فقه  
 بی علمی است و او در علم حدیث بالکل نادان بود که یک حدیث هم با و ترسید  
 و او ضعیف و تمامی استادان و شاگردان او ضعیف و او مرجیه و جهمیه زندیق  
 بود و مرجیه از اسلام خارج اند و ایند احتقیان هم از اسلام خارج اند و او بنیاً مشرک

و که با علم حدیث در هند بناینها دادند و بنام سطلین و غیر مقلدین بنده و جلاله شکران شیخ ذکر اند و حق هم همین است که

قائم کرد لهذا او مشرک شد و طریق او خلاف صریح قرآن است و او نه مجتهد بود  
 و نه در او شروط اجتهاد موجود بود و او قرن اشیطان است و او باغی است و از  
 او میخس در مسلمانان زیاده رذیل و محسوس نگذشته. اباطلیل و ابیه نقل از البحر علی  
 ابی حنیفه طبع سعید المطابع بنارس ۱۳۳۳ و چون عبد الجلیل سامردی که کتابی بنام  
 بونی غسلین در ۱۳۱۹ طبع کرده و در آن هم دادگستاری داده است و با فدیگر  
 متقدایان متقدمین آنها چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبد الباق و معتدایان  
 متأخرین اینها چون قاضی شوکانی مینی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان  
 بھوپالی و غیر هم اینجمله به نسبت فقه امام ابو حنیفه چیزها نوشته که ذکر آنها نهایت  
 تطویل طلب است خیر آنها دانند عقائد و اعمال شان دانند حکم کرده اند که از این  
 من اتخذ الله هواه و اضل الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل  
 علی بصره عنشاده فمن یهد ینه من بعد الله کیست که گمراه او تعالی راه بر راه  
 راست آرد اما سوال در اینجا از فرق ثانیه و ابیه که خود را در لباس حقیقت  
 پوشانیده عوام و کم علمان را از راه می برند این است بشد ایمان راست بگویند که آیا  
 شما یان عقائد و اعمال طائفه اولی را نیک و مستحسن میدانید یا قبیح و ناجائز اگر  
 نیک و مستحسن دانند پس حکم حدیث المؤمن مع من احب الیسان نیز جزو لا  
 ینفک آنها می باشد و دعوی حقیقت شما یان بنفاق است پس آیات منافع  
 کفار که در اول رساله تحریر یافته است بر شما یان هو بهو راست و صادق می آیند  
 و اگر عقائد و اعمال و اقوال آنها را قبیح و نارد امید ایند پس قسم به ذات پروردگار  
 شما را داده می شود راست بگویند که کدام فردی از افراد شما یان کدام کتابی  
 کدام رساله کدام تحریری و در تردید آنها نوشته است یا نه اگر نوشته است مباحث  
 حقیقت و مصلحتش کیست و اگر نه نوشته است غیرت اسلامی و حمیت میسانی



شمایان چه مقدار است. از جماعت اولی که مقلدین را خطابہائے شرک و کفر و غیرہ میدہند سوال است کہ شمایان در اعمال و عقائد پیروی مقتدایان خود چون قاضی شوکانی و مولوی اسمعیل دہلوی و صدیق حسن خان بھوپالی می کنسید یا اگر میکنید شمایان ہم مقلدین ثابت گشتید فرق ما و شما اینست کہ عایان مقلدین امام ابوحنیفہ و شمایان مقلدین شوکانی و غیرہ نسبتی کہ از شرک کفر و بدعت بجماعت مقلدین مذاہب میکنید بر شمایان ہم راست می آید و اگر پیروی آنها نمیکند پس چنانچہ البحر علی ابیحنیفہ و غیرہ مینویسید کدام صرحی ہم بر آنها نوشته اید یا نہ اگر نوشته اید کدام است و اگر نہ باعث شحیت و اگر گویند کہ مایان پیروی احادیث رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم میکنیم پس در اینجا سوال اینست کہ آیا شمایان را حدیث خیر البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام حاصل شدہ است و بگوش خود از حضور اقدس او صلی اللہ علیہ وسلم احادیث شنیدہ اید یا نہ اگر شق اول است ثابت کنی صحبت خود را و اگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکہ کہ رسانید اگر گویند کہ احادیث مایا ترا مصنفین کتب احادیث چون صحاح ستہ و غیرہم رسانید پس سوال اینست کہ اصحاب صحاح و غیرہم از روایانی کہ نقل احادیث میکنند معتمدین و موثقین بودند یا نہ اگر موثقین بودند بر قول و روایت آنها عمل کردی خطا است و اگر موثقین بودند بکدام دلیل اگر گویند بدلیل آنکہ بزرگان دین چون امام بخاری و امام مسلم و ابو عیسیٰ ترمذی و یحییٰ بن معین و حاکم و ابن جوزی و امام سیوطی و غیرہ ہم آنها را معتمدین و موثقین نوشته اند گویم الحمد للہ چشم ما روشن دل ما شد کہ این عین تقلید شخصی است کہ معنای تقلید قبول شرک است قول شخصی است بلا طلب دلیل اما افسوس کہ برائے شمایان آفتی دیگر پیدا کردہ و تراشیدہ خود شمایان پیش می آید کہ تقلید شخصی کفر و شرک و بدعت است

آنرا علاج چسبیت در این وقت ختم رساله بر ذکر احادیث ثلاثه میکنم گوش  
 هوش بشنو حدیث اول حدیث افتراق الامة است در صحیح ترمذی بروایت  
 عبد اللہ بن عمر و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیا تین علی  
 امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی ان کان منهم من  
 اتی امة علانیة لکان فی امتی من یصنع ذلک وان بنی اسرائیل تفرقت  
 علی ثنتین و سبعین ملة تفرق امتی علی ثلاث و سبعین ملة کلهم  
 فی النار الا امة واحدة قالوا من هی یا رسول اللہ قال ما انا علیہ اصحابی  
 و فی روایة احمد و ابی داؤد عن معاویة ثنتان و سبعون فی النار و واحدة  
 فی الجنة و هی الجماعة و انه یمخرج فی امتی اقوام تجاری کلام تلك الالهواء کما  
 تجاری الکلب بصاجبه لا یبقی منه عرق و لا مفضل الا دخلتہ این حدیث  
 شریف جنگ ہفتاد و دو دولت را صلح نہاد رسول مقبول آریہ کریمہ و ما یطلق  
 عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی زیت بخش کلام مبارک دست فرمودہ است کہ  
 امت من چون بنی اسرائیل بر ہفتاد و دو ملة متفرق خواہند شد از ان جگہ  
 ہفتاد و دو فرقة با آتش دوزخ بروند مگر یکے اصحاب عرض کردند کہ اے  
 پیغمبر خدا آن کدام فرقة خواہد بود کہ ناجیہ باشد فرمودہ آنانکہ بروند بر ان آہ  
 کہ من و اصحاب من بر آن را ہسیم سوال آیا این ہفتاد و دو فرقة در امت  
 دعوتند یا در امت اجابت گویم کہ در امت اجابت است کہ در حدیث  
 لفظ امتی مکرر آید است و ملل زالفہ کہ اہل قبلہ نیستند انہا را امتہ الخیر  
 گفتہ نمی شود و علماء علم کلام ہفتاد و دو فرقة را در اہل قبلہ شمرده اند و ثابت  
 کردہ اند کہ فرقة ناجیہ ہمین فرقة اہل النہ و الجماعة است کہ مقلدین مذاہب  
 اربعہ اند در اینجا سوالے بس عظیم و سخت پیچیدہ در میان امت و آن

اینست کہ جملہ طوائف ہفتاد و دو فرقه کلمہ گوہستند و ہر کدامی از اینہا ہمیں حدیث  
 شریف را قبول دارند سوال اینست کہ ہر یکی ازین ہفتاد و دو فرقه دعوی این  
 میکنند کہ فرقه ناجیہ منم و ما انا علیہ و اصحابی در حق من راست است حالا  
 کدام کس باشد کہ در میان این طوائف حکم و ائمن شدہ فیصلہ حق کند و اگر  
 کسی فیصلہ ہم کند کدام فرقه باشد کہ خلاف مقصود خود آن فیصلہ را قبول کند  
 پس مابیان اہل السنۃ و الجماعۃ علاجی دیگر ندانستہ بہمان رسول مقبول اصلے  
 علیہ و سلم این قبول کردیم کہ اورا مومن از زنیغ و باطل یا فقیہ بالتجاوزاری  
 عرض کردیم کہ اے رسول خدا صلی اللہ علیک و سلم ہم تو فیصلہ این مہم  
 بفرما دیدیم کہ بفضل خدا ہم در این حدیث فیصلہ پیدا شد و آن جملہ وہی  
 الجماعۃ است بردایہ ابو داؤد و احمد و لفظ جماعۃ در نام اہل السنۃ و الجماعۃ موجود  
 است و مراد از جماعۃ کثرت افراد امت است و کثرت افراد اہل السنۃ بہ نسبت و  
 مقابلہ ہر فرقه ازین فرق ہفتاد و دو بدیسی است اگر کسی را باور نشود آدم شمار  
 عالم را کہ بحکم حکام وقت فیصلہ میشود پیش نظر ہند تا حق حق شود و باطل باطل  
 گردد بلکہ افراد اہل السنۃ و الجماعۃ کہ پابند و متقلین نہاہب اربعہ اند اگر مقابلہ  
 جملہ ہفتاد و دو فرقه گرفتہ شوند تا ہم بفضل الہی زیادہ ہستند اگر کسی گوید کہ مراد از  
 جماعۃ در حدیث کسانی اند کہ بر راہ صواب باشند گو تعداد افراد کم باشد چنانچہ  
 بعض محرومین را ہمین گمان است گوئیم کہ فیصلہ این قصہ باز ہم رسول مقبول  
 صلی اللہ علیہ و سلم در حدیث دیگر فرمودہ است کہ مراد از لفظ جماعۃ کثرت افراد  
 است و آن این است عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ و سلم ان اللہ لا یجمع امتی او قال امۃ محمد علی صلا  
 و ید اللہ علی الجماعۃ و من شد شد فی النار و اہ الترمذی و عن

ابی بصیر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت ربي ان لا تجتمع آتي  
 على عنلاله فاعطانيها رواه الطبراني وعن ابن عباس قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية رواه البخاري  
 بازيم اگر کسی گوید در این احادیث تشریفه اگر چه لفظ اجتماع امه و لفظ جماعه آمده  
 است اما باز هم تصریح بکثرت افراد نیست گوئیم و عن ابن عمر رضی الله عنهما  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتبعوا السواد الاعظم فانه من  
 شد شد في النار رواه ابن ماجه وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ  
 الشاة القاصية والناحية واياكم والشعاب وعليكم بالجماعة والعامه رواه احمد  
 و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة  
 شبرا فقد خلع ربة الاسلام عن عقبه رواه احمد والبوداؤد و مشکوة شريف  
 لفظ سواد اعظم و عامه تصریح است بکثرت افراد و کثرت افراد در مقابله جمیع  
 فرق اهل قبله مرا اهل السنة و الجماعة و مقلدین مذاهیب اربعه را است پس  
 ثابت شد که فرقه ناجیه هم فرقه اهل السنة و الجماعة است بحديث دوم  
 مروی است از حضرت عبد الشدین مسعودی قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء  
 ترمذی فی باب ما جاء ان الاسلام بدأ غريباً ص ۳ غريب در اصطلاح عرب  
 مسافر و تنهارا گویند یعنی دین اسلام در ابتداء ضعیف بود و از ضعف رفتی  
 بقوت کرد تا که رسید بحد کمال قوت بعد از آن رو بنزول کرد تا که رسید در این  
 زمان بحد کمال ضعف و هنوز تنزل او یوماً فیوماً در زیادت است و این صفت  
 نیست در تمامی اهل قبله مگر اهل السنة و الجماعة را زیرا که معلوم و مشاهد می نمیم

است کہ تمامی فرق زائغ چون شیعه و خارجی و ہابئہ و نجریہ و غیرہم در این  
 زمان یو یا فیو ما و ترقی است اگر کسی را شک آید آدم شماری ده سال سابق ابا  
 آدم شماری حال مقابلہ کند و بیند کہ فرق زائغ چہ مقدار سال بسال زیادہ میکنند  
 و این زیادہ از کجائی آید از افراد اہل السنۃ و الجماعۃ کم میشوند و سبب اخراج عوام  
 تقلید و خولش و در فرق زائغ معلوم است کہ در ان طرق پابندی اکثر محام  
 شرعیہ نیست ہر کس مطلق العنان مجتہد وقت خود است ہر چہ خواهد آن کند و  
 نفوس امارہ این زمانہ از تقلید و پابندی شرع شریف ابا میکنند از ان وجہ تقلید  
 تقلید از گردن ہائے خود انداختہ لاندہ بی اختیار میکنند و مطابق خواہشات نفوس  
 خود بلالو متہ لائم و اول نفس پروری دادہ عم خود را در مقتضیات نفوس باختر میرسانند  
 پس ازین حدیث شریف معلوم شد کہ اسلام حقیقی ہمین جماعت اہل السنۃ و  
 الجماعۃ مقلدین مذاہب اربعہ است بلکہ اسلام نام ہمین جماعت مقرر شد کہ  
 غربت بترقی رسید و باز از ترقی رو بخرابت بہاد فالحمد للہ علی ذلک و انا للہ و  
 انا الیہ راجعون ؛ اگر کسی گوید کہ در حدیث شریف لفظ اسلام است اسلام  
 و مقابلہ کفر مشتمل میشود پس معنائی حدیث چنان باشد کہ اقتدار و حکومت اسلام  
 ضعف بقوت رسید و از قوت باز رجوع بضعف خواہ نمود گوئیم آن حاکمان  
 ذوی الاقتدار اسلامیہ کہ بودند آیا دہابئہ غیر مقلدین بودند آیا شیعہ و نجریہ بودند آیا  
 مرزائی و نجدی بودند آیا ہم آفر مسلمانان مقلدین یکے از مذاہب اربعہ بودند پس  
 ضعف آنہا در مقابلہ کفار باز ہم ضعف جماعۃ مقلدین شد حدیث سوم عن النبی  
 رضی اللہ عنہ قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال  
 یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متى قیام الساعة فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 الی الصلوۃ فلما قضی صلوۃ قال ابن السائل عن قیام الساعة فقال الرجل

دو

مستعمل

انا یا رسول اللہ قال ما اعدت لها قال یا رسول اللہ ما اعدت لها کثیر مسلو  
 ولا صوم الا انی احب اللہ ورسوله فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المرء  
 مع من احب وانتم مع من احببت فما رايت فرح السالمین بعد الاسلام فرحهم  
 بنها هذا حدیث صحیح ترمذی ص ۳۳۳ مقتضوا حدیث شریف آنکہ ہر کہ در  
 دنیا کسی را محبوب را در عقبی بہرہ او در وصف او در درجہ او خواہد بود پس کسی  
 کہ دعوی حقیقت میکنند و با نجدیان محبت قلبی دارند و افعال شنیعہ انہا را  
 مستحسن میدانند و بقتل مسلمین اہل حرمین و ہتک مات اللہ و تخریب عمارت  
 یرا و لقب غازی و موصد کامل و عطرتہ السلطان می نہند و اولاد انہا  
 میکنند پس حکم ہمیں حدیث شریف حکم کریمہ و من يتولىهم منكم فانه منهم  
 این کلمہ گویان خستی نما در روز قیامت در وصف انہا و در درجہ انہا خواہند بود  
 پس بے دعوی حقیقت انہا کسی فریفتہ نشود کہ اینہا عقیدہ عین انہا اند  
 ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت  
 الوهاب اللهم ازرقنا جنتك و حب من يحبك و حب عمل صالح يقربنا الى  
 جنتك و حب عبد صالح يد لنا الى جنتك و ارزقنا اطاعتك و اطاعة  
 رسولك و اطاعة عبادك الصالحين فقد قلت و قولك حق و من يطع الله  
 و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء  
 و الصالحين و حسن اولئك رفيقا ذلك الفضل من الله و كفى بالله عليم و يمكن هذا  
 آخر ما اردنا تحريره في هذا المقام و صلى الله على سيدنا محمد و آل و صحابة بارك و سلم  
 و كان الفراغ من تحرير الرسالة صفوة الاثنین الثامن عشر من شهر جمادى الاولى  
 المسبکة فی شہور سنۃ ست و اربعین بعد الالف و ثلاثمائة و انا الفقير الى الله  
 محمد حسن المحمدي الفاروقی اللهم اختتم لنا و لمن نظر فيها بعین الايمان الخیر و السعادة باذن الجبر و العفو

تقرئ حضرت علامة العصر رأس العلماء مولانا عبد الباقي صفاقا منى  
بلاد سندھ و بلوچستان سجادہ نشین درگاہ عالی حضرت مفتی دیار السندھ  
استاذ الآفاق علامہ مولانا محمد عبد الغفور الہامیونی علیکم الرحمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده وعلى آله واصحابه  
الذين هم المرضيون عنده. اما بعد فاني قد طالعت الرسالة المسماة  
بالاصول الاربعة في ترميد الوهابية التي ضمنها البحر المقام والبحر الطهام  
حافظ آيات القرآن يناشر احاديث رسول الرحمن - المقتدى في مذهب  
الامام النعمان - حضرة سيدي ومولائي الحاج محمد حسن جان لازالت  
شمس افاضة ساطعة - ويدر افادة لامعة - فوجدتها بحمد الله  
حاوية على تحقيقات انيقة - وشاملة على تدقيقات رشيقة ما سمعتها  
الاذان ولا رأتها الاعين ولا خطرت على قلب بشر - مشيدة بالدلائل  
الساطعة ومؤيدة بالبحر القاطعة نافعة نفعًا جما - وفاحة قلوبًا غلفًا و  
اعينًا عميًا واذانًا ظمًا ولا ريب في انها ماء زمزم يشربونه بنيل  
الشفاء من كان قلوبهم غلفًا. وتنكشف افئدتهم بها الكشافًا  
يقربهم الى الله زلفًا - وماء الحيات يحيي به صدور الموتى - وكل الجواهر  
يبصر به عميون اهل العنى - فلهذا در مؤلفها حيث اتى بدلائل شافية و  
تحقيقات كافية - فيا ليت شعري هذا الكتاب ينطق عليك بالحق والصواب -  
ولعمري ان هذا هو القول الفيصل في الباب وفصل الخطاب - فمن عرض  
بعد هذا الصق وكان من مرض القلب عليلًا فاقرء في شأنه قوله تعالى  
من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلًا - واخر دعوانا ان الحمد  
لله رب العالمين وسلام على جميع عباد الله الصالحين خصوصًا على سيدي تبارك  
وشفيعنا خاتم النبيين وعلى آله واصحابه اجمعين -  
انا الفقير عبد الباقي الهمباروني  
عفا الله عنه

تقریظ حضرت علامہ الدبیر رئیس العلماء مولانا محمد حسن صاحب  
تجارت نشین درگاہ کپار شریف و مفتی بلوچستان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مُحَمَّدٌ وَّنَصْرًا لِّعَلٰی رَسُوْلِهِ الْکَرِیْمِ وَعَلٰی جَمِیْعٍ مِّنْ سُلٰتِ  
صِرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ۔ ابا بعد بر صفا ارباب بصائر مخفی نماید که در این زمان فساد و طغیان  
که شیطان و قرن شیطان در اغواء بنی نوع انسان از سر تا پا مشغول و منہمک اند  
از اسبج گوشه نداء ارحمنی یا بلال مسوع منی گردد و هیچ کس از اصحاب فضل و کمال در  
احیاء معتقدات اہل السنۃ و امامت بدعات غوامذ خبیثہ مستحذ مشغول نمی نماید۔ حالانکہ  
ارباب مذاہب باطلہ همچون روافض و مرزائیہ و وہابیہ در اغواء خلق اللہ بکمال جوش  
و خروش معین ابلیس فریبیس اند و در این تنگایومی روزانه بتیز رفتاری تمام روز  
افزون ترقی میدارند خصوصاً فرقہ شاذہ وہابیہ کہ خود را در لباس متقیانہ طلبوس  
نموده باجوبہ و دستار تہرہ دار و ریش مشرعی و عصائے دراز در پرده اشاعت توحید  
و اتباع سنت و تبلیغ اسلام در دین حضرت سید المرسلین عیار از زہر نیہامی کنند و  
ہر کس می داند کہ توحید ایشان مصنوعی توحید نجدی است نہ اصلی توحید اسلامی و  
سنت ایشان سنت ابن عبد الوہاب و ابن تیمیہ است نہ سنت نبویہ علی صاحبہا  
الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیُّۃُ وَکَسَانِکَ دَرَعًا تَارِیخِ یَطُوْلُ مِی دَارند بوجہ آسن میدانند کہ اکثر اہل  
مذاہب باطلہ عقائد فاسدہ خود را بہ بہانہ تأیید و حمایت توحید الہی فریغ و رواج دادہ  
چنانکہ طائفہ معتزکہ کہ قرآن پاک کلام الہی را حادث می دانند و از قدیم دستفروش  
انکار میکنند و میگویند کہ در صورت اعتقاد قدم کلام الہی تعدد قدم لازم می  
آید و آن منافی توحید است کما یتفاد من کتاب المسامون العباسی خلیفہ بعد  
الی ناسبہ اسحاق بن ابراہیم الخراسانی المذكور فی تاریخ الخلفاء فی ترجمۃ المأمون و  
نمی دانند کہ مہنوع و منافی تواید تعدد ذات قدیمہ است نہ تعدد صفات قدیمہ کہ حقیقہ  
فی شرح العقائد النفیۃ بمالای تصور المذید علیہ و همچون حکما فلاسفہ مثل افلاطون و ارسطو  
و ارسطو طالیس و غیر ہم کہ توحید ذات پاک باری تعالی را بحدی کہ رسانیدہ بودند  
کہ مینفند الواحد الحقیقی لا یصدر منہ الا الواحد لهذا از باعث تضییق و تقریظ توحید  
از افعال لایسب بدون اد تعالی و از فاعل کل شئی بودن انکار نموده در ادی حنکلا



سزگون افتادند و خالقیت او تعالی شانه را فقط در خلق عقل اول محدود و محصور  
 کردند همچنین در بیان نیز در توحید اسلامی تصنیق و تفریط و تحریف نموده تعظیم غیر  
 الله را اگر چه در حد اجازت شرعی محدود بوده بهشت منافی توحیده و مرادف آن  
 شرک و کفر دانستند كما صرحوا بسنی کتبهم المؤلفه فی ذکر التوحید النجی - سه هزار  
 شکر بار تعالی بجا آورده می شود که در این زمان سعادت آفران ذات ملکی صفات  
 حجه الخلف بقیة السلف رأس المشایخ الکرام ورئیس العلماء العظام مولانا و مقتدا  
 حضرت خواجہ محمد حسن جان صاحب فاردقی مجددی سجاده نشین در گاہ شہد سائیند  
 زیدت برکاتہ و فیوضاتہ در تردید احوال و ابیان کتابی مسمی بہ الاصول الاربعہ  
 فی تردید الوجودیہ تالیف نموده مسلمانان عالم را از شر ان طائفہ مفسدہ نجات  
 بخشیده است فیادرو ایما الطلاب الی مطالعۃ ہذا الکتاب فانہ عظیم النظر فی  
 ہذا الباب مشتمل علی الحق و الصواب - وانا الفقیر محمد حسن الکتباری عفا عنہ الباری

حیث من علی كافة المسلمين بما يفيد حفظ عقائدہم و اذعانہم جین ما شرع المنہبون  
 من ارباب المذاهب الباطلة بذهب متاع ایمانہم و شفی من غایل العقائد السيئة  
 من كان علی شفا - و اوضح من مراسم الدين صادق تفتیر و عفا - وليس هذا اسنہ  
 مستحذات استأثرها المرأف المحبر الضمیر بل احقاق الحق و ابطال الباطل سنة قدوة  
 فی بیت هذا الشيخ الكبير مستمرة فيهم عن الاكابر الی الاصاغر يروىها الاخلاف  
 عن اسلاف العشائر كيف لا هو من نسل من هو الفاروق بين الحق و الباطل صبا  
 الدررة و الاحتساب - الذي وضع الله الحق علی لسانه و جعل رأيه موافقا للوحى و  
 الكتاب و من اولاد من هو الامام الرقابي و المجدد للالف الثاني رحمة الله عليه  
 الذي صنّف كتابه المسمى بتحقيق النبوة حين رأى بعض متغلبه زمانه عذاب  
 كثيرا من علماء الاسلام بتشديدات و تعذيبات لا يناسب ذكرها الرسوخ  
 فی متابعة الشرائع و اذعان الرسل و بلغة الامر الی ان يجر المصير باسم خاتم  
 الانبياء عليه الصلوة و السلام فی مجلسه و منع ذبح البقرة وهو من اجل شعائر  
 الاسلام فی الهند و خرب المساجد مقابر اهل الاسلام و عظم معابد الكفار  
 و رسوماتهم و عباداتهم و صنّف كتابه فی الرد على الرافض حين رأى  
 فتنهم قد فشت في الهند و كنافها فالحلف الصالح من اتم بسمات ابياته  
 انصف بصفات كبرائه ليكون انصاف بتلك الصفات على صحة امتنا  
 برهاننا كبيرا - و من لم يتصف فكانه لريات بما يكون على ما ادعاه سلطانا

نصیرا۔ فیافاض الجود ویاغایة کل مقصود آفص علینا من برکات هذا  
 الشیخ المؤلف واجرہ عننا وعن جمیع المسلمین ما یوازی غناہ و یجازی غناہ  
 من جمیل الثناء والصالح الدعاء واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة  
 والسلام علی سید المرسلین وعلی آل وصحبہ اجمعین۔ کتبه الفقیر محمد قاسم  
 المتوطن فی بلدة کرطھی یاسین صنعه مسکھر سنہ ۱۳۴۴

**تقریظ جناب قیودہ السالکین علامہ مخدوم بصر الدین صاحب سیوستانی**

بسم الله الرحمن الرحيم في الله تعالى درس مولانا المؤلف المشيخ الكامل - والعالم العا  
 المشهور في المشارق والمغارب - صاحب المقامات العلية والمناقب - حيث يفارحة

**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**

محمد وفضل علی سوله الکریم وعلی آل واصحابہ اجمعین۔ اما بعد پس چونکہ دستور مقرر شد کہ قبل  
 شروع کتاب مختصر حالات مصنف برائے ازویاد بصیرت ناظرین ذکر کردہ می شود۔ بنا برآن  
 نیزہ از حالات با برکات حضرت مؤلف این کتاب بیج کردہ می آید والله الموفق والمعين  
 مخفی نمازکہ حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجه محمد حسن جان صاحب  
 سجادہ نشین دہگاہ سندھ ساينداد مظلا العالی خلف اکبر و قائم مقام حضرت شیخ قطب الوقت  
 غوث الزمان سراج الاولیاء خواجه عبدالرحمن صفا فاروقی مجددی معصومی میباشند۔ درخاندان عالی  
 سلسلہ فیوض و برکات و علوم ظاہری و باطنی ابان جہ مسلسل دستوارت جاری است بتاریخ  
 ۶ شوال ۱۳۴۴ حضرت مولانا المؤلف در دارالرشاد قندھار رونق افروز عالم وجود گشتند و  
 ایام طفلی تحصیل یہ کمالات از خدمت والد بزرگوار خود مشمول شدہ علوم درسیہ و کتب ابتدائیہ  
 از آنحضرت درس می گرفتند و بنظر کیمیاء اثر حضرت ایشان باعلی مابج کمال رسید تا کہ در ایام  
 انقلاب دلت افغانیہ و تسلط حکومت انگریز بر آن دیار حضرت سراج الاولیاء بوسہ تمامی اہل دیار  
 در ۱۳۹۴ ہجری بہ ارادہ وطن و سکونت بطرف عربستان ہجرت فرمودند و ہمہ در آن زمان حضرت  
 مؤلف قبلہ با وجود صغر سن در غزوات اسلامیہ در صف مجاہدین و مبارزین اسلام داخل شدہ  
 شامل زمرہ و الجاہدین فی سبیل اللہ باموالہم و انفسہم می شدند و چوں گذر حضرت  
 ایشان بر ملک سندھ افتاد حسب استدعاء مخلصین صادقین آن دیار چندی در قرنیہ محکم از  
 توالج حیدرآباد سندھ توقف افتاد۔ و در آن ایام بعض علوم عقلیہ نقلیہ از حضرت علامہ الحاج  
 الحافظ مولوی لعل محمد صاحب السعوی اخذ فرمودند و چون بوجہ تجمیع قبایل دشمنان در سندھ

ببلاد صومین شریفین رسیدند سال بلاد متبرکه کراچ سال آقا شوگون شدند و از مشایخ علمای  
گرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی احمد و علان و حضرت شیخ رحمة اللہ صاحب ہندی تکمیل  
علوم خصوصاً استفادہ دستغافنہ علم حدیث و اجازت روایت صحاح ستہ حاصل نمودند  
و باوجودیکہ خدمت ذوی الحقوق و سرپرستی جملہ عالمہ و قافلہ در قیام سفر کراچ مشغول بکار  
و اطفال و زائید از شخصت نفر بودند مفوض بذات سامی صفات حضرت مولف قبلہ  
تا سمیع بجا آوری حق الخدمت در ادائے سعی و طواف و حج و عمرہ و زیارت مشاہدہ و سایر  
متبرکہ و درس علوم و کتب کمالات و حصول سعادت شب در روزگاران می بودند و بعد  
آن ایام با وجود این ہمہ اشغال و علائق بخص بلطف الہی و حسن سعی و عالی ہمتی خویش  
ہدایت حفظ کلام اللہ شریف شرف شدند بعد از مدت پنج سال حسب الامر حضرت

والد سراج الاولیاء قدس سرہ باز بملک سندھ معاودت فرمودند در قریہ کھڑ تقریباً ۱۰  
سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیاء ۱۳۱۵ھ بمطابق ۱۹۰۰م بمکہ ارجمت الہی ہوئے  
حضرت مولف قبلہ بالتفاق اعزہ و علماء و مریدین و مخلصین مسند آرائی طریقیہ آباد ہوئے  
شدند و در قریہ منڈہ ساکنند و خالقہ و مکانات و مسجد تعمیر فرمود سکونت اختیار نمودند  
در ۱۳۲۲ھ باز داعیہ سفر حرمین شریفین را کہ ہمیشہ مرکز خاطر عاطری باشد) آرزو شد  
و باجماعت مخلصین و مجبین سفر سینت اثر بخیر و خوبی تمام نموده مراجعت فرمودند باز  
در ۱۳۲۳ھ معاودت حج و زیارت نمودند و بہت چہارم برائے زیارت انبیاء و اولیاء  
برہ عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آن دیار جمیع مشاہدہ و منارات  
متبرکہ را زیارت نموده بعد از حج و زیارت روضہ مطہرہ بر او شام و بیت المقدس  
معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء گرام علیہم السلام مشرف و فیضیاب شدند حالاً  
مجیبہ و غریبہ کہ دین اسفار مشاہدہ شد جلد در سفرناہائے خود مفصلاً مرقوم فرمودند  
و الحال بر خالقہ شریف کہ مادی الغریب و مرجع الفقراء و الصلحاء است در مشاہدہ  
سائنداد و اکثراً نندہ محمد خان ضلع حیدرآباد شدہ بہ ارشاد و ہدایت بندگان خدا  
مشغول اند و اوقات شریفہ بوظائف عبادات و خیرات و سیرات مہمہ و مصروف خصوصاً  
در خدمت خلق اللہ ہمدی بنی نوع انسان و حمایت مذہب اہل سنت و جماعت و  
تبع و قلع مذہب باطلہ و ضلالت شائعہ کہ بہ ہر طرف عالم گھمرا شدہ اند و جوہ شریف  
حضرت ایشان در اینچنین زمانہ قحط الرجال از مغتنامات عزیزہ و نعماء عظمت  
مع اللہ المسلمین بطول بقائہ و افاض علیہا من فیوضہ و برکاتہ آمین۔ و حضرت  
ایشان با وجود کثرت مطالعہ و وسعت معلومات و سہر در علوم دینیہ و قدرت بر تالیف

و تصنیف بحال سلاست و نفاست بسبب قلت فرصت و عدم فراغت چنان  
 رساله های مختصره و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسما بعضی از آنها مرقوم  
 می شوند. این المردین کتابی است مشتمل بر اسرار و فوائد عجیبه در ذکر مقامات و  
 خوارق عادات حضرت قبله بزرگوار خود که نافع و مفید خاص و عام است. انساب النجاشی  
 در نسب حضرات مجددیه که اسما تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه در آن بیج فرموده  
 رساله تحلیلیه در معنی کلمه طیبیه و بیان عقائد مذہب اهل سنت و الجماعت و این رساله  
 تالیفات خود را بسی خویش طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اندیسا  
 اند منها شفاء الامراض عربی در وظائف و اعمال و التعمیرات مجربه منها رساله

رد فادیانی منها رساله عالم برزخ در بیان روح عربی منها رساله تحقیق الجموعه  
 فی القرمی عربی منها اشاره الی البشاره در تردید اقوال معترضین بر بحوثات  
 شریف منها سفرنامه و شرح جیل کاف و اجازت نامه احادیث مسلسل از  
 شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منها شرح حکم شیخ عطاء اللہ اسکندرانی منها  
 ترجمه عمود و موافیق شیخ عبدالوہاب شعرائی فارسی و منها الاصول الاربعه عربی  
 تردید الوہابیه منها رساله فی احکام الطاعون عربی منها سردر المحزون فی اللطائف  
 عربی منها رساله فی ذکر اولیاء الزمان الذین تشرق المؤلف بطلاقات منها  
 رساله فی عجائب مصنوعات اللہ تعالیٰ فارسی و غیره. و آخر دعوانا  
 ان الحمد لله رب العلمین والصلاه علی سید المرسلین و اله وصحبه  
 اجمعین

## الكتب المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أورد

- |      |         |      |  |
|------|---------|------|--|
| ١٩٧٢ | ١٢٣     | صفحة | ١- علماء المسلمين ووقايون                |
| ١٩٧٢ | ١٦      | صفحة | ٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية         |
| ١٩٧٢ | ٢٤      | صفحة | ٣- المنتخبات                             |
| ١٩٧٢ | ٨       | صفحة | ٤- المتنبي القادياني                     |
| ١٩٧٢ | ٨٨      | صفحة | ٥- مفتاح الفلاح                          |
| ١٩٧٤ | ١١٢     | صفحة | ٦- خلاصة التحقيق                         |
| ١٩٧٤ | ١١٢     | صفحة | ٧- خلاصة الكلام (الجزء الثاني)           |
| ١٩٧٤ | ٤٦ و ٤٥ | صفحة | ٨- اثبات النبوة مع هدية المهديين         |
| ١٩٧٤ | ١١٢     | صفحة | ٩- حجة الله على العالمين (المجلد الثاني) |
| ١٩٧٤ | ٤٠٠     | صفحة | ١٠- الانوار المحمدية (المجلد الاول)      |
| ١٩٧٥ | ٣٢      | صفحة | ١١- كتاب الصلوة                          |
| ١٩٧٥ | ١٦      | صفحة | ١٢- المستند المعتمد                      |
| ١٩٧٥ | ٢٤      | صفحة | ١٣- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين        |
| ١٩٧٥ | ١٣ و ١٤ | صفحة | ١٤- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية     |
| ١٩٧٥ | ٣٦٤     | صفحة | ١٥- البصائر لمنكري التوسل بأهل المقابر   |
| ١٩٧٥ | ١٩٢     | صفحة | ١٦- محبة الآلى شرح قصيدة الامالى         |
| ١٩٧٥ | ٢٧      | صفحة | ١٧- القول الفصل شرح الفقه الاكبر         |
| ١٩٧٥ | ٢١      | صفحة | ١٨- جزء عم من القرآن الكريم              |
| ١٩٧٥ | ٨       | صفحة | ١٩- صرف عربي وعوامل                      |
| ١٩٧٥ | ٤٨      | صفحة | ٢٠- سيف الجبار                           |
| ١٩٧٤ | ١٦      | صفحة | ٢١- در المعارف (بلسان الفارسي)           |
| ١٩٧٥ | ١٢٨     | صفحة | ٢٢- الاصول الاربعه في ترديد الوهابية     |

(El-Üsûl-ül-erbe'a fi-terdîd-îl-vehhâbliyye) kitabı farsçadır. İçinde arabca parçalar da vardır. Türkçe, Osmanlıca yazı hiç yoktur. Bu kitâb, vehhâbî denilen kimselerin inanışlarından misâller vererek, bunların yanlış olduğunu vesîkalarla isbât etmektedir.

İŞIK KİTABEVİ

Prize 10 TL